

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پندهای رفتاری

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام
(مد ظله)

پندهای رفتاری

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: پندهای رفتاری / محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۷۱ ص.
شابک: ۸- ۲۶ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: اخلاق اسلامی / موضوع: رفتار -- جنبه های مذهبی -- اسلام
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱۸/۲۴۷ ۹ پ ۸ ن BP
رده بندی دیویی: ۶۱/۲۹۷
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۲۹۸۱۳۷۳

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال
تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - وجیه آباد
دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 26 - 8



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

- پیش گفتار ۱۹
- استعداد خود را بشناس ۲۵
- توان تحمل دانش ۲۶
- آسیب روانی حرکت بر مدار غیر استعدادها ۲۷
- محدودیت استعدادها ۲۷
- شناخت گناه، کفر و شیطان ۲۷
- حیوان ترکیبی اندیش ۲۸
- اشاعه ی کرداری و رفتاری انسان ۲۹
- تأثیرپذیری اخلاق از زیست محیط ۳۳
- سکوت، کینه و خودنمایی ۳۴
- درس یا سرگرمی اخلاق ۳۶
- اخلاق درسی یا تخریقی ۳۷
- منش سخن نگفتن ۳۸

درس اخلاق ۳۸

حالت خشم افراد؛ معیار سنجش ۳۸

مهم‌ترین مؤلفه‌های پیروزی ۳۹

ضربه‌ی اول ۳۹

وسعت نظر در زندگی ۳۹

استقلال طلبی ۴۰

هوشیاری ۴۰

طغیان بر علیه قدرتمندان ۴۰

ستیزه‌گری ۴۰

زودرنجی ۴۱

حفظ تعادل ۴۱

خشم تند و برخورد مسالمت آمیز ۴۱

احتیاط ۴۱

راه وصل؛ یافتن خویشتن خویش ۴۲

شناخت مشکلات فردی ۴۲

اندیشه‌ورزی ۴۳

غنیمت دانستن وقت ۴۳

برخورد محبت آمیز ۴۳

محبت ۴۳

همدردی با دیگران ۴۳

ورزش ۴۴

توانایی در برابر زن ۴۴

دیدن زیبایی‌ها ۴۴

هنر ۴۴

وقت‌شناسی و فرصت‌طلبی ۴۴

پرهیز از خجالت ۴۵

مخفی شدن پشت ظاهر دوستانه ۴۵

دوری از پرگویی ۴۵

ارج آزرده‌دلان ۴۵

ثبات اندیشه ۴۶

صراحت لهجه ۴۶

پنهان داشتن احساس ۴۶

کمال نسبی و گوناگونی صفات رفتاری ۴۶

بقا برای کمالات ۴۸

اعتماد به خود ۴۸

عدالت و اعتدال قوا ۴۹

افراط و تفریط؛ عامل تباهی ۵۰

خودت باش ۵۰

پی‌گیری کمال ویژه ۵۱

سختی پیدایش و بقای عدالت ۵۳

دوری از زشتی‌ها..... ۵۴

صراط مستقیم..... ۵۴

پاکی اهل باطن..... ۵۵

تنهایی اهل باطن..... ۵۵

عزت اهل باطن..... ۵۶

چهره‌های حضرت باطن..... ۵۶

کمال آدمی..... ۵۷

سعادت و شقاوت..... ۵۷

فطرت و اقتضای خوبی و بدی..... ۵۸

نجاست ناهنجارها..... ۶۲

کینه و شخصیت..... ۶۲

بی‌هویتی و شخصیت کاذب..... ۶۲

فریب خوبان..... ۶۳

سلاح سالوس و تزویر برای بیرون راندن اولیای حق..... ۶۳

تلاش طاقت‌فرسا و نبود صداقت..... ۶۴

روندگان بی‌طریق..... ۶۴

علاقه‌ی مفراط..... ۶۵

یک نگاه..... ۶۶

دوری از صفای معنوی اولیای حق..... ۶۶

نعمت درد..... ۶۸

سستی و کاهلی..... ۶۸

غیبت؛ از حلال تا حرام..... ۶۹

زخم مرهم‌ناپذیر زبان..... ۶۹

قساوت سخن گفتن برای دیگران..... ۷۱

مراتب و چهره‌های مختلف ستم و تجاوز..... ۷۲

شناخت ظالم از نخستین برخورد..... ۷۳

زندگی در محیط‌های بزرگ..... ۷۳

معاشرت ناپسند..... ۷۴

معاشرت با تزویرگران و نفاق‌پیشگان..... ۷۴

دوری از پرگویان و احتیاط از کم‌سخنان..... ۷۵

معاشرت‌های سالم..... ۷۵

گوشه‌گیران و دنیادیدگان..... ۷۵

بدبینی و خوش‌بینی..... ۷۶

معاشرت با افراد برجسته..... ۷۶

جوان‌مردی..... ۷۷

نامردی..... ۷۸

اصالت ظاهر و فرعیت باطن..... ۷۹

سعادت و شقاوت..... ۸۱

آثار وضعی کردار..... ۸۱

خوبی؛ ظهوری از باطن..... ۸۲

- ۸۲ مبادی کردار
- ۸۲ حصر کردار در خوبی و بدی
- ۸۲ آمیزش خوبی و بدی
- ۸۳ خطر خوبی‌ها
- ۸۳ غبطه‌ی برتر و شکر کم‌تر
- ۸۴ لزوم تعادل
- ۸۵ برخورد صحیح با افراد و اشیا
- ۸۵ چیستی وفا
- ۸۶ وفای حضرات معصومین علیهم‌السلام
- ۸۹ خود بزرگ‌بینی یا خود تحقیری
- ۹۰ صبر و بردباری
- ۹۰ استقامت و ایمان
- ۹۱ تشخیص و قدرت تحمل ناملایمات
- ۹۲ کشاکش روزگار و بریدگی از خود
- ۹۲ محک شناخت آدمیان
- ۹۳ تحمل‌پذیری نامحدود
- ۹۳ دل بستن به خداوند متعال
- ۹۳ برد بالای تحمل‌پذیری
- ۹۴ رضایت و خوشنودی به آنچه شده است
- ۹۴ مشاهده‌ی حق و بی‌طرفی در دعوای دنیامداران



- ۹۵ گوهر گران در پیچ و خم مشکلات
- ۹۵ بقا در استقبال از مشکلات
- ۹۶ آزدگی و مقاومت روح
- ۹۶ از مسلخ مشکلات تا مذبح سستی
- ۹۷ گذر زمان؛ حلال برخی از مشکلات
- ۹۷ توانمند و رویین تن شدن با مشکلات تلخ
- ۹۸ گناه بندگی آور آدمیان
- ۹۹ واقع‌بینی و افراط و تفریط
- ۹۹ گونه‌های ناموس
- ۱۰۰ عزت و ذلت
- ۱۰۰ فضیلت کاملان
- ۱۰۱ تحویلی‌نگری
- ۱۰۱ مرگ گوارا
- ۱۰۱ خردمند و نادان
- ۱۰۲ آماده‌سازی زمینه‌ی فکر یا کاری تازه
- ۱۰۲ چیرگی شیاطین
- ۱۰۲ مو کشیدن از مو
- ۱۰۲ ضعف پریشان‌خاطران
- ۱۰۳ غفلت خوبان
- ۱۰۳ ریای خوبان



- بی‌ریایی؛ بدترین ریا ۱۰۳
- خودنمایی ریاکار ۱۰۳
- تفاوت خطا و گناه و مراتب آن ۱۰۴
- سلامت نفس و غیرت ۱۰۶
- سعادت یا شقاوت آوری افراد ۱۰۷
- کارایی کیفیت ۱۰۷
- مرگ زود هنگام مأیوسان ۱۰۸
- وجود کیفیت در هر کار و شأنی ۱۰۹
- اصل کیفیت و فرع کمیت ۱۰۹
- اندازه‌ی اینثار و محدودیت گذشت ۱۱۲
- ارزش گذشت ۱۱۳
- دلی فراخ و گسترده ۱۱۳
- گذشت بی اندازه ۱۱۳
- میوه‌ی شیرین گذشت ۱۱۳
- گذشت از دشمن ۱۱۴
- شناخت خوبی و بدی ۱۱۴
- عفو و خواری نزد دشمن ۱۱۴
- معنویت کار و قرب الهی ۱۱۵
- تک گروهی خوبان ۱۱۶
- از خوب سخن گفتن تا میدان عمل ۱۱۷

- برتری بدها بر آنان که فقط خوب سخن می‌گویند ۱۱۹
- اقسام بدان و خوبان ۱۱۹
- سازگاری با بدی دیگران ۱۲۱
- سد سخت سست نهادان ۱۲۲
- نمایش خوبی‌ها ۱۲۲
- حکم به خوبی ۱۲۲
- پیوستگی بدان و نیز خوبان ۱۲۲
- دوری از اطلاق‌گرایی در حکم به خوبی و بدی دیگران ... ۱۲۳
- ثبوت قدم در خوبی‌ها و بدی‌ها ۱۲۴
- لذت معنوی تحمل بدی‌ها ۱۲۴
- لذت بدی به گاه غفلت ۱۲۴
- دیدن و تصور بدی‌ها ۱۲۴
- خوش باوری افراد خودراضی ۱۲۵
- یأس و امید به دیگران ۱۲۵
- خوبان خوب؛ تنها مربی بدان ۱۲۶
- غیبت معصوم و استیفای حق خوبان خوب ۱۲۶
- مشکلات بد بودن ۱۲۶
- لذت پیروزی ۱۲۷
- کوره‌ی درد و فقر ۱۲۷
- زمینه‌ی امید یا غرور ۱۲۷

- ۱۲۸ یتیم؛ نادره‌ی دوران
- ۱۲۸ مقاومت کودکان یتیم
- ۱۲۸ بخشش فقیر و امساک دارا
- ۱۲۹ ضرورت اجتناب ناپذیر جنگ
- ۱۳۰ متمولان بی درد
- ۱۳۰ تأثیر کلی فقر
- ۱۳۰ مرگ فقر و اسراف
- ۱۳۱ دیدن دارایی‌ها
- ۱۳۱ ذوب کمالات فقیر
- ۱۳۱ عالم فقر و نداری
- ۱۳۱ خماری فقیران و مستی توان‌گران
- ۱۳۲ خواری و آزادگی فقر
- ۱۳۲ تحمل ناپذیری فقر
- ۱۳۲ تحقیر فقیران
- ۱۳۲ خوش خوراکی گرسنگان
- ۱۳۳ شادمانی رنج آور فقیر
- ۱۳۳ گزش دارا
- ۱۳۳ سوز و حسرت فقر
- ۱۳۳ غصه‌ی فقر و رنج بی‌خردی
- ۱۳۴ وجدان آرام شیطان صفتان

- ۱۳۴ همدردی با فقیر
- ۱۳۴ سوز فقیر و آه دردمند
- ۱۳۴ پریشانی بده‌کار
- ۱۳۵ رفیق گرسنگی
- ۱۳۵ هیبت فقر
- ۱۳۵ بی‌نوا
- ۱۳۵ حرمان سرور و اندوه
- ۱۳۶ مردان بده‌کار
- ۱۳۶ شجاعت پیروزمردان
- ۱۳۶ پیروزی در امور مادی
- ۱۳۶ از سردی شکست تا لذت پیروزی
- ۱۳۷ شکست زمینه‌ساز
- ۱۳۷ نزول فرشتگان خرد
- ۱۳۷ شکست ناپذیری شایسته
- ۱۳۸ پیروزی ضعیفان
- ۱۳۸ شکست شجاعان
- ۱۳۸ شکست از منزل پیروزی
- ۱۳۹ پذیرش شکست
- ۱۳۹ شکست از ناحیه‌ی قوت و توانمندی
- ۱۴۰ غرور پیروزی و توجه شکست

۱۴۰ باطن ناامیدی

۱۴۰ راز و محرم سرّ

۱۴۲ راز نگاه‌داری

۱۴۳ کتمان مشکلات

۱۴۳ خویشتن داری و کتمان راز

۱۴۳ مبادی روانکاوی عمومی

۱۴۴ روان‌شناسی درآمدمحور

۱۴۴ حافظ اسرار

۱۴۵ بدترین خیانت

۱۴۵ افشاگر اسرار

۱۴۵ حفظ امانت گفته و کرده

۱۴۵ تعامل دین و دانش پزشکی

۱۴۹ کنترل عصبانیت

۱۵۰ بازیافت خود در هر حالی

۱۵۱ فراموش کردن بدی‌ها

۱۵۲ توبه‌پذیری خداوند و شریعت

۱۵۴ سخن؛ نمایش باطن آدمی

۱۵۵ بدگزینی آدمیان

۱۵۵ نوشته؛ حکایتی از روان و باطن

۱۵۶ مسیر مشخص هر فرد



۱۵۶ کمک از گذشته برای حرکت آینده

۱۵۸ گروه‌های مختلف

۱۵۸ شنیدن صدای شکنجه

۱۵۹ پاکی از جرایم و گناهان

۱۶۰ ضرورت اخلاق اجتماعی

۱۶۱ وسعت نظر عالمان دینی و کارگزاران حکومتی

۱۶۳ حوزه‌محوری اخلاق جامعه



پیش‌گفتار

موضوع علم اخلاق «نفس» آدمی است البته به اعتبار کردار ارادی که از آن سر می‌زند و به صفت حسن یا قبح متصف می‌شود. موضوع نوشتار حاضر پنندهای اخلاقی است که به بهبود رفتار آدمی کمک می‌بخشد. در توجه به موضوعات اخلاقی باید چند نکته را از ذهن دور نداشت: یکی آن که در بررسی و کاوش مسایل اخلاقی و خلق و خو و رفتار آدمی تنها نباید به بررسی نفس آدمی و کردارهای آن بسنده کرد؛ بلکه باید خصوصیت‌ها و روان‌کاوی حیوانات را نیز مورد دقت قرار داد؛ چرا که به دست آوردن حالات و ویژگی‌های گوناگون حیوانات می‌تواند در کشف تفاوت و تمایزات افراد آدمی بسیار مؤثر باشد. دو دیگر آن که اگرچه این امر بیش‌تر حکمت نظری را عنوان می‌کند؛ زیرا معرفتی است که در اختیار و اراده‌ی آدمی نمی‌باشد، ولی حکمت عملی به عینیت این‌گونه یافته‌ها جامعیت می‌بخشد.

گفتیم موضوع اخلاق، رفتار ارادی آدمی است که یا حسن و نیکو خوانده می‌شود و یا قبیح، ناهنجار و زشت. اما پرسش این است که ملاک حسن، قبح، خوب، بد، زشت و زیبا در رفتار آدمی چیست و چه کسی می‌تواند حاکم در بیان این‌گونه امور باشد؟ در رفتار آدمی، برداشت‌های متفاوت با انگیزه‌های گوناگون و دلایل مختلف وجود دارد و تقدم هر یک بر دیگری نیازمند مرجح و وجه ترجیح می‌باشد و گرنه در دام ترجیح بلا مرجح گرفتار می‌آید؛ به‌خصوص در زمینه‌های عملی که طبع آدمی نیز خودنمایی می‌نماید و گوناگونی‌های فراوانی را پیش روی نفس به نمایش می‌گذارد. البته، در مستقلات عقلی مشکلی وجود ندارد و به دلیل روشنی آن، اختلافی پیش نمی‌آید اما بحث در غیر این گروه است که نباید آن را نسبی پنداشت و جایگاه حقایق را نادیده گرفت. این انسان است که باید در جهت وصول به حقایق ثابت کوشش کند و بسیاری از تعددها را با بازیابی سالم در افکار و دلایل برطرف سازد.

در نهایت نیز برای رفع هرگونه دوگانگی، دین ضرورت خود را پیدا می‌کند و نیاز انسان به دین روشن می‌گردد. این دین کامل، بی‌پیرایه و تحریف‌ناشده است که فلسفه، حکمت، اصول و وسیله‌ی شناخت را در اختیار دارد و دسته‌ای از حقایق تنها با آموزه‌های دینی است که به دست می‌آید.



رابطه‌ی دین و عقل تنگاتنگ است؛ همان‌طور که در نهایت این عقل است که نبی و رسول را تصدیق می‌کند و این رسول است که با معجزه‌ی خود، عقل را مهار می‌سازد و این عاقل است که باید دریابد این صاحب قدرت و اقتدار به نام نبی و رسول دروغ نمی‌گوید و در پیامبری خود و معجزه‌ای که آورده است صادق است.

همین برداشت، هم‌چون گذرگاهی است که راهی نو و مسیری تازه در برابر عقل قرار می‌دهد تا کاستی‌های یافته‌ی خود را جبران کند. بر این اساس می‌توان گفت در گوناگونی‌ها بعد از طی تمامی مراحل شناخت و تصفیة دلایل از کاستی‌ها، آنچه در آموزه‌های اخلاقی حاکم است دین می‌باشد؛ دینی که بیان خالص رسول اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشد و پیرایه و کاستی اندیشه‌های بشری در آن راه نیافته و تنها نام دین به خود نگرفته است. رهزنی که بسیار شده و گریبان‌گیر بشر گردیده و باید پذیرفت که نسبت به دین کامل و بدون پیرایه، از مشکلات بشر در عصر غیبت است ورود اندیشه‌های نادرست بشری در آن است. نکته‌ی دیگری که در پیش‌گفتار این کتاب شایان ذکر است این است که سه سبک و روش کلی در تقریر مباحث اخلاقی وجود دارد: یکی اخلاق به زبان اهل ظاهر از زاهدان و متکلمان که «اخلاق کلامی» است و دیگری اخلاق به زبان حکیمان و



فیلسوفان است و سده‌دیگر اخلاق به زبان عرفان و به مشی عارفان که البته آن نیز گونه‌هایی دارد. اخلاق کلامی درصدد زینت دادن افراد و تخلیه‌ی آنان از رذایل و تخلیه‌ی آنان به فضایل است؛ یعنی افراد را چون عروسی زینت کرده و آنان را از بدی‌ها دور می‌سازد و به سمت خوبی‌های رفتاری می‌کشانند. این اخلاق را می‌توان اخلاق عامیانه دانست که در خور افراد عامی است و غایتی جز تخلیه و تخلیه‌ی صورتی و ظاهری ندارد. کتاب‌های «جامع السعادات» و «معراج السعادة» دو علامه‌ی نراق دیدگاه اخلاق کلامی را آموزش می‌دهند.

اخلاق به شیوه‌ی حکیمان که نماینده‌ی بارز آن کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه و ترجمه‌ی آن به نام «اخلاق ناصری» به دست خواجه‌ی طوسی است، تقریری منطقی و فلسفی از اخلاق دارد و مباحث اخلاقی را بیش‌تر به طور تحلیلی دنبال می‌کند و درصدد اثبات مبانی و معانی آن بر می‌آید. این اخلاق از دقت و بررسی بیش‌تری برخوردار است و مناسبت‌های تحلیلی مهم‌تری را ارائه می‌دهد. البته این کتاب خالی از نقد و اشکال نیست.

جناب خواجه‌ی طوسی، شخصیت بسیار بزرگ و برجسته‌ای بوده است که در سخت‌ترین شرایط، مهم‌ترین مطالب اخلاقی را برای شاه مغول بر اساس حکمت مشایی عنوان نموده است.

آن‌چه از این کتاب به دست می‌آید این است که جناب خواجه

مطالب این کتاب را با بیانی کلی و بسته عنوان کرده و تنها همت وی در تقریر منطقی و کلاسیک مطالب به سبک مشایی بوده است تا گذشته از آن‌که برای همگان قابل فهم باشد، چندان زمینه‌ی خاص مذهبی و مسلکی را نیز نداشته باشد.

جناب خواجه در این کتاب در صدد نفی و اثبات مطالب نبوده و تنها تقریر کلی آن را به عهده گرفته است؛ البته وی در بیان مطالب چندان آزاد نبوده و زبان تقیه و مماشات در آن ظاهر است.

اما اخلاقی که عارفان؛ آن هم عارفان محبوبی ترسیم می‌کنند با دو سبک پیش متفاوت است؛ زیرا نه در قید زینت دادن افراد است و نه خود را در تحلیل معانی و مبانی خسته می‌کند؛ بلکه به دنبال فناست و برای نفی ناسوت و بقای ظهوری افراد با قاطعیت وارد می‌شود و سالک را از تخلیه و تخلیه به تخریب و فقر و فنا دعوت می‌کند و قصد آن تحقق فقر و فناست.

این سه مسلک در بعضی جهات محاسنی دارند و البته می‌توانند دارای مشکلات خاصی نیز باشند؛ گرچه نوع تبیین حکیمان برتر از سبک اخلاق زاهدان است و اخلاق عارفان به مراتب با معارف حقیقی، همراه‌تر، سازگارتر و برتر از دو سبک پیشین است.

اخلاق کلامی درصدد اثبات است و اخلاق عرفانی درصدد



نفی و فیلسوفان بیش‌تر بر تحلیل مباحث پای می‌فشرند.
از کلامی اشک، آه و ناله در می‌آید و از فلسفی تعمق و تفکر و
از عارف است که عمل و ریاضت به بار می‌آید و آشنایی سالک را
به معانی غیبی فراهم می‌سازد و این هدفی است که در پندهای
معنوی این کتاب مورد التفات قرار گرفته است.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

انگیزش * ۱ *

استعداد خود را بشناس

استعدادهای افراد در جهات مختلف گوناگون است و هر
موجودی؛ به‌ویژه انسان در جهاتی نسبت به دیگر پدیده‌ها
برجستگی خاصی دارد. برخی استعداد زور و قدرت دارند و
بعضی از این توانایی بدون بهره‌اند. برخی از جمال بهره‌مندند و بر
بعضی از آن‌ها زشتی سایه افکنده است. برخی در چشم‌های آنان
چنان نیرویی وجود دارد که می‌توانند با آن کسی را بدون کارد و
اسلحه از بین ببرند و یا بیمار سازند که این استعداد بسیار پیچیده
و مرموز است. برخی نفوذ کلمه دارند و در سخن و برخورد با
دیگران ممتازند و به‌راحتی قدرت تحمیل عقاید خود بر آنان را
دارند و کم‌تر کسی با آنان مخالفت می‌کند و هر فردی مایل است
با آن‌ها هم‌گام باشد. استعداد جذب نمودن، نیرویی شگرف
است که هر کس از آن بهره‌ای دارد که در زندگی خود درمانده و
ناتوان نمی‌شود و هرگاه حامی و پناه‌گاهی لازم داشته باشد

می‌تواند آن را به دست آورد. صاحبان نفوذ کلمه همیشه در میان مردم برتری دارند و آرزوهای خود را به آسانی به همگان تحمیل می‌کنند. نیروی جذب و جلب، نیروی مرموزی است که کم‌تر نشانه‌ای می‌توان در تصرف آن به کار برد و به‌طور طبیعی در برخی، مراتب بالای آن وجود دارد.

این‌گونه نیروها مواهبی الهی است که هر کس استعداد آن را داشته باشد و بتواند از آن به‌درستی استفاده کند در برطرف کردن مشکلات خود به زحمت نمی‌افتد و می‌تواند به آسانی از دیگران بهره‌برداری کند و دیگران را به خدمت گیرد و آن‌ها را با خود همگام سازد. نخستین پند معنوی و انگیزشی این کتاب این است که استعداد، توانایی‌ها و اموری را که قدرت تصرف و دخالت یا خلق در آن را داری بشناس و برای چیزهایی که برای آن آفریده نشده‌ای وقتی مگذار.

انگیزش ۲

توان تحمل دانش

کسی چیزی را می‌تواند بداند و بشناسد که استعداد و تحمل و توانایی حفظ و نگه‌داری آن و توان حفظ آرامش روانی خود را داشته باشد و نه به احساس ضعف و تحقیر خود دچار باشد و نه به غرور و برتری‌بینی غیر واقعی خویش.

انگیزش ۳

آسیب روانی حرکت بر مدار غیر استعدادها

کسی که استعداد درک چیزی را ندارد، اگر بر فرض، آن امر را به دست آورد، خود را گم می‌کند و آرامش خویش را از دست می‌دهد و همان دانستنی و درک برای او زیان‌بار می‌شود.

انگیزش ۴

محدودیت استعدادها

آدمی استعداد «بسیار دانستن» را ندارد و هر کس به اندازه‌ی استعداد شکوفای خود درک یافتنی‌ها را می‌یابد. انسان به چیزی که بیرون از استعداد وی باشد نیازمند نیست. شایسته است انسان تنها خود را درگیر صفاتی که در خور استعداد اوست مشغول دارد و خود را با اموری درگیر نسازد که به سلامت روان و شخصیت وی آسیب می‌رساند.

انگیزش ۵

شناخت گناه، کفر و شیطان

برای رشد هرچه بیش‌تر استعداد آدمی موضوعی که بسیار مهم و قابل اهمیت است شناخت گناه، کفر و شیطان است. متأسفانه اثر مکتوبی که در این زمینه توانسته باشد به‌خوبی همه‌ی

زوایای این سه بحث را بکاود وجود ندارد و کار علمی چندانی در این زمینه شکل نگرفته است. تا سه عامل مهم یاد شده؛ یعنی گناه‌شناسی، کفرشناسی و شیطان‌شناسی تدوین علمی نیابد و مورد مطالعه‌ی دقیق و تحقیقی فراوان قرار نگیرد، موفقیت چندانی در رشد استعدادها پیش نخواهد آمد. امید است نگارنده این سه عامل را در کتاب‌هایی مستقل دانشی سازد و تدوینی علمی از آن آرایه دهد.

انگیزش ﴿ ۶ ﴾

حیوان ترکیبی اندیش

حیوان حیوان است و رفتار حیوانی دارد اما خدا نکند انسان دو پا حیوانی شود که از هر حیوانی در رفتار حیوانی ناهنجارتر می‌گردد و هیچ حیوانی به گرد او نمی‌رسد و در این صورت گری که گریه است و درنده از این حیوان دو پا می‌ترسد و شیر با همهی قدرت خود در برابر نیرنگ و حیله‌ی او خود را می‌بازد و هر حیوانی کوچک‌تر از آن است که بتواند از پس این موجود دو پا برآید. تمام حیوانات شعور بسیطی دارند؛ ولی این موجود دو پا شعور مرکب دارد و این خود عامل برتری او بر تمامی حیوانات، حتی در حیوانیت است. باید از شر این حیوان دو پای مرکب‌اندیش از تمامی رذایل به خدای تعالی پناه برد.

انگیزش ﴿ ۷ ﴾

اشاعه‌ی کرداری و رفتاری انسان

کردار حق تعالی مُشاعی است. کردار و رفتار و افکار انسان نیز مشاعی است و تمامی پدیده‌های هستی با فعل و انفعالاتی که دارند به‌گونه‌ای با هم در ارتباط هستند. کرده و رفتاری که از انسان سر می‌زند یا آن را از اجداد خود به ارث برده یا از آنان تعلیم دیده و یا کوچه، بازار، همسایه، محل زندگی، آب و هوا و طبیعت خشک یا مرطوب و سرد یا گرم در خلق و خوی او اثر داشته است و خود را در فعل آدمی نشان می‌دهد. به‌طور نمونه، شخصی به دلایل و عوامل متعدد دزدی می‌کند؛ گاهی اوقات پدر، مادر، دوست یا اقتصاد جامعه یا کم و زیاد شدن درآمد و خرج زندگی باعث بروز این فعل از او می‌شود؛ از این روی محاکمه‌ی دزد در جامعه بدون جست‌وجو و بررسی عوامل دزدی و حل و فصل آن عوامل، اثربخش نیست و باعث کم شدن دزدی و ریشه‌کن شدن و مهار این فساد نمی‌شود. هم‌چنین درباره‌ی اعتیاد و هر عامل فساد دیگر نیز این سخن جاری است. حق تعالی نیز در این فسادهای دخالت به معنای اعطای قدرت دارد. قدرت را خدای تعالی به همگان داده است. از آن سو نیز در امور خیر، هم فاعل حق تعالی است و هم شخصی که آن را ظاهر می‌سازد.

با این بحث، مسایل حسن و قبح افعال مُصَوَّبَه و مُخَطَّئه و

بسیاری از مسایل دیگر، زیر مجموعه‌ی این مسأله و قاعده‌ی کلی می‌آید که اگر برطرف شود، آن مسایل نیز آسان می‌شود.

اگر اشکال شود: نظریه‌ی مشاعی بودن کردار باعث می‌شود ظلم و فساد بندگان به حق تعالی نسبت داده شود و خداوند سبحان از انجام چنین کرداری پاک و منزّه است، گوییم: این مسأله اشکالی ندارد و آن را می‌توان در قالب مثالی توضیح داد. اگر خودرویی تصادف کند و به‌کلی از بین رود، به‌کشوری خسارت وارد شده است؛ زیرا وسیله‌ی نقلیه‌ای از رده خارج شده است. از بین رفتن این خودرو هم به اقتصاد راننده زیان وارد کرده است و هم بر قدرت پول کشور، به تناسب خود تأثیر می‌گذارد؛ همان‌طور که نزاع فلسطین با رژیم غاصب اسرائیل یا درگیری و جنگ در خلیج فارس بر قیمت نفت تأثیر بالا دارد و ارتباط آن قابل انکار نیست. با توجه به این دو مثال باید گفت: اگر مخلوقی از پدیده‌های حق تعالی به گناه آلوده شود نه تنها خود آفریده از حق تعالی دور شده است؛ بلکه همسر و فرزند وی نیز از حق تعالی دور شده‌اند و فاصله‌ای میان او و حق تعالی ایجاد می‌شود که بهترین انسان‌ها حتی پیامبران را از حق تعالی دور می‌کند. این اثر آلودگی یک فرد بشری است و اگر قدرت این کافر یا گناه‌کار از نزد خدا آمده و خدای تعالی چنین توانی را به او داده است در حالی که این آفریده و بشر گناه‌کار فعل حق تعالی و آفریده‌ی اوست

ارزش این فعل به سبب آن معصیت پایین آمده است و در نتیجه ارزش فعل حق تعالی و اعتبار آن کاهش یافته است.

البته، مشکلات و سختی‌هایی که برای بعضی است شایسته است که باشد، و اگر برای دفع آن دعا شود و رفع مشکل گردد ممکن است موجب رفع خیر و ترقی آنان گردد؛ بنابراین چه باید کرد؟ چه بسا حق تعالی می‌خواهد با وجود این مشکلات و سختی‌ها افراد را اهل ولا کند. پس به‌طور کلی باید دعا نمود که خدایا، آنچه خیر است عنایت فرما.

اگر پرسیده شود: چگونه شرک را بر اساس مشاعی بودن کردار معنا می‌کنید، در حالی که شرک از گناهانی است که وعده‌ی عذاب بر آن داده شده است و این بدان معناست که برای شرک یک بنده، باید بندگان بسیار مؤاخذه و مستحق عذاب گردند؟ در پاسخ این اشکال باید گفت: شرک یعنی: شریک قرار دادن غیر خدا با خدا و به‌گفته‌ی خود ما: حمل کردن بار خدایی و بار زیادی بر دوش غیر خدا. به‌طور نمونه، این سنگ در بی‌نهایت اثرهایی که در نمودهای هستی پیش می‌آید اثری دارد که اگر کسی اثری را از آن طلب کند مشرک است و این کار به معنای حمل کردن بار خدایی بر دوش این سنگ و بت است، هم‌چنان که در روایت آمده است انگشتر و سنگ عقیق و فیروزه ثواب دارد و اگر کسی بخواهد از جهت روان‌شناسی، اشیا را مورد بررسی قرار

دهد می‌یابد که این امور اثر خود را دارند؛ ولی اگر فردی تمام امور عالم و بهشت و جهنم را با این سنگ‌ها و انگشترها حل شده بداند؛ بار زیادی را به دوش یک سنگ گذاشته است و این عمل باعث شرک وی می‌شود.

همین‌طور است این اندیشه که بعضی فکر می‌کنند اگر کنار قبر امامی دفن شوند، باعث نجات آن‌ها از آتش می‌شود؛ هرچند به مسایل دینی خود توجه نداشته، این همه حمل بار زیادی بر دوش یک عمل و یک مکان است و باعث شرک می‌گردد.

مُشاعی بودن تمامی کردار و امور، چیدمانی بسیار دقیق دارد که اندازه و پارامترهای آن باید رعایت شود و باید مهم بودن و غیر مهم بودن مسایل نیز لحاظ گردد. هم‌چنین نباید برای رشد بشر به یک پارامتر و حساب بسنده کرد. اگر انسان به دلایل یک مسأله در تأثیرگذاری‌ها حصر توجه کند و آن تأثیر سبب غفلت او از تأثیرهای دیگر شود، آن شخص انسان غافلی است. برای نمونه، در رحم، عوامل زیادی در رشد نطفه تأثیر دارد که حق تعالی در ابتدای این عوامل قرار دارد. هم‌چنین حق تعالی در رتبه‌ای دیگر با فرشتگان مؤثر است و فرشتگان نیز بدون واسطه مؤثر می‌باشند و باز حق تعالی در رتبه‌ای دیگر با فرشتگان و با ناسوت و فرشتگان نیز در رتبه‌ای با واسطه‌ی ناسوت در کار هستند و ناسوت هم بی‌واسطه، در رشد این نطفه تأثیر می‌کند که به آن تأثیر

ناسوتی می‌گویند. اگر مادر سیب بخورد، فرزندش این چنین می‌شود، اگر کسندر بخورد، آن‌گونه می‌شود. آب و هوا و زیست‌محیط و نیز اخلاق مرد نیز در جنین مؤثر است. اگر کسی این اثرها را فقط از ماده یا فقط از فرشتگان بداند و ماده و خدا را انکار کند، باز مشرک و جاهل است و اگر آن را از خدا بداند و فرشتگان و دنیا را بی‌اثر بداند، جاهل است و دنیا و خدای تعالی را درک نکرده است. خدایی می‌گوید؛ ولی به کار او علم ندارد و این جهل به ضرر اوست و باعث رکود جامعه می‌گردد.

انگیزش ۸

تأثیرپذیری اخلاق از زیست محیط

تمامی عناصر و حوادثی که بر پدر و مادر وارد می‌آید بر نطفه تأثیر دارد و عوارض، خصوصیات، مقدمات و مبادی آن خود را به نطفه انتقال می‌دهد و خود را در آینده‌ی فرزند و در سنین بزرگسالی نشان می‌دهد و در چگونگی تصمیم‌گیری‌ها و عملکرد فرد نقش اساسی دارد. نطفه اگر از لقمه‌ی حرام، زنا، و با ترک «بسم الله» و یا انعقاد آن در هنگام حیض باشد، خون به بار می‌آورد و فرزند، حس خون‌ریزی را در خود به‌خوبی می‌یابد و آن را جست‌وجو می‌کند. افراد آدم‌کش به‌طور کلی این‌گونه مفسد را از نطفه به ارث برده‌اند و چنین حسی را از آن‌جا همراه خود دارند.

آرزوهای نفسانی در افراد مختلف است. ممکن است فردی در مسأله‌ای هیچ ارتکاب جرمی نداشته باشد؛ در حالی که در جهت‌های دیگر آلوده باشد یا در جهتی قدرت کنترل خود را داشته باشد و در جهت‌های مختلف دیگر دارای چنین قدرتی نباشد. اعتبارگرچه در خُلق است ولی باید بر حق تعالی اتکای کامل داشت و جز او را ترک کرد.

انگیزش ۹

سکوت، کینه و خودنمایی

چیزی که از آدمی به‌خوبی می‌توان یافت این است که دو جهت مادی و معنوی و دو سویه‌ی جسم و روح به‌گونه‌ی تشخیصی در او دیده می‌شود و هر یک از این دو دارای نفی و اثباتی هستند که باید به تمامی آن‌ها در جهت جذب و دفع توجه شود. منافیات بدن، بیماری‌های جسمانی، ملامات آن و صحت و لذا ید جسمانی در مرحله‌ی نخست می‌باشد و عهده‌دار بیان این بیماری‌ها و درمان آن، طب و پزشکی است که از این جهت، بدن انسان موضوع علم پزشکی می‌شود.

منافیات روح آدمی آلام و رذایل اخلاقی است که هلاک کننده‌ی روح است و در نهایت او را با فساد و شقاوت همراه می‌سازد و صحت روح، بازگشت از گناه و میل به فضایی است



که استعداد آن را دارد و آن را فراهم می‌سازد و عهده‌دار بیان آن دانش اخلاق است که از این جهت، روح انسانی موضوع علم اخلاق می‌شود؛ البته جزو نخست انسانی - که بدن است - مادی است و وصف او زوال و نهایت آن فنا می‌باشد و جزو دوم آن - که روح است - وصف روح مجرد و نهایت آن بقاست که باید هر کدام اثبات شود. بخیل بخیل است حتی بر خود، و انفاق کننده انفاق می‌کند؛ هر چند به خود و یا دیگران و ایثار بالاتر از آن است، که کم‌تر کسی این معنا را در خود می‌یابد.

یکی از بهترین راه‌های موفقیت در این جهت، کم‌گویی و توانا بودن در سکوت است.

تنها نقص و عیبی که جان آدمی را می‌میراند، کینه و دشمنی با دیگران است. کینه و عناد آلوده‌ترین و نجس‌ترین نجاست‌های اخلاقی است. کینه، دل را نجس می‌کند و روح آدمی را باتلافی از کثافت می‌کند. افرادی که دارای گذشت فراوان هستند، اندک می‌باشند. آن کس که نمی‌تواند دل از کینه‌ی فردی تهی کند به خود کینه پیدا کرده است و آن کس که کینه‌ی فردی را در خود رشد می‌دهد و آن را می‌پروراند، خود را می‌میراند.

هیچ کسی جز خدای تعالی از کمبودها و نواقص آدمی بدون طمع نمی‌گذرد و کم‌تر کسی لذت این معنا را در خود می‌یابد.

خودنمایی در امور دین و دنیا گذشته از آن‌که کمبود روحی را



می‌رساند، کمبود آدمی را بیش‌تر می‌کند و گمراهی می‌آورد. خودنمایی در امور دنیا و دین هر دو نشانه‌ی کمبود و کوچکی روح آدمی است. آرزوها و تمایلات نفسانی آدمی مختلف است و کم و کیف مشخصی ندارد و در تحقق هر امری از امور، این حالات بروز و ظهور پیدا می‌کند.

انگیزش ۱۰

درس یا سرگرمی اخلاق

درسی که سوز و ساز نیاورد و راز و نیاز نخواهد و جنگ و ستیز ندارد، هرگز نباید نام درس اخلاق بر آن نهاد؛ چرا که سرگرمی است.

استادی که شاگرد را دگرگون نمی‌سازد استاد نیست. استاد به کسی گویند که شاگرد را زیر و رو کند، به هم آمیزد، کفرش را مبدل به ایمان کند یا آن کفر را ظاهر سازد، ایمانش را جلا دهد و ظاهر نماید و در هر صورت، او را به یک سو کشد که یا حق‌خواه و حق‌گو شود و یا حق‌ستیز و باطل‌پرور.

آن کس که از استاد تأثیر نپذیرفته است و یا او را نمی‌ستاید یا رد نمی‌کند دیوار است، نه شاگرد.

شاگردی که استاد نمی‌شود یا استاد را تحمل نمی‌کند، مرداری است که می‌جنبد. همان‌طور که هر کوزه‌گری از کوزه‌ی شکسته

آب می‌خورد، هر صاحب حرفه و فنی نیز از آن فن و حرفه‌اش استفاده‌ی مناسب را نمی‌نماید و عالمان کم‌تر از علم خود استفاده می‌کنند تا جایی که برخی از عالمان اخلاق به‌طور کلی بداخلاق‌ترین افراد بوده‌اند.

انگیزش ۱۱

اخلاق درسی یا تخلق

آیا می‌شود گفت بسیاری از کسانی که مربی اخلاق، معلم اخلاق و صاحبان کرسی‌های اخلاق در جامعه بوده‌اند خود مردمانی ریاکار، ناساخته و غیر اخلاقی بوده‌اند؛ البته نوعی بودن این امر با کلی بودن آن منافاتی ندارد و ممکن است عده‌ای نیز معلم متخلق باشند؛ ولی در زمان ما بسیار اندک هستند.

کلید اثبات این ادعا این است: کسانی که دارای خلق و خوی نیکو و عالی هستند هرگز خوی و خلق خود را در کرسی درس و بحث قرار نمی‌دهند.

کسانی که خود را در جایگاه اخلاق و ارشاد قرار می‌دهند و معصوم نیستند و حق نیز نمی‌باشند، محال است از دست خداوند متعال جان سالم به در برند و او آنان را از کرسی به پایین نکشد. کسی که اخلاق را وسیله‌ی جذب مردم قرار دهد، انزوا و شرمساری خود را باید در همان مردمان ببیند.



انگیزش ﴿ ۱۲ ﴾

منش سخن نگفتن

همیشه به ما فن سخنوری را می آموزند که چگونه سخن بگوییم تا لفظ و معنا را به طور شیوا و بلیغ ادا نماییم؛ ولی به ما نمی آموزند باید چگونه روش و منش سخن نگفتن را به دست آورد. کنترل دهان و کلام اگرچه در شریعت به خوبی از آن یاد شده؛ ولی چگونه است که مردم هیچ از آن متأثر نگردیده اند. بخشی از این امر ذاتی است و پاره‌ای نیز نشأت گرفته از تربیت عمومی، فامیلی و خانوادگی است و به شریعت افراد ارتباطی ندارد.

انگیزش ﴿ ۱۳ ﴾

درس اخلاق

بسیاری از درس‌ها نه استاد دارد و نه شاگرد. این‌گونه درس‌ها بر هیچ استوار است و بس.

انگیزش ﴿ ۱۴ ﴾

حالت خشم افراد؛ معیار سنجش

نباید صفات و خلق و خوی مردمان در حالت عادی را ملاک سنجش آنان قرار داد؛ بلکه حالت‌های بحرانی و ناملازمات در عصبانیت است که خود را آشکار می‌سازد. باطن افراد را در



حالت عادی نمی‌توان شناسایی کرد. باید برای امتحان هم که شده است صحنه‌ای مناسب برای بروز حالت‌ها پیش آورد.

انگیزش ﴿ ۱۵ ﴾

مهم‌ترین مؤلفه‌های پیروزی

موفقیت و پیروزی برای انسان در سایه‌ی وجود خصوصیات و صفاتی است که در این‌جا و در انگیزش‌های بعد تا انگیزش چهل به‌طور فهرست‌وار به آن اشاره می‌شود: تعادل در هر امر عقلی و فکری، سبقت در امور عقلی، اجتماعی بودن و اجتماعی اندیشیدن، دور از ترس به سر بردن، و خیال باف نبودن از جمله رازهای موفقیت است.

انگیزش ﴿ ۱۶ ﴾

ضربه‌ی اول

نباید ابتدا بحث را شروع کرد و ضربه زد.

انگیزش ﴿ ۱۷ ﴾

وسعت نظر در زندگی

نباید زیاد انتقاد کرد. در امور زندگی باید وسعت نظر داشت و احساساتی برخورد نمود؛ هرچند احساسات در برخی موارد لازم است.



انگیزش ﴿ ۱۸ ﴾

استقلال طلبی

استقلال طلبی ددرس ساز و مشکل آفرین است؛ هر چند نسبت به برخی امور مناسب است.

انگیزش ﴿ ۱۹ ﴾

هوشیاری

هوشیاری را باید در پس چهره‌ی آرام پنهان نمود. درک و فهم اطرافیان را باید منظور داشت؛ اما باید روی خود آن‌ها کم‌تر حساب کرد و بر آن اعتماد داشت.

انگیزش ﴿ ۲۰ ﴾

طغیان بر علیه قدرتمندان

عیب‌جویی، یاغی‌گری و طغیان علیه قدرت‌ها زیان‌بار است؛ هر چند شاید نسبت به برخی وظیفه باشد، در هر صورت شهرت به همراه دارد که شهرت برای برخی مزاج‌ها لذیذ است.

انگیزش ﴿ ۲۱ ﴾

ستیزه‌گری

رعایت حال دیگران خوب است و ستیزه‌گری خوب نیست.

انگیزش ﴿ ۲۲ ﴾

زودرنجی

نباید زودرنج بود که این نقص، آسیب‌پذیری را در پی دارد.

انگیزش ﴿ ۲۳ ﴾

حفظ تعادل

شایسته است انسان هم‌چون گربه، تعادل خود را در هر شرایطی حفظ نماید؛ هر چند این کار از بعضی ساخته نیست و برای برخی مناسب نمی‌باشد.

انگیزش ﴿ ۲۴ ﴾

خشم تند و برخورد مسالمت آمیز

نباید زود خشم کرد که مسالمت‌آمیز بودن منافی دارد و خشونت تنها باید ضربه‌ی پایانی کار باشد.

انگیزش ﴿ ۲۵ ﴾

احتیاط

باید احتیاط کرد و درگیر هر موضوعی نشد؛ هر چند در برخی موارد احتیاط زیان‌بار است.

انگیزش ﴿ ۲۶ ﴾

راه وصل؛ یافتن خویشتن خویش

هر انسان وارسته و عاقلی برای وصول کامل و رهایی از تمامی مظاهر زشتی و پلیدی باید خود را بیابد. یافتن خویشتن خویش با آن که دارای مراتب و مراحل است، به رهیدن از جهل و ظلم بستگی دارد. جاهل و ظالم نمی‌تواند خودی داشته باشند و بی‌خود یا با غیر خود - که باز همان بی‌خودی است - خواهند بود. رهیدن از جهل در حکمت نظری و از ظلم در موقعیت حکمت عملی در وصول به حق تعالی منحصر است و باید در طریق وصول به حق کوشید.

این وصول، بعد از مراحل ابتدایی معرفت و کردار شایسته و عقیده‌ی درست و عمل خوب به شهود و مشاهده‌ی حضرت حق بستگی دارد و باید محضر حق تعالی را به حضور درک کرد و او را ملاقات نمود.

انگیزش ﴿ ۲۷ ﴾

شناخت مشکلات فردی

هر کس باید به‌خوبی اشتباهات خود را شناسایی کند و در جهت کنترل و تصحیح آن کوشش نماید.

انگیزش ﴿ ۲۸ ﴾

اندیشه‌ورزی

پیش از فکر و اندیشیدن نباید چیزی گفت و عملی را انجام داد.

انگیزش ﴿ ۲۹ ﴾

غنیمت دانستن وقت

در هر صورت و با هر شرایطی نباید وقت را تلف کرد.

انگیزش ﴿ ۳۰ ﴾

برخورد محبت آمیز

باید طوری با افراد برخورد شود که توان جدایی برای آن‌ها نباشد.

انگیزش ﴿ ۳۱ ﴾

محبت

به دیگران باید محبت کرد؛ ولی نباید فدای هر کسی شد.

انگیزش ﴿ ۳۲ ﴾

همدردی با دیگران

همدردی با دیگران خوب است؛ هر چند نباید صاحب درد هر کسی شد.

انگیزش ۳۳

ورزش

ورزش زاینده‌ی حیات و زندگی آفرین است.

انگیزش ۳۴

توانایی در برابر زن

در مقابل زن نباید از خود ضعف نشان داد.

انگیزش ۳۵

دیدن زیبایی‌ها

از هر موجودی باید زیبایی آن را به خوبی دید.

انگیزش ۳۶

هنر

هنر خوب است؛ گرچه رکن امور نیست.

انگیزش ۳۷

وقت‌شناسی و فرصت‌طلبی

باید به وقت‌شناسی و فرصت‌طلبی اعتقاد داشت؛ هرچند نباید این اساس کار افراد برجسته باشد.

انگیزش ۳۸

پرهیز از خجالت

نباید خجالتی بود؛ بلکه باید دلیر بود و همت داشت و شاد جلوه نمود.

انگیزش ۳۹

مخفی شدن پشت ظاهر دوستانه

در صورت امکان، باید نظر خود را نسبت به دیگران پشت ظاهر دوستانه پنهان داشت.

انگیزش ۴۰

دوری از پرگویی

پرگویی بد است و گاه می‌شود که انسان باید به شکست خود بخندد.

انگیزش ۴۱

ارج آزرده‌دلان

آزرده‌خاطران را ارج نه؛ زیرا دل از دست داده‌اند و فرومایگان را از خود دور دار؛ زیرا باکی از فرومایگی ندارند. بر ضعیفان فروتنی و در مقابل قوی، ایستادگی لازم است.

انگیزش ۴۲

ثبات اندیشه

باید اندیشه‌ای ثابت داشت؛ ولی نباید آن را اظهار نمود.

انگیزش ۴۳

صراحت لهجه

صراحت لهجه در بسیاری از موارد خوب نیست.

انگیزش ۴۴

پنهان داشتن احساس

احساس خود را باید پنهان کرد و نباید ساده بود؛ هر چند هوش‌یاری در برخی موارد در دسرساز است.

انگیزش ۴۵

کمال نسبی و گوناگونی صفات رفتاری

کم‌تر انسانی می‌تواند به کمال جمعی حتی به صورت نسبی دست یابد و کامل مطلق جمعی بسیار محدود است؛ چرا که نقص‌های فراوانی در آدمی وجود دارد و امتیازات به طور مختلف جلوه می‌کند و هر یک خلق و خویی متفاوت با دیگری دارد. می‌شود کسی زیبا باشد ولی ایمان نداشته باشد و یا ایمان داشته



باشد اما در ظاهر زیبا نباشد. یکی دروغ می‌گوید و ترسوست ولی شراب‌خوار نیست و دیگری شراب می‌خورد؛ اما شجاع و نترس است. یکی خوش برخورد و مهربان است ولی بنخیل و ممسک است، و دیگری اهل ایثار و بخشش است اما خلق نیکویی ندارد. آن‌قدر اوصاف و صفات متفاوت وجود دارد و افراد به قدری گوناگون ظاهر می‌شوند که اختلاف آن قابل شمارش نیست. گاه می‌شود که کسی صفات ظاهری بسیاری دارد و در باطن کم مایه است و فردی ممکن است باطن خوبی داشته باشد؛ اما بد ظاهر است. کسی ممکن است امتیازات معنوی داشته و باوقار باشد، اما ظواهر مادی و دنیوی چندانی نداشته باشد. گاهی فردی صفات متصل دارد و صفات منفصل ندارد و گاه فردی صفات منفصل فراوان دارد و از صفات متصل چندانی بهره‌مند نیست. پول از صفات منفصل و دین از صفات متصل است. بعضی در زمین معروفند و برخی در آسمان. برخی در میان فامیل شهره‌اند و بعضی در میان بیگانگان.

این صفات گوناگون و فراوان که قابل شمارش نیست، صاحبان مختلفی دارد و هر یک از آن افراد به اقتضای اوصاف، شخصیت‌ها و خلق و خویهای گوناگونی دارند؛ به گونه‌ای که گاه صفاتی با صفات دیگر یا فردی با فردی دیگر مقابله پیدا می‌کند. در این درگیری‌ها دو حالت برای افراد پیش می‌آید:



نخست این که هر کس به خلق و خوی خود دل می‌بندد و از دیگر اوصاف چندان لذت نمی‌برد و به آن دل‌خوش نمی‌شود و مورد احترامش نیست و تنها یک بعد را می‌بیند و آن خود اوست. دوم این که در مقابل، امتیاز فردی خود را می‌بازد و خود را تحقیر می‌کند و دل‌باخته‌ی وصف غیر می‌گردد. هر یک از این اقسام، خود دارای گوناگونی فراوانی است و این حالات موجب بسیاری از انحراف‌ها، جهالت‌ها و گمراهی‌ها می‌گردد. هر کس در لاک خود فرو می‌رود، امتیازات خود را دیده، عیوبش را نمی‌بیند و عیوب دیگران را دیده است و امتیازات آن‌ها را نمی‌بیند.

انگیزش ﴿ ۴۶ ﴾

بقا برای کمالات

آن‌چه باقی می‌ماند کمال است و بس و دیگر مقولات چیزی جز وهم نیست.

انگیزش ﴿ ۴۷ ﴾

اعتماد به خود

آدمی تا به مقام کمال نرسیده است کم‌تر می‌تواند به خود اعتماد کند و یا آن که دل خود را مهار سازد.

انگیزش ﴿ ۴۸ ﴾

عدالت و اعتدال قوا

اعتدال با قوای آدمی است که شکل می‌گیرد و این چهار عنوان کلی هر یک دو جهت افراط و تفریط دارد که در مجموع هشت جهت انحراف پیش می‌آید:

نخست، حکمت است که جهت افراط آن جریزه و جهت تفریط آن جهل است. جهت افراط مانند: رقص بر سر انگشت شست پا توسط رقاصان که نیازمند کوشش فراوانی است و جهت تفریط آن مانند ندانستن مسایل عادی شرعی یک مسلمان است که از توابع جهل است.

دوم، شجاعت که افراط آن تهور است مانند: پرخوری در آب و نان و یا مسابقات بی‌مورد و بدون غایت عقلایی، و تفریط آن جبن و ترس است مانند: ترک امر به معروف و نهی از منکر و دیگر کوتاهی‌های مذهبی و عقلایی که ناشی از ترس است.

سوم، عفت که افزایش آن شره است؛ چون بی‌عفتی‌های زنانه و مردانه، و تفریط آن خمودی است مانند: تارکان دنیا و چله‌نشینی بدون هدف و به‌گونه‌ی غیر عقلایی.

چهارم، عدالت است که افراط آن ظلم است؛ همانند رفتار ستم‌پیشگان، و تفریط آن انظلام و ظلم‌پذیری ضعیفانه است؛ هم‌چون ظالم‌پروران به ظاهر آراسته‌ی کلیسا و خانقاه.

حد وسط، اعتدال و راه مستقیم است و دیگر راهها جز باطل چیزی نمی باشد.

انگیزش ﴿ ۴۹ ﴾

افراط و تفریط؛ عامل تباهی

عدم هماهنگی و تعادل در بروز و تحقق صفات کمال و افراط و تفریطها، عامل اصلی تحقق بسیاری از گمراهی ها و تباهی هاست.

انگیزش ﴿ ۵۰ ﴾

خودت باش

بعد از بیان راههای سه گانه ی افراط، تفریط و اعتدال باید گفت: کمال هر کس و هر چیز در چیزی است که خصوصیت او آن را ایجاد می کند و از آثار وجودی خاص اوست و در آن جهت به آن شناخته می شود و از همگان در آن جهت برتر و پیش تر است. شمشیر در برندگی و اسب در دوندگی و سواردهمی ممتاز است؛ هر چند تیشه هم می برد و الاغ هم می دود؛ ولی آن دو ممتازند. این دو وصف از آن این دو است نه تیشه و الاغ. از این رو، همین که شمشیر و اسب از برندگی و دوندگی می افتند، اسب را پالان نهند و مانند الاغ به حساب آورند و با شمشیر هم معامله ی آهن شکسته و فولاد خرد می کنند.

هر موجودی باید به طریق خاصی امتیاز خود را پی گیری کند و از بی راهه و کزی دوری کند. امتیاز آدمی اندیشه، فکر، نطق و بیان وی می باشد و باید این امر را پی گیری کند وگرنه کم تر از حیوانی است؛ زیرا آدمی در پارس کردن هم چون سگ نیست و او در قهر چون شیر، در شهوت چون خوک، و در خوردن هم چون گاو نمی باشد و حیوانات هر یک در جهتی از انسان برتر می باشند؛ مگر آن که حیوانیت جنسی تمام کمالات حیوانات نوعی را در سرای امتیاز خود به دست آورد.

انگیزش ﴿ ۵۱ ﴾

پی گیری کمال ویژه

آدمی باید کاستی های خود را بشناسد. چه بسیار آدمیانی که با انواع نقص و کاستی درگیر هستند و به آن توجهی ندارند. این کاستی ها کمال ویژه را که در هر کسی موجود است می پوشاند. آدمی در شهوت به خوکی، و در غضب به شیری نرسد و در عربانی و بی عفتی نتواند مانند حیوانی شود، که ماهی عربیان است و از عربانی خود نمی گریزد و آدمی در صورت عربانی نیز از عربانی خود گریز دارد. کمال آدمی در آن است که نخست نواقص خود را برطرف نماید و سپس در پی کسب فضایل باشد؛ همان طور که پزشک و

رنگرز ابتدا بیماری و چرک را برطرف می‌نمایند و سپس عافیت و رنگ‌آمیزی را دنبال می‌کنند.

آدمی باید نیروها و قوای ظاهری و باطنی خود را همراه و همگام عقل و اندیشه‌ی خود سازد تا توان کنترل‌کننده‌ی نفس حیوانی خود را داشته باشد و گرنه مانند فردی است که در میان حیوانات گوناگون جنگل به سر می‌برد، بدون آن‌که از آن‌ها گریزی داشته باشد.

اگر فردی سوار اسبی وحشی شد و سگی هار در پی خود داشت، شیری هم از پیش حمله نمود و همه به یک زنجیر بسته شدند، دو حالت می‌تواند داشته باشد: نخست، آن‌که آدمی بتواند همه‌ی آن‌ها را مهار کند و هر یک را کنترل نماید و با مدیریت و اقتدار به کار خود وا دارد و دیگر این‌که آدمی اسیر تمامی آن‌ها گردد، سگ در پی استخوان و اسب در پی مرغزار و شیر طعمه و جنگل طلب می‌کند و این انسان است که باید اسیر باشد و تمامی آن را بی‌گیری نماید.

اگر اقتدار و اراده‌ی اندیشه‌ی آدمی حاکمیت داشته باشد، وضعیت چنین خواهد شد. وصف آگاهی، علم و هنر نیز کفایت نمی‌کند و اندیشه‌ای کارساز است که با اقتدار و اراده همراه شود. «جاء رجل الی علی بن الحسین علیه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد لیسأل عن مثلها فقال علی بن الحسین علیه السلام: مکتوب فی الانجیل لا

تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فان العلم اذا لم يعمل به لم یزدد صاحبه إلا کفرا و لم یزدد من الله إلا بُعدا»^۱.

- مردی به نزد حضرت امام سجاد علیه السلام آمد و از ایشان مسایلی را پرسید و حضرت علیه السلام به آن پاسخ گفت. آن مرد دوباره بازگشت تا همانند آن مسایل را بپرسد که امام علیه السلام به او فرمود: در انجیل نوشته شده است که دانش چیزی را که از فهم آن بر نمی‌آید و به آن عمل نمی‌نمایید، نخواهید، همانا دانش اگر به آن عمل نشود بر دانای آن جز کفر و دوری از خداوند نمی‌افزاید.

انگیزش ﴿۵۲﴾

سختی پیدایش و بقای عدالت

پایان بحث حکمت، تحصیل عدالت و تحقق عادل است که این البته رشدی محدود، سلوکی خشک و تند و تیز می‌باشد که به آسانی زایل می‌شود و با گناهی از دست می‌رود. فرد یا جامعه با آن‌که در سرای عدالت می‌تواند زندگی مناسبی داشته باشد، اما گذشته از آن‌که تحصیل آن آسان نیست، حفظ آن نیز چندان آسان نمی‌باشد.

۱. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱. تحقیق: علی‌اکبر غفاری، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، چ پنجم، ۱۳۶۳ ش، صص ۴۴ - ۴۵.

انگیزش ﴿ ۵۳ ﴾

دوری از زشتی‌ها

به جای این‌که انسان در راه دست‌یابی به کمال کوشش فراوانی داشته باشد، باید به دوری از زشتی‌ها همت نماید.

انگیزش ﴿ ۵۴ ﴾

صراط مستقیم

صراط مستقیم در روایات تفاسیر مختلفی دارد، مانند: معرفت الله، معرفت امام و دیگر معانی که تمامی به یک حقیقت باز می‌گردد؛ زیرا صراط، وحدت سلوک آدمی است و این انسان است که موضع و غایت سیر خود را تعیین می‌کند و کژی، راستی، کندی و تندی، هر یک به نوع واکنش وی بستگی دارد؛ همان‌طور که برخی از صراط هم‌چون برق در خشنده می‌گذرند، و برخی در حال پیاده و بعضی نیز به طور مطلق از آن عبور می‌کنند و برخی هم از صراط سقوط کرده و در آتش فرو می‌غلطند.

این بیان که صراط پلی است بر جهنم که «أدقّ من الشعر وأحدّ من السیف»^۱ است خود بیان‌گر این معناست.

با توجه به این معنا آن کس که بدی می‌کند و خوبی هم دارد با

۱. پیشین، ج ۸، ص ۳۱۲.



آن کس که بدی نمی‌کند و خوبی هم ندارد هر دو گمراه و عامی هستند و عدالت وصف کسانی است که از زشتی‌ها در می‌گذرند و رو به خوبی‌ها می‌آورند و بر آن هستند تا توفیق عنایت خاص حق تعالی را پیدا کنند.

انگیزش ﴿ ۵۵ ﴾

پاکی اهل باطن

باطن هر چند کمیت بالایی دارد و ظاهر آن خوف و رعبی به دل می‌اندازد، نسبت به کیفیت کمال و صداقت، هیچ، پوچ و بی‌رونق و رمق است. خوبان خوب چنان در پاکی و صداقت با صدق و حق گام بر می‌دارند که هزار پارچه آبادی باطل را در کف دستی می‌فشارند و آب آن را از گندش جدا می‌سازند و دل بر همه‌ی باطل می‌خشکانند و به راحتی بر باطل می‌خندند.

انگیزش ﴿ ۵۶ ﴾

تنهایی اهل باطن

اهل باطن و صداقت از تنهایی لذت می‌برند و تنهایی را با خدا بودن می‌بینند و هرگز به خود تنهایی نمی‌بینند و تنهایی را در نفی غیر می‌شناسند. دل آنان به خدا خو می‌گیرد و با حق مشغول قول، غزل، عشق و حال می‌باشند و بس. این حالتی است که در



توان هر کس نیست و هر کس نمی‌تواند این‌گونه باشد و هر که این‌گونه باشد، انسانی کامل است.

انگیزش ﴿۵۷﴾

عزت اهل باطن

عزت خوبان به باطن کار است و صورت را نباید ملاک هیچ بزرگی و درستی دانست؛ هرچند در بسیاری از موارد می‌تواند عنوان و حکایتی داشته باشد.

انگیزش ﴿۵۸﴾

چهره‌های حضرت باطن

روح، حقیقت موت، حیات، فطرت، شیطان، مس شیطان، مشیت، قضا، قدر الهی، غیب، کفر، ایمان، علم، اراده، قدرت، حکمت حق تعالی، قیامت، فاعلیت حق، دوزخ، بهشت، عرش، کرسی، لوح، قضا، فرشتگان الهی و تمامی مخلوقات غیبی عوالم وجود، جبرئیل و میکائیل، سحر، جن، نزول قرآن کریم و تنزیل برخی از چیزها که عنوان خاصی دارد، تعلیم حق، محو، اثبات، سعادت، شقاوت، عبودیت، بندگی، اعجاز، وحی، نبوت، تعلیم اسمای الهی به آدم و بسیاری از امور و موضوعات، تمامی مصادیق چهره‌ی باطن می‌باشد و مؤمن با تکرار و استمرار، به حضرت باطن راه می‌یابد و از آن به حقایق



حضرات اسما و صفات نزدیک می‌گردد تا جایی که بر اثر تکرار، استمرار، دقت، طهارت چشم و گوش جان، وی نظاره‌گر این حقایق می‌گردد و با عوالم غیبی مانوس می‌شود و همین انس، راه‌یابی به بارگاه عینیت مطلق را ایجاب می‌نماید و مؤمن اندک اندک در محضر آن عالم حضور می‌یابد و آشنای آن دیار می‌گردد.

انگیزش ﴿۵۹﴾

کمال آدمی

تمامیت کمال آدمی را چهار عنوان تشکیل می‌دهد: دل، دین، عشق و استقامت.

دل، حیات و حقیقت آدمی است، و دین نتیجه و بازنگری همان حیات است، و عشق تجلی و ظهور این دو می‌باشد که درهم دیده می‌شود، و استقامت وصول و خودیابی در تمامی مراحل کمال است که در صورت عدم تحقق کامل آن ضعف در مراحل سه‌گانه‌ی پیشین به‌خوبی آشکار می‌گردد.

انگیزش ﴿۶۰﴾

سعادت و شقاوت

سعادت چیزی نیست که کسی طالب آن نباشد. همه‌ی مردم



حتی اهل شقاوت طالب سعادت و در پی کمال هستند. چیزی که علت تخریب موقعیت افراد می‌شود و موجب می‌شود که بسیاری گرفتار بدی‌ها و گروهی به شقاوت کشیده شوند اشتباه در تطبیق است. آنان در پی خوبی و سعادت هستند؛ ولی آن را در لذت می‌بینند و برخی از لذایذ و خواسته‌ها موجب شقاوت و بدی افراد می‌گردد. لذا یزد زودگذر در چنین کسانی جلوه می‌کند و آن‌ها را گرفتار حرمان ابدی می‌سازد. اشتباه در مصادیق سبب بسیاری از گرفتاری‌های آدمی است و همین امر است که بعثت حضرات انبیاء^{علیهم‌السلام} را ضروری می‌سازد؛ زیرا با تعریف خوبی‌ها و توضیح آن‌ها گروهی از هوشمندان را راهنمایی می‌کنند. لازمه‌ی این بیان، لزوم هدایت دایمی است؛ زیرا همه‌ی مردم قابل انعطاف هستند و نباید از مردم مأیوس بود.

انگیزش ﴿ ۶۱ ﴾

فطرت و اقتضای خوبی و بدی

درست است که مزاج، خصوصیات، فطرت و خمیر مایه‌ی عموم افراد و اشیا به‌نوعی متفاوت است و همه چیز با آن‌که در نهایت حقیقتی بیش نیست اما از گوناگونی خاصی برخوردار است و این امر پذیرفته‌ی اهل کمال است؛ ولی چیزی که در این مورد محل بحث و حایز اهمیت است این است که آیا همه چیز

قابلیت تبدیل‌پذیری و تحویل‌گرایی را دارد یا نه و آیا تبدیل خوبی به بدی و بدی به خوبی ممکن است یا خیر؟ در پاسخ این پرسش بس مهم که با کمال‌خواهی افراد و تمامی پدیده‌های هستی در ارتباط است باید گفت: «فطرت» حقیقتی دارد که به همراه همه‌ی انسان‌ها و تمامی موجودات می‌باشد و سجایای قومی، نژادی و فردی افراد، دست‌خوش گوناگونی فراوانی است و هر یک تحت تحصیل و اکتساب شرایط خاص خود و تربیت قابل انعطاف می‌باشد. با آن‌که اقتضای سعادت و شقاوت با هم متفاوت است، این دو امری تحصیلی و کسبی است؛ بدون آن‌که جبری در کار باشد.

برای شناخت این امر و دست یافتن به پاسخ یاد شده باید توجه داشت که میان غایت و فطرت تفاوت است و نباید آن دو را به هم آمیخت، همان‌طور که نباید علیت را با اقتضا خلط کرد و فعلیت را با استعداد در هم آمیخت که این سه امر کلی؛ یعنی استعداد و فعلیت و نیز علیت و اقتضا و هم‌چنین سعادت و شقاوت، با آن‌که هر یک با دیگری ارتباط دارد اما دخالت کلی با هم ندارند و موازنه‌ی عملی میان آن‌ها محفوظ است.

عقاب، ثواب، فعلیت، سعادت و شقاوت به جهات عملی و ارادی فرد مرتبط است و جهات استعدادی یا قهری از شخص مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. کسانی که روایت اقتضا را انکار

می‌کنند و یا جبر علی و فعلی را پیش می‌کشند، انحراف عقیده دارند و از شناخت هستی و پدیده‌های آن دور می‌باشند. حقیقت علمی و معرفتی را نباید با مثال‌های عامیانه و کژروی‌های فکری درگیر نمود. برخی از جبرنمایی‌ها مثال‌هایی است عرفی و خالی از دقت عقلی که به برخی از آن اشاره می‌شود. در برخی از کتاب‌ها آمده است:

«اذا سمعتم أن جبلاً ران عن مكانه فصدقوه، وإذا سمعتم برجل ران عن خلقه فلا تصدقوه فإنه سيعود إلى ما جبل عليه»؛ اگر شنیدید کوه‌ها از جای خود حرکت نموده است، آن را راست بپندارید، ولی چنان‌چه شنیدید مردی از خلق و رفتار خود بازگشته و تغییر پذیرفته آن را باور ننمایید که او بر آن‌چه سرشت یافته است باز خواهد گشت.

در مثل فارسی است:

گرگ‌زاده عاقبت گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود.

از آن روییدن خار بر سر دیوار دانستم

که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا نشستن‌ها

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.

«فلکلّ میسر لما خلق الله»^(۱).

و «الشّقي من شقي في بطن أمّه، والسعيد من سعد في بطن أمّه»^(۲).

و «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^(۱).

و «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^(۲).

این موارد نیازمند بحث روشمند علمی و منطقی و نیازمند تحلیل و تبیین دقیق است؛ چرا که چنین مثل‌ها یا متون دینی گذشته از آن‌که کلی است مورد نقض فراگیری دارد و از ارسال رسولان، عقاب، ثواب و عدالت نفی غرض می‌نماید. امری که هیچ مؤمنی به انکار آن نمی‌گراید.

باور به نبود فطرت یا ادعای فطرت واحد در همه‌ی انسان‌ها و نفی گونه‌گونی آن و اعتقاد به اقتضا، علیت، فعلیت، استعداد، زمینه و غایت صرف، نارسایی عقیدتی است. چنین باورهایی را با بحث صحیح علمی باید تحکیم و درست نمود و آیات و متون

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۵۶.

۲. کافی، ج ۸، ص ۸۱.

۱. بقره / ۷.

۲. نحل / ۹۳.

دینی و گفته‌های عقلایی وارد شده در این زمینه را در جهت موزون و صحیح آن تحلیل کرد و از افراط و تفریط در این گونه امور خودداری کرد.

انگیزش * ۶۲ *

نجاست ناهنجارها

زشتی، کثری و ناهنجاری در فرد دارای کمال، هم چون نجاستی است که در درون مایعی قرار می‌گیرد و تمامی آن را نجس و آلوده می‌سازد و آن را از ارزش نوشیدن می‌اندازد.

انگیزش * ۶۳ *

کینه و شخصیت

افرادی که شخصیت کاذبی دارند و دارای هویت کم‌تری می‌باشند، کینه‌های بیش‌تری در خود می‌یابند.

انگیزش * ۶۴ *

بی‌هویتی و شخصیت کاذب

شخصیت کاذب انحراف‌های بسیاری را موجب می‌شود، بلکه باید گفت: شخصیت کاذب، عامل عمده‌ی انحراف و گمراهی بیش‌تر افراد است و در نهایت، آدمی را از همین پرتگاه به سقوط می‌کشاند.

انگیزش * ۶۵ *

فریب خوبان

در بسیاری از موارد حتی خوبان خوب نیز خود را فریب می‌دهند؛ چه رسد به آنانی که خود را در لباس خوبان ظاهر می‌سازند.

انگیزش * ۶۶ *

سلاح سالوس و تزویر برای بیرون راندن اولیای حق

ریا، سالوس، تزویر و خدعه را کسانی به کار می‌برند که از حقیقت‌عاری و از کمالات بی‌بهره‌اند. سالوس و ریا صفای جامعه و مردم را از بین می‌برد. اهل حقیقت و صاحبان کمال به این‌گونه رفتارها و کردارهای ناشایسته آلوده نمی‌شوند و نیازی به آن نمی‌بینند و کمال آن‌ها خود بهترین وسیله برای سلامت، آسایش و دوستی است و این امری مسلم است.

چیزی که در این میان حایز اهمیت است این است که افراد ناشایسته و صاحبان فریب و ریا برای آن‌که صاحبان آمال را از میدان به در کنند، به واسطه‌ی خوفی که از صاحبان کمال دارند، خود را از اهل حق اهل حق‌تر جلوه می‌دهند و کمر بر نابودی صاحبان کمال می‌بندند.

همین امر علت نابسامانی‌های بسیاری می‌شود و صاحبان کمال را به زحمت و رنج وادار می‌دارد و گرفتار بلاهای اهل باطل

می‌کند. تزویر، ریا و سالوس هرچند باطل و بی‌بنیاد است، چنان کاربرد دارد که به واسطه‌ی نادانی مردم و سستی آن‌ها بر تمامی کمال اهل کمال چیره می‌گردد و میدان را از اولیای به حق می‌گیرد.

انگیزش ﴿ ۶۷ ﴾

تلاش طاقت‌فرسا و نبود صداقت

به نظر نگارنده بسیاری از افراد در گذشته هرچند حرکت و تلاش مناسبی نداشتند، دارای صداقت و صفا بودند، برخلاف امروز که تلاش آن‌ها طاقت‌فرساست و صداقت، درستی، راستی و پاکی به معنای واقعی و حقیقی آن را کم‌تر می‌توان در آنان مشاهده نمود. آنان زرنگی، شیطنت و هزاران واژه مانند آن را به‌خوبی در خود تحلیل کرده‌اند، در حالی که از صفا و وفا خبری ندارند و از آن در خود چیزی نمی‌یابند. اگر کسی نیز ادعا می‌کند بسیاری از این افراد صفا دارند معلوم می‌گردد از حال آن‌ها بی‌خبر است؛ البته سخن هرچه بخواهی موجود است.

انگیزش ﴿ ۶۸ ﴾

روندگان بی‌طریق

روندگان بی‌طریق که به راه خود نادان هستند و دوندگان بی‌سلسله در میان آدمیان فراوانند. آنان از کوزه‌ی باطن و جام



پنهانی خود آب می‌خورند و اقتضا، طینت، سنگ، گل و خشتی که دارند آن‌ها را تا حدی نگاه‌داری می‌کند و این خود موجب حفاظت نسبی آنان در بسیاری از جهات می‌شود.

البته همین امور پنهانی و جهات باطنی گاه موجب بسیاری از شقاوت‌ها و رذالت‌های بی‌حد و حصر می‌گردد و چیزی جلودار و مانع آن نیز نمی‌شود، به‌ویژه اگر قدرت، دولت و مکتب دنیا را به فراچنگ آورند و دولت را با چنین باطنی همراه سازند.

باید توجه داشت گفته‌هایی که از عصیان و شیطان و ابلیس و نفس آدمی که در این کتاب به رشته‌ی نوشته می‌آید سیر و گذاری در لابه‌لای زشتی‌ها، بدی‌ها و کژروی‌های آدمیان دارای اراده و اختیار است که شکست خورده و وامانده و نرسیده گردیده‌اند و گرنه صاحبان خوبی و کمال و دل‌سوختگان سینه‌چاک وادی معرفت چندان در میدان مبارزه با شیطان، عاجز و وامانده نیستند و نخواهند بود.

انگیزش ﴿ ۶۹ ﴾

علاقه‌ی مفرط

گاه میل و علاقه به چیزی چنان در آدمی به افراط می‌گراید و شدت می‌یابد که او را چنان کور و کر می‌سازد که هرگز تصور عواقب بعضی از کارهای خود را نمی‌کند و هنگامی توجه می‌یابد که دیگر کار از کار گذشته است و جبران گذشته ممکن نیست.



انگیزش ﴿۷۰﴾

یک نگاه

گاه یک دیدن، یک چشیدن و یک بوییدن، آدمی را به حرمان ابدی گرفتار می‌سازد. گاه یک تصور و توهم یا خیال نفس و صورتی روزگار آدمی را سیاه می‌نماید و دمار از او در می‌آورد.

انگیزش ﴿۷۱﴾

دوری از صفای معنوی اولیای حق

عاقلی نیست که در وجود حقیقتی که به ضرورت باید باشد شک کند و از آن بی‌اعتنا بگذرد و بی‌تفاوتی نشان دهد. هستی حقیقی است و حقایقی در هستی موجود است و با حفظ مراتب به جایی می‌رسد که دیگر مگو و مپرس. چیزی که بسیار مهم است و علت توهمات بسیاری می‌گردد، دوری حقایق معنوی از دنیای ناسوتی و مادی ماست و یا به اعتبار دیگر دوری فراوان و فاصله‌ی درازی است که ما از آنان داریم. چنین دوری و وجود حایل در مسیر وصول به فیوضات معنوی یا مبادی آن فراوان حالت شک و انکار را در آدمی پدید می‌آورد. این دوری آدمی را به حرمان کلی مبتلا می‌سازد. آلودگی به ماده و غلطیدن در آن انسان را چنان زمین‌گیر می‌کند که یا نمی‌تواند یا نمی‌خواهد خیال

حقایق دیگر را در سر پیروراند و برای آرامش خیال خود که آن نیز خیالی بیش نیست راه شک و انکار را پیش می‌گیرد.

مبادی عالی وجود به قدری صفا و سلامت دارد که در خور ذهن، اندیشه، دل و فکر آلوده‌ی آدمیان نیست و همین امر علت بی‌تفاوتی ما نسبت به آن می‌گردد. آنان خدایی می‌گویند، قرآنی می‌خوانند، به انبیا و امامانی اعتقاد دارند، فرشتگان، عقول و مدبرات آن را باور دارند؛ ولی از همه‌ی آن‌ها چیزی جز سخن، توهم و خیال در خاطر ندارند و کم‌تر می‌توانند با آن‌ها محشور و هم‌نشین گردند و با آن‌ها قرب و حضوری داشته باشند.

اگر دعای بسیاری مستجاب نمی‌شود و اگر از عوالم غیبی بهره‌ای برده نمی‌شود و اگر بهشت و جهنم دیده نمی‌شود، تمامی بر اثر دوری از دنیای معنویات است. ما از اولیای الهی به قدری دور افتاده‌ایم که دیگر برای ما قابل استفاده نیستند و با آن‌که آن‌ها در فاعلیت خود کامل هستند، ما استعداد بهره‌گیری از آنان را نداریم.

پیامبر، علی، زهرا، حسن، امام زمان، ابوالفضل، اکبر، عون و جعفر علیهم‌السلام می‌گوییم و به آن حضرات حتی دل بسته‌ایم و آنان را الگوی خود قرار داده‌ایم؛ ولی کم‌ترین شباهتی با ایشان نداریم و از آن حضرات به قدری دوریم که گویی آنان برای ما بی‌ثمر

می‌باشند و کم‌ترین نقش عقیدتی یا عملی در زندگی ما ندارند. تنها به سخن اکتفا می‌شود و بس. به قرآن کریم اعتقاد داریم، بدون آن‌که آن را بفهمیم و یا از آن استفاده کنیم. نسبت به تمامی این حقایق در حد سخن و خیال باقی مانده‌ایم و به حقایقی دل‌خوش هستیم که با ما بی‌رابطه می‌باشند و به قول معروف «برای نهادن چه سنگ و چه زر» را می‌توانیم نسبت به آنان در نظر بیاوریم.

انگیزش ۷۲

نعمت درد

درد مزدی است که نصیب هر کس نمی‌شود. اکتساب، تلاش و کوشش نیز در پیدایش آن چندان کارگر نمی‌افتد. تنها باید خودی خود را در کمین حصول آن قرار داد تا با ذره‌ای از آن دریایی از من و خودی را خشکاند و کوهی از آن را آب کرد و صحرائی از آن را خاموش و بی‌رمق ساخت.

انگیزش ۷۳

سستی و کاهلی

کوتاهی و کاهلی در جهات مختلف هر کاری، گاه موجب شکست و حرمان یا آسیب‌پذیری فراوان می‌شود.

انگیزش ۷۴

غیبت؛ از حلال تا حرام

غیبت عملی است که پنج حکم تکلیفی دارد و چنین نیست که تمامی غیبت‌ها حرام باشد. غیبت گاه واجب، مستحب یا مباح است و گاه حرام یا مکروه. در بسیاری از موارد می‌شود که غیبت برای انسان شبهه‌ی و جویی یا تحریمی دارد. انسان اگر غیبت واجب را انجام دهد، به ثواب الهی رسیده و اگر خطا کند و مرتکب کار حرام شود، عقاب الهی را در پی دارد. تشخیص غیبت حلال از حرام مثل این است که چشم‌های شخصی را ببندند و بگویند: یکی از دو ظرف که یکی غسل و دیگری زهر است را بخور.

اگر غیبت، باعث اصلاح شخصی شود یا باعث منع ستم‌ظالمی شود؛ هر چند به نفع مظلومی باشد، واجب است؛ ولی اگر غیبت کردن از انسانی باعث رواج فسق، فجور یا کفر شود، حرام است.

انگیزش ۷۵

زخم مرهم‌ناپذیر زبان

مردی هیزم فروش هر روز به جنگل می‌رفت و درختان خشک جنگل را با تبری که داشت می‌شکست و هیزم آن را به شهر

می برد و می فروخت و پس از آن به خانه باز می گشت. او هر روز را همین گونه سپری می کرد تا این که روزی در جنگل شیری قصد حمله به او را نمود. مرد هیزم فروش خود را از فرار در مانده دید و هر چه فریاد زد کسی نبود که به کمک او آید. کم کم آرام و بی صدا به تماشای شیر نشست و نگریست که او چه می کند. شیر نزدیک تر آمد و تبر را برداشت و درختی که هیزم فروش قصد شکستن آن را داشت با ناراحتی شکست. مرد مات و مبهوت شد. شیر گفت: همه ی این هیزم ها را برای تو تا ابتدای شهر می آورم. آن ها را بر پشت من بگذار تا بروم. مرد از ترس به ناچار این کار را کرد. وقتی آنان به شهر رسیدند شیر به او گفت: فردا نیز همان جا منتظر تو هستم و تو را کمک می کنم. روز بعد مرد با امید و ترس به جنگل رفت و دید شیر همان جا ایستاده و منتظر اوست. روزها گذشت و دوستی آن دو بیش تر می شد تا این که مرد روزی شیر را برای غذا به خانه ی خویش دعوت نمود. وقتی سفره ی غذا پهن شد و آن ها مشغول غذا خوردن شدند، همسر مرد گفت: چه شیر بی ادبی است که هیچ آداب غذا خوردن نمی داند و پیوسته خرناس می کشد!

شیر از این سخن زن بسیار بر آشفت و نگاهی به اطراف اتاق نمود. تبر را دید. آن را برداشت و به دست مرد داد و گفت بر سر من بزن که اگر زنی تو را می خورم. مرد هر چه با ترس التماس کرد که این کار را نکن، فایده ای نداشت. شیر نعره ای زد. مرد از ترس

دستان خود را بالا برد و با تبر بر سر شیر زد و شیر نعره کنان از خانه بیرون رفت.

مرد و زن مدت ها با هم بر سر این مسأله درگیر بودند و مرد بر زن خرده می گرفت که این چه سخنی بود که گفتی. زن گفت: چرا شیر این گونه از یک حرف کوچک من ناراحت شد، تقصیر اوست که نمی تواند بر سر سفره آرام باشد. بعد از گذشت مدتی مرد و زن، شیر را فراموش کردند و مرد هر روز با کوله باری از هیزم به شهر باز می گشت و آن ها را می فروخت و زندگی خود را می گذراند. پس از چند ماه روزی مرد در جنگل همان شیر را دید. مرد خواست بگوید نگران تو بودم و امیدوارم که سرت خوب شده باشد، که شیر سر خود را نشان داد و گفت: ببین، زخم سرم خوب شده؛ ولی هنوز دلم از زخم زبان همسرت خوب نشده است. مرد چون این را شنید بسیار خجالت کشید! من آن شیر را می شناسم و مرد را هم می بینم و همسرش را هم به خوبی به یاد دارم.

انگیزش ۷۶

قساوت سخن گفتن برای دیگران

سخن را برای دیگران گفتن و خود را مورد خطاب قرار ندادن

قساوت قلب می آورد. همان گونه که سلاخی و کفن فروشی کراحت دارد؛ چون قصاب گوسفند و حیوان را برای دیگران سر می برد و کفن فروش کفن را به تمامی برای دیگران می برد و آنان خود را در آن منظور نمی دارند و این خود، نوعی غفلت را در پی دارد، سخن گفتن برای دیگران نیز این گونه است و بلکه بیش تر چنین اثری دارد و غفلت و قساوت می آورد؛ زیرا وی نمی تواند از این کار برای خود چیزی در نظر آورد.

قرآن کریم این موضوع را با شدت تمام نکوهش می نماید و می فرماید: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ و ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲.

مؤمن به گاه سخن گفتن باید ابتدا خدای تعالی و قرآن کریم را در نظر آورد و خود را گفته خوان خویش بپندارد و سپس دیگران را مخاطب قرار دهد.

انگیزش ۷۷

مراتب و چهره های مختلف ستم و تجاوز

هر ظالمی در موقعیتی از حرمان و پلیدی قرار دارد و چنین نیست که هر ستمی در مرتبه ای یکسان با دیگر ستم ها قرار داشته

۱. صف / ۲.

۲. صف / ۳.

باشد. ظالمانی که به مال و حرمت و آبروی دیگران به نوعی تجاوز می نمایند هر یک دارای خصوصیات و انگیزه هایی می باشند که سبب می شود به ظلم و تجاوز روی آورند و آن را بر خود هموار سازند.

انگیزش ۷۸

شناخت ظالم از نخستین برخورد

افراد هوشمند برای شناخت افراد از نگاه های نخست خود استفاده می کنند. نخستین دید می تواند یافته های پنهانی دقیق و بسیاری داشته باشد. معیار بود و نبود علاقه میان افراد نیز نظر و نگاه ابتدایی است و با برخوردهای آغازین، به دست می آید که دل چه گواهی می دهد و آیا طرف مقابل را می خواهد یا نه و آیا علاقه ای به او دارد یا خیر؟

کشش و کوشش ابتدایی از جهت های مختلف روانیابی بسیار مؤثر است و می شود بسیاری از پنهانی های درون افراد را از برخوردهای آغازین به دست آورد.

انگیزش ۷۹

زندگی در محیط های بزرگ

شایسته است انسان خود را از محیط های بسته و کوچک دور

کند و اساس زندگی خود را بر بودن در محیط‌های باز و بزرگ قرار دهد. این امر استفاده‌های قهری و طبیعی فراوانی را برای فرد در پی دارد.

انگیزش ۸۰

معاشرت ناپسند

شایسته است آدمی با افرادی معاشرت و دوستی نماید که در محیط‌های بزرگ پرورش یافته باشند. باید از معاشرت با اشخاص پست، محدود و بدون شخصیت دوری گزید. زندگی در میان مردم متعصب، مرتجع و نادان برای افراد آزاده و فهمیده بسیار مشکل است.

انگیزش ۸۱

معاشرت با تزویرگران و نفاق پیشگان

دوستی با افرادی که نفاق و دورویی صفت بارز آنان است بسیار خطرناک است. این‌گونه افراد را باید بدترین معاشر و هم‌نشین به شمار آورد. اگر انسان با دزد، شراب‌خوار، قمارباز، مشرک و خلاصه هر منکر شناخته شده‌ی دیگری معاشرت کند بهتر از معاشرت با افراد منافق است؛ زیرا ضرر و زیان دیگر منکرات شخصی است؛ ولی معلوم نیست زیان منافق تا چه اندازه باشد و به کجا کشیده گردد.

انگیزش ۸۲

دوری از پرگویان و احتیاط از کم‌سخنان

باید از افراد پرگو پرهیز کرد. افراد پرگورا نباید مورد اطمینان و طرف مشورت خود قرار داد. افرادی که بسیار کم‌سخن هستند نیز پرخطر می‌باشند و کم‌تر می‌شود فهمید درباره‌ی انسان چه اندیشه‌ای دارند و چگونه فکر می‌کنند. آنان می‌توانند به راحتی به انسان ضربه وارد کنند.

انگیزش ۸۳

معاشرت‌های سالم

معاشرت و دوستی با افراد خوب، خوش فکر و فهمیده آدمی را شاد و سرمست نگاه می‌دارد و حیات و زندگی را در انسان تقویت می‌کند و جهت عکس آن نیز صادق است. بهتر است در صورت امکان با زنان، کم‌تر معاشرت و برخورد داشت. بودن با زنان زیبا و شوخ مسلک خطر جدی دارد؛ مگر آن که محرم زناشویی آدمی باشند. داشتن زن زشت، کم شخصیت و بداخلاق نیز مرد را به حرمان و محرومیت گرفتار می‌سازد.

انگیزش ۸۴

گوشه‌گیران و دنیادیدگان

کسی که گوشه‌گیر است یا تنها منطقه‌ای از دنیا را دیده و عمر خود را در آنجا گذرانده و تنها با گروهی اندک از مردم تماس

داشته از بی‌محتواترین افراد است؛ هرچند می‌تواند فردی خوب و در دنیای محدود خویش در مسیر سلامت باشد. افراد دنیادیده‌ای که در میان مردم و اقوام مختلف بوده‌اند درک و شعور اجتماعی بیش‌تری دارند و از دید بازتری نسبت به دیگران برخوردار می‌باشند. کسی که از دیگر مردمان، ادیان و گروه‌ها بی‌خبر است، پیرو هر دینی که باشد، عامی است؛ هرچند در میان آن مردمان دانشمندی به شمار آید. مردمان دنیادیده، هرچند سختی فراوان دیده‌اند، لذت‌ها را به‌خوبی می‌شناسند، همان‌طور که افرادی که در زندگی سختی دیده‌اند لذت‌ها را به‌خوبی درک می‌کنند.

انگیزش ۸۵

بدبینی و خوش‌بینی

بدبینی نسبت به افراد، درست است که خوب نیست، مناسب احتیاط است و افراد خوش‌بین، هرچند خوش‌بیار و به قول معروف خوش‌شانس هستند؛ بسیار زیان و ضرر می‌بینند.

انگیزش ۸۶

معاشرت با افراد برجسته

با افراد غیر عادی و برجسته باید غیر عادی بود و نباید در مقابل آنان آرام گرفت؛ خواه فرد خوبی باشند یا بد و خواه



سودمند باشند یا زیان‌بار. افراد غیر عادی کسانی هستند که در جهت یا جهاتی بر دیگران برتری دارند یا از آنان به صورت غیر عادی و غیر طبیعی عقب می‌باشند. این حکم در رنگ، رو، خلق و خوی افراد نیز جریان دارد. چشم غیر معمولی، موی غیر معمولی و دیگر اعضا و جوارح غیر معمولی چنین نتیجه‌ای را در پی دارد. افرادی که دارای اعضای بسیار زیبا، سالم و یا زشت و ناسالم هستند نیازمند دقت و احتیاط بیش‌تری می‌باشند.

انگیزش ۸۷

جوان‌مردی

جوان‌مردی از مهم‌ترین صفات بارز انسان است همان‌طور که جفاکاری چنین است و از صفات بسیار بد دانسته می‌شود. هر کس نمی‌تواند جوان‌مرد باشد؛ اگرچه بسیاری می‌توانند جفاکار باشند و این وصف به نسبت بر همه‌ی افراد حاکم است. هر کس جوان‌مردی را دوست دارد و از آن لذت می‌برد؛ ولی هر فردی نمی‌تواند جوان‌مرد باشد. این کمال در خور همگان نیست و کم‌تر کسی می‌تواند مصداق عینی چنین کمالی باشد؛ به‌ویژه افرادی که گرفتار عناوین و مقامات ظاهری و اعتباری هستند کم‌تر می‌توانند جوان‌مرد باشند.

جوان‌مردی به‌طور کلی در افرادی دیده می‌شود که از اصالت



و بزرگواری خاصی برخوردار باشند. افراد پست، فرومایه، کج اندیش و تازه به دوران رسیده هرگز جوان‌مرد نمی‌گردند.

در معنای جوان‌مردی به طور خلاصه باید گفت: «مردی» صفتی کمالی است و وصف «جوان» حکایت از شکوفایی آن وصف می‌کند. معنای بسیط این دو عنوان حقیقت معنای این دو مفهوم را به طور ترکیبی نیز بیان می‌دارد و بر این اساس، کسی را «جوان‌مرد» گویند که از بزرگی‌های خاصی برخوردار است. گذشت و ایثار برای جوان‌مرد کار آسانی است و آن را به راحتی جلوه‌گر می‌سازد.

افراد جوان‌مرد دارای حالتی هستند که از گذشت و ایثار لذت می‌برند؛ چنان که دیگران از امور گوناگون دیگری کام می‌جویند؛ گرچه ممکن است با تمرین و تربیت تا حدی چنین وصفی را در افراد ایجاد کرد؛ ولی می‌توان گفت این‌گونه اوصاف کمال در خور افراد عادی و همگانی نیست و فقط بعضی از افراد، استعداد عینی آن را دارند و چنین اوصاف کمال را به آسانی می‌توان در نهاد آن‌ها یافت.

انگیزش ۸۸

نامردی

نامردی و جفاکاری عنوانی شناخته شده در برابر جوان‌مردی است. البته، نامرد بهتر وصف مقابل را می‌پذیرد تا جفاکار، با آن



که ما از جفاکاری همین حد از نامردی را در نظر داریم.

نامردی را می‌شود فراوان در افراد دید. بسیاری از افراد هستند که به آسانی نامردی می‌نمایند. می‌توان گفت تمامی افراد یا نامردی دیده‌اند یا خود نامردی نشان داده‌اند.

برخی از نامردی‌ها معمولی و عادی و عمومی است و بخشی از آن از عهده‌ی هرکس بر نمی‌آید و در افرادی دیده می‌شود که از خباثت، پستی و زبونی برخوردار هستند و از بسیاری صفات خوب دور می‌باشند.

انگیزش ۸۹

اصالت ظاهر و فرعیت باطن

کم‌تر کسی را می‌توان سراغ گرفت که فتوت و مردانگی سراسر وجود او را فرا گرفته باشد. مردم بیش‌تر به صورت سطحی و ظاهری خوب هستند و خوبی می‌کنند و اگر باطن افراد و باطن کرده‌های آدمی شکافته شود، سراسر عیب، نقص، حرص، طمع، ریا، دروغ، دغل و خودخواهی است. هرکسی با طمعی کار می‌کند و به غرضی حرکتی دارد؛ بدون آن که خود را فراموش کند و دست از خود بشوید.

به‌ندرت می‌توان کسانی را یافت که مردان مرد هستند و به حق تارک خویشند و برای حقایق خوبی‌ها و واقعیت پاکی‌ها گام بر



می‌دارند. بر این اساس، خیلی نمی‌توان داعیه‌ای را در این زمینه پذیرفت و باور داشت.

گرچه ظاهر خوب‌ها و ظواهر خوبی‌ها کم نیست و کم‌تر کسی را می‌توان پیدا کرد که داعیه‌ی خوبی نداشته باشد، چنین نیست که آن‌چه گفته می‌شود به عمل آید. خوب سخن گفتن و داعیه‌ی خوبی داشتن جدای از خوب بودن و به حق دنبال خوبی‌ها بودن است.

جز اولیای خدا و مردان با فتوت و جوان‌مرد باید به ظاهر دیگران نگریست و بر اساس همان ظاهر با آنان برخورد کرد؛ نه خوبی‌های آن‌ها را انکار کرد و نه به خوبی‌هایشان ایمان داشت؛ جز آن‌که فردی یا عمل فردی مورد اثبات مستقیم فرد قرار گیرد. نباید به دنبال واقع و پنهان بود و نباید ظواهر را نیز نادیده گرفت. باید به ظواهر شریعت و ظاهر عرف و مردم احترام گذاشت و ملاک تمامی برخوردها را همان ظاهر دانست و باطن را تنها در حد یک نظر برای فرد مورد قبول آورد و آن را ملاک برخوردها و مترتب اثرات قرار نداد که با فهم باطن - گرچه مشکل است و ممکن است در بسیاری از موارد به خطا و اشتباه افتاد - نمی‌توان زندگی عادی خود را دنبال نمود.

ما مأمور به ظاهر هستیم و باطن را باید تنها در حد یک نظر به حساب آورد و نباید آن را ملاک برخوردها قرار داد.

انگیزش ﴿ ۹۰ ﴾

سعادت و شقاوت

سعادت در گرو اطاعت حق است؛ هر چند تمامی آن اختیاری نیست.

شقاوت خباث است؛ با آن که کم‌تر کسی است که از آن دور باشد. سعادت و شقاوت در همه وجود دارد و غلبه‌ی این دو بر یک‌دیگر است که ظهور می‌یابد نه آن‌که یکی از آن در اصل وجودی در شخص نداشته باشد.

انگیزش ﴿ ۹۱ ﴾

آثار وضعی کردار

هرگز عملی اعم از آن‌که خوب و شایسته باشد یا بد و ناهنجار، نمی‌تواند بدون اثر وضعی باشد، همان‌طور که امکان ندارد بدون حسن و قبح ذاتی باشد.

کردار بد گذشته از زشتی و کرار خوب آدمی گذشته از حسن ذاتی، آثار خاص وضعی مختلفی دارد.

برخی از آثار وضعی در اجتماع و در دید مردم است و برخی از آن در نفس آدمی است که به بار می‌آید و البته بعضی از آثار وضعی نیز به نزدیکی و دوری فرد به حق می‌انجامد.

انگیزش ۹۲

خوبی؛ ظهوری از باطن

تمامی خوبی‌ها تحت عناوینی کلی و قوانین نوعی و طبیعی، ظهور و بروز باطن آدمی است.

انگیزش ۹۳

مبادی کردار

ضامن اجرایی کردار ما اعم از آن که خوب باشد یا بد، در جامعه و در دید مردم و در نفس آدمی و پیش از همه‌ی آن در مبدء مطلق شکل می‌گیرد.

انگیزش ۹۴

حصر کردار در خوبی و بدی

کردار و رفتار آدمی بیش از دو جهت کلی ندارد: یا خوب است و یا بد و یا زشتی و کژی است و یا زیبا و نیکو که البته هر یک هم‌گونی‌های مختلف و متعددی دارد.

انگیزش ۹۵

آمیزش خوبی و بدی

بسیاری از سرعت‌ها و کندی‌های کردار آدمی به سبب آمیزش خوبی‌ها و بدی‌های اوست. آدمی بدی می‌نماید و خوبی‌هایی



نیز از او ظاهر می‌شود و ترکیب این دو زمینه ناهمگونی‌هایی را ایجاد می‌کند؛ گرچه در واقع و در دید آگاه به امور، مواقع طبیعی آن امور است که ظاهر می‌شود و تمام ناهم‌سویی‌ها و ناهمگونی‌های ظاهری، هم‌گونی و هم‌سویی واقعی است.

این ترکیب‌ها و آثار، بیش‌تر در جهات کیفی امور عالم نقش عمده‌ای را بازی می‌کند. گاه کردار یا اندیشه‌ای ممکن است بسیاری از کرده‌ها را ضایع نماید و یک خوبی، فرد بدی را از سقوط نجات دهد و یک بدی خوبانی را به نابودی کشاند.

انگیزش ۹۶

خطر خوبی‌ها

بسیار می‌شود که خوبی‌های انسان از گناهی بزرگ و هلاک‌کننده کم‌تر نیست و گاه می‌شود خوبی‌های آدمی عامل گناهان مختلف و فراوانی می‌گردد.

انگیزش ۹۷

غبطه‌ی برتر و شکر کم‌تر

اگرچه بسیاری هستند که از ما برتر و بالاتر می‌باشند و به طور قطع، افرادی نیز هستند که از ما کم‌تر و پایین‌تر می‌باشند، اما این که چه کسی را می‌خرند و برای چه کسی ارزش قایل می‌شوند



معلوم نیست. اگر برتری را دیدی، بر او غبطه خور و چنانچه کم‌تری را دیدی بر خود شکر نما.

غرور در برابر کم‌تر، و یأس در مقابل برتر، هر دو گمراهی است. غبطه در مقابل برتر و شکر در برابر کم‌تر است که ایمان می‌باشد. شکر و غبطه ایمان است و یأس و غرور کفر.

انگیزش ﴿ ۹۸ ﴾

لزوم تعادل

بیش‌تر افراد در روش برگزیده برای زندگی در دنیا از افراط یا تفریط مصون نیستند. یکی در جست‌وجوی علم می‌رود و دیگر مواهب زندگی را فراموش می‌کند و از آن باز می‌ماند و یکی در پی دنیاست و آخرت را یاد نمی‌کند و گاه می‌شود که یکی در پی آخرت است که دنیا را از دست می‌دهد. اگر این افراد به نقطه‌ای در زندگی برسند که آن را پایان مسیر خود بدانند هیچ یک از آنان از این‌گونه زندگی راضی نمی‌باشند و به زمین و زمان حمله‌ور می‌گردند و از آن بد می‌گویند.

در میان عالمان و به‌خصوص عارفان و اهل دل این‌گونه افراد بیش‌تر دیده می‌شوند. آنان بر اثر افراط در طریق برگزیده برای خود از همه‌ی دنیا و مواهب مادی لازم بشر در می‌مانند و به همه چیز و همه کس پشت می‌کنند و تنها خود و خدای خود را می‌ستایند و وقتی خود را در پایان مسیر برگزیده می‌بینند خود را چون مال باخت‌ه‌ای ورشکسته می‌یابند.

انگیزش ﴿ ۹۹ ﴾

برخورد صحیح با افراد و اشیا

کسانی که برخوردی عاقلانه با امور و اشیا ندارند هرگز نمی‌توانند مردمانی عاقل باشند. آنان کم و بیش هم در اندیشه و هم در عمل، از خود افراط و تفریط نشان می‌دهند. دوری از مردم یا دوری از دنیا، کوری و کری نسبت به مردم و اصل دنیا را برای آدمی در پی دارد.

انگیزش ﴿ ۱۰۰ ﴾

چیستی وفا

وفا یعنی به خاطر دوست و رفیق سختی را تحمل نمودن. وفا یعنی اگر مردم خواستند فردی چون مولی علی علیه السلام مشکلات آنان را حل کند و در خانه‌ات جمع شدند و حسن و حسین علیهما السلام در زیر دست و پا اذیت شدند و اصرار کردند که رهبری جامعه را به دست بگیری، چنین کنی و آن را بپذیری، هرچند آن را از آب بینی بز پست‌تر دانی و در حقیقت نیز این‌گونه باشد.

وفا یعنی همراهی و فرمان‌پذیری. وفا ضد خیانت است و معنای امانت‌داری با آن است. وفا یعنی اگر از گرسنگی بمیری نان یتیمی را نخوری و مال او را نگاه‌داری. وفای پدر، یعنی برای

فرزندان با تمام وجود کار کردن و زحمت کشیدن و هیچ نگفتن و دوست داشتن و خیر بچه‌ها را خواستن. وفای فرزند آن است که به والدین خود احترام گزارد و خواسته‌های آنان را برآورد و به آنان اف هم نگوید و به خاطر سخن دیگران و پیری و فرتوتی پدر و مادر از آنان به بدی یاد نکند و ...

انگیزش ﴿۱۰۱﴾

وفای حضرات معصومین علیهم‌السلام

پدر، مادر، برادر، خواهر، دایی، عمو، خاله، عمه، دوست، رفیق، معلم و هم‌کلاسی، هر کدام درجه و مرتبه‌ای از وفا دارند. حتی حیواناتی مانند سگ را با وفا می‌گویند. وفای حیوانات نسبت به انسان‌ها به قدری اندک و ناچیز است که به شمار نمی‌آید. وفای انسان‌های بیگانه و حتی اقوام دور انسان در برابر وفای آنان به پدر و مادر خود بسیار اندک است که آن نیز به دیده نمی‌آید. وفای پدر و مادر در برابر وفای معلم و دانشمند راهنما و عالم نیز چنان ناچیز است که نمی‌توان اسم وفارا بر آن گذاشت یا از آن برداشت نمود.

وفای عالمان دینی انتقال دانش و دین است. دانش و دین تمامی وجود عالم است و علم بالاتر از غذا و پوشاک است. علم است که غذا، پوشاک و مسکن ساز است و انسان را پر می‌کند و از آشفتگی نجات می‌دهد.



با این وجود، وقتی انسان به وفای معصومان علیهم‌السلام می‌نگرد و آن را درک می‌کند، وفای عالمان و هر آنچه در اوست رنگ می‌بازد. اگر انسان به خاطر عظمت وفای حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام بگوید وفایی در عالم نیست، سخنی دور از حقیقت نگفته است؛ چون این دو وفا به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

اگر به مادری که در حال وضع حمل است بگویند: یا تو باید زنده بمانی یا فرزندت، مادر حاضر است فرزند را قربانی خود سازد و خود زنده بماند. در فقه آمده است اگر زندگی مادر به زندگی فرزند برتری دارد باید او را نجات داد. این کاری عقلایی است و در این مواقع خطرناک، سخن از وفا نیست و این درجه‌ی وفارا کسی ندارد؛ ولی حضرات معصومین علیهم‌السلام این درجه از وفارا دارند و حتی در میدان جنگ نیز حاضر بودند خود تمام سختی‌های سربازان را تحمل کنند، بجنگند و به جای آنان شهید شوند و شهادت یک سرباز آنان را ناراحت می‌ساخت به گونه‌ای که گویا چندین بار جان آن‌ها به خاطر خیر شهادت سربازی از بدن خارج می‌گردد و اگر ضعف روحی داشتند دیگر جان به بدن آن‌ها بر نمی‌گشت. هیچ فرمانده و مسؤول جنگی این‌گونه نیست؛ مگر آنان که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را الگوی خود قرار داده باشد.

حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در همه‌ی صحنه‌های اجتماعی جلودار بودند. پیش از آن‌که تیر به قلب و بدن سربازی



اصابت کند، آن تیر به قلب و بدن آنان علیهم السلام اصابت می‌کرد. آن حضرات علیهم السلام از این مسایل بسیار دارند و از طرف دیگر قدرت روحی بالایی دارند که آنان را در این دنیا زنده نگاه می‌دارد.

ریشه‌ی همه‌ی وفاها از دین و حضرات معصومین علیهم السلام است. هرچه بی‌وفایی است از شیطان و کفر است. امامان از طرف حق تعالی به ما وعده‌هایی داده‌اند که اگر انسان از آموزه‌های آنان پیروی کند، آن‌ها به عهد خود وفا می‌کنند و در برابر، شیطان نیز وعده‌هایی داده است که به هیچ کدام وفا نکرده و هرگز نمی‌تواند به آن وفا نماید. برای نمونه، هنگام غضب عوامل چندی انسان را در اختیار خود می‌گیرد. نفس آدمی یا شیطان و یا هر دو با هم در این ماجرا حضور دارند و درصد حضور هر یک نیز تفاوت دارد. وقتی فردی عصبانی است و به اقدامی عجولانه دست می‌یازد و فرزند خود را به بهانه‌ی تربیت کتک می‌زند، چنانچه فرزند معیوب شود وی تا آخر عمر از عصبانیت خود پشیمان می‌شود. شیطان در حال غضب است که به بیش‌تر انسان‌ها وعده می‌دهد، به‌طور مثال می‌گوید: باید او را این‌گونه تربیت کنی و ... ولی وی در آخر متوجه می‌شود نه فرزندی تربیت شده است و نه به خیری رسیده است و در این ماجرا نفس و شیطان وعده‌ای داده‌اند که وفایی در آن نبوده است.

همان‌گونه که گذشت وفا را باید در دین و حضرات

معصومین علیهم السلام سراغ گرفت. آنان به تمامی وعده‌هایی که داده‌اند وفا می‌کنند. بخشی از وعده‌های دینی در این عالم است که انسان می‌بیند و اگر همین وعده‌ها را دنبال کند می‌یابد که آن‌ها به وعده‌های بعدی نیز عمل می‌کنند. به طور مثال، وقتی قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ به‌طور قطع همین‌گونه است. اگر انسان در پی نماز برود، به‌طور حتم از فساد باز می‌ماند. نماز بالاترین حالات معنوی و روحانی انسان است و عشق و اتصال واقعی انسان در آن می‌باشد. نماز حقیقی و واقعی به هر میزان که به حقیقت نزدیک‌تر باشد به همان میزان انسان را از بدی‌ها نگاه می‌دارد. اگر ما این حقیقت را با نماز خواندن یافتیم، می‌فهمیم وعده‌ی دین و قرآن کریم حق بوده و تحقق پذیرفته است. اگر انسان‌ها وعده‌های دین و پیشوایان دین علیهم السلام را پی‌گیر باشند، مشکلات فراوانی که امروزه در دادگاه‌ها دیده می‌شود به سراغ آنان نمی‌آید.

انگیزش ﴿۱۰۲﴾

خود بزرگ‌بینی یا خود تحقیری

خوبی در هر که باشد خوب است و عیب هم عیب است، در هر کسی که باشد. هر کس از نقص و کمالی نسبی برخوردار است

و نمی‌شود هیچ کسی را بی‌خود و ناچیز دانست و پوچ دید؛ همان طور که خوبان نیز ممکن است از عیب‌های بسیار بزرگی برخوردار باشند. این‌که کسی دیگران را نبیند، خود بزرگ‌ترین عیب است و این‌که فردی خود را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از آنچه که هست ببیند، خود بدترین عیب است.

انگیزش ۱۰۳

صبر و بردباری

صبر و حلم با آن‌که دو مرتبه دارد؛ ولی مرتبه‌ی آن طولی است و هر دو دارای یک حقیقت است. این دو ویژگی از عالی‌ترین صفات کمال دانسته می‌شود. هرکس این دو صفت را ندارد، هیچ خیر و کمال ثابتی را در خود سراغ نخواهد گرفت و معلوم نیست چه پایانی در انتظار اوست.

دوباره تأکید می‌شود این صبر و استعداد آدمی است که زمینه‌ی تمامی تحقیق‌ها می‌باشد و آینده‌ی افراد را رقم می‌زند.

انگیزش ۱۰۴

استقامت و ایمان

استقامت و ایمان سبب بقای آدمی در تمامی کشاکش‌های دنیوی است. فردی که استقامت و ایمان ندارد، بقایی برای او

نیست و فردی که این دو صفت را دارد، چیزی کم ندارد و هیچ‌گاه نیز کم نمی‌آورد و خود را نمی‌بازد.

آدمی با ایمان، امید و استقامت است که بر تمامی مشکلات چیره می‌آید و راه خود را با سربلندی می‌پیماید.

کسی که استقامت ندارد، شکست‌وی حتمی است. استقامت است که جوهره‌ی آدمی را آب‌دیده می‌کند و گوهر او را ظاهر می‌سازد.

مشکلات تنها در برابر استقامت است که سر فرود می‌آورد. این صبر و استقامت است که مشکلات را هموار می‌سازد. افراد ضعیف و ناتوان در برابر اندک مشکلی ناتوان می‌شوند؛ در حالی که افراد مقاوم هرگز زیر بار ضعف و ناتوانی نمی‌روند و همیشه چون کوهی مقاوم هستند.

باید توجه داشت: مقاومت با استقامت تفاوت دارد و معلوم نیست مقاومت به استقامت بینجامد؛ ولی از استقامت، مقاومت پدید می‌آید.

انگیزش ۱۰۵

تشخص و قدرت تحمل ناملایمات

تشخص انسان به تحمل ناملایمات است. افراد سست و

پست هرگز در خود اندیشه‌ی تحمل‌پذیری ناملايمات را راه نمی‌دهند.

انگیزش ﴿ ۱۰۶ ﴾

کشاکش روزگار و بریدگی از خود

کشاکش روزگار است که آدمی را آب‌دیده می‌کند. البته قابلیت برای آن لازم است و گرنه افراد هر یک به نوعی و هر جا به گونه‌ای از خود می‌بُرند و خود را از دست می‌دهند.

انگیزش ﴿ ۱۰۷ ﴾

محک شناخت آدمیان

صفات خوب و شایسته‌ی افراد را می‌توان در گرفتاری‌ها، عصبانیت‌ها و دشمنی‌ها شناخت. همان‌طور که کاستی‌ها و نقاط ضعف را در این مواقع است که می‌توان شناسایی نمود.

آدمی در کشاکش مشکلات و حوادث مختلف روزگار می‌تواند خود را از بسیاری از جهات محک زند و بشناسد. البته این‌طور نیست که بتواند خود را به خوبی بشناسد، جز آن که خود را به خوبی مورد آزمایش قرار دهد.

آدمی در کشاکش روزگار و برخورد با مشکلات و سختی‌ها خود را بهتر می‌شناسد. این امر، هر چند بر دیگران هم صادق است، در حد شناسایی خود است.

انگیزش ﴿ ۱۰۸ ﴾

تحمل‌پذیری نامحدود

تنها کسی که تحمل بدی‌های آدمی را دارد خداست و دیگران یا هیچ تحمل آن را ندارند و یا اگر هم داشته باشند به طور محدود می‌باشد. آن کس که تحمل وی اندازه‌ای ندارد تنها خداست.

انگیزش ﴿ ۱۰۹ ﴾

دل بستن به خداوند متعال

اولیای خدا در مشکلات و حوادث هرگز خللی در اندیشه و عمل خود راه نمی‌دهند و تنها دل بر حق تعالی می‌بندند، در حالی که دیگران به اندک ناملاييمي قالب تهی می‌سازند و خود را می‌بازند.

انگیزش ﴿ ۱۱۰ ﴾

برد بالای تحمل‌پذیری

حضرت موسی علیه السلام با تمامی آیات و بیناتی که خداوند به او ارزانی داشت و او دارای آن شد خطاب: **﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾**^۱ از خضر می‌شنود.

انگیزش ﴿ ۱۱۱ ﴾

رضایت و خوشنودی به آنچه شده است

گاه مقام رضا به قدری عظمت می‌یابد که چون بمبی کارکرد دارد. برخی از کسانی که به جبهه‌ها رفتند و جان خود را فدای خداوند نمودند مقام رضا داشتند و برخی نیز ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾^۱ گردیدند و بعضی نیز در ﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾ استقرار یافتند. در مقام رضا باید از جان گذشت و کسانی که نخست می‌گویند راضی هستیم و سپس می‌بینند که باید جان خود را بدهند پشیمان می‌شوند و عهد و پیمان می‌شکنند. روشن است چنین افرادی انسان‌های ضعیف و پستی هستند. البته باید توجه داشت راه هم سخت و مشکل است و هم حتی جان دادن را لازم دارد. باید دانست خداوند حافظ جان، مال و ناموس کسی است که راضی به قضای الهی باشد.

انگیزش ﴿ ۱۱۲ ﴾

مشاهده‌ی حق و بی‌طرفی در دعوی دنیامداران

اگر کسی در جنگ و دعوی میان دنیاخواهان بی‌طرف بماند، خداوند حافظ خون او می‌شود و حتی اشیا به چنین شخصی آزاری نمی‌رسانند. بی‌طرف به معنای منافق و دورو یا جاسوس دو طرفه بودن نیست؛ بلکه در جنگ میان دنیاییان باید در

۱. مائده/۱۱۹.

اندیشه‌ی ابراز اسمای الهی بود و همه را از آن‌جا دید.

سگ را برای دریدن تربیت کنند و آهو را برای فرار و بمب را برای تخریب و زمین را برای خراب شدن. این شخص کسی است که سگ به او حمله نمی‌کند، چون سگ مطیع اوست و کسی که سازنده‌ی بمب است، بمب به او اثر نمی‌گذارد؛ زیرا سیستم کنترل بمب در دست اوست. فردی که تمامی کردار انسان‌ها را از حق می‌بیند، کسی نمی‌تواند بر او اثر گذارد؛ زیرا چنین شخصی با خود حق طرف است.

انگیزش ﴿ ۱۱۳ ﴾

گوهر گران در پیچ و خم مشکلات

بسیاری از انسان‌ها درگیر حوادث هستند، اما حوادث پر پیچ و خم برای بیش‌تر افراد کم‌تر پیشامد می‌کند و چنین افرادی گوهر گران بهایی ندارند.

انگیزش ﴿ ۱۱۴ ﴾

بقا در استقبال از مشکلات

آن کس که حوادث و سختی به خود ندیده و مشکلاتی نداشته است، وجود آسیب‌پذیری دارد و آن کس که از مشکلات نمی‌ترسد، بهتر باقی می‌ماند.

انگیزش * ۱۱۵ *

آزردگی و مقاومت روح

مشکلات زندگی گاه روح آدمی را آزرده و سست می‌سازد و گاه علت مقاوم شدن آن می‌گردد و آدمی را استوار و مقاوم می‌سازد.

انگیزش * ۱۱۶ *

از مسلخ مشکلات تا مذبح سستی

اگر برای فردی خوشی یا سختی فراوانی پیش آید، نباید خود را در هر دو حالت بیازد و از حالت تعادل خارج شود. بسیاری در زمان خوشی به سستی و تباهی می‌افتند و فراوانی هستند که از سختی‌ها می‌برند و اصالت خود را از دست می‌دهند. مرد توانا و دانا کسی است که در سختی بایستد و سختی او را آب دیده نماید و به مسلخ رساند؛ نه آن‌که سر از مذبح سستی در آورد. برخی در سختی‌ها چون چوب می‌سوزند و بعضی هم چون شمع روشن می‌شوند. نگارنده در شدیدترین سختی‌های زندگی خود، این شعار را زمزمه می‌کرد و آن را از باطن خود می‌یافت:

خانه خرابم کردی شراب نابم کردی
چه خوش عذابم کردی به مهر عتابم کردی

زلطف عقابم کردی

انگیزش * ۱۱۷ *

گذر زمان؛ حلال برخی از مشکلات

زمان، بسیاری از مشکلات را برطرف می‌کند و چنین مشکلاتی نیاز به چاره‌جویی، فکر و کوشش ندارد. پاره‌ای از مشکلات نیز با فکر و اندیشه است که از میان برداشته می‌شود. مشکلاتی نیز وجود دارد که نه زمان در آن کارگر است و نه فکر و اندیشه و در مقابل این مشکلات است که بسیاری خود را می‌بازند و کم‌تر کسی وجود دارد که در مقابل این‌گونه مشکلات محکم و استوار بماند و از میدان زندگی نگریزد و خود را به کنار نیندازد. کیست که در مقابل این‌گونه مشکلات خود را محکم نگاه دارد و مشکل‌شکن گردد و هیچ‌گاه در زندگی در نماند. بسیاری هستند که خود را حتی در مقابل مشکلات جزئی و موقت می‌بازند و از میدان به در می‌روند. بسیاری از مشکلات انسان طبیعی یا مولود کارهای دیگران است و انسان در برابر آن تنها می‌تواند حالت دفاعی داشته باشد و دسته‌ی فراوانی از مشکلات نیز زاییده‌ی کارهای خود آدمی است و بدفهمی‌ها یا زشت کاری‌ها علت آن می‌گردد.

انگیزش * ۱۱۸ *

توانمند و رویین تن شدن با مشکلات تلخ

مشکلات با آن‌که تلخ است در آدمی قوت و قدرت را ایجاد

می‌نماید و او را توانمند می‌سازد. بسیار دیده شده است که افراد بر اثر مشکلات فراوان و خودنگاه‌داری‌ها چنان آبدیده گردیده‌اند که رویین تن شده‌اند. البته باید در نظر داشت که مشکلات، نیروی طبیعی آدمی را مشغول می‌کند و از آن می‌کاهد و انسان را خرد، ضعیف، کور، کر، ناتوان و درمانده می‌سازد. البته این اوصاف در افراد ناتوان و ضعیف بیش‌تر دیده می‌شود. هر فردی باید مشکلات را با زمینه‌های موجود در خود برطرف نماید و ببیند چه مشکلی دارد و چه امکاناتی می‌تواند داشته باشد و با مقایسه‌ای دقیق و واقع بینانه، خود را آماده‌ی بهره‌برداری از امکانات نماید و با موجودی خود کمبودها را برطرف سازد. البته گاه می‌شود که زمینه‌ی چنین مقایسه‌ای تفاوت دارد و می‌شود مشکلات را با امکانات موجود برطرف نمود؛ ولی گاهی هم چنین مقایسه‌ای امکان‌پذیر نیست و نمی‌شود خود را آماده ساخت و امکاناتی در کار نیست و تنها مشکل این است که خودنمایی می‌کند، این‌جاست که کار مشکل می‌شود و به‌طور اساسی مشکل مشکل است و باید از خود استقامت و پشت‌کار نشان داد.

انگیزش ۱۱۹

گناه بندگی‌آور آدمیان

اگر در آدمی عصیان و گناهی نبود، بسیاری بندگی خود و

خدایی خداوند تعالی را نمی‌پذیرفتند. همان‌طور که برخی از اشیا و حیوانات به ظاهر موزی و زیان‌آور هستند، فواید بسیاری دارند. عصیان نیز هرچند به ظاهر مضر و موزی است، در واقع بسیاری از طغیان‌ها مانند ریا، غرور و تکبر را نابود می‌سازد. باید توجه داشت این سخن به آن معنا نیست که عصیان برای تشخیص افراد نافع است؛ بلکه گناه فردیت فرد را مورد تهدید و نابودی قرار می‌دهد؛ زیرا شخص عاصی غیر از حقیقت عصیان و کلی عصیان است که موضوع سخن ماست و سخن ما گناه‌کار نیست.

انگیزش ۱۲۰

واقع‌بینی و افراط و تفریط

آیا بدبین اشتباه می‌کند یا خوش‌بین یا هر دو؟ آیا واقع‌بینی ممکن و میسر است یا خیر؟ واقع‌بینی برای همگان ممکن نیست. این امر برای گروهی از اهل معرفت به‌طور نسبی واقع می‌شود، اگر خیالات آن‌ها بگذارد.

انگیزش ۱۲۱

گونه‌های ناموس

نوامیس بر سه گونه است: یکی، ناموسی که بر هر فردی انجام آن ضروری است. عبادت و احکام فردی در این زمره است. دو

دیگر آنچه به منزل مرتبط است و به گونه‌ی مشارکتی می‌باشد؛ ازدواج و معاملات در این قسم است. سوم چیزی که به جامعه مرتبط است؛ مانند حدود و سیاسات. دانش فقه عهده‌دار تبیین احکام آن است. با گذشت و تغییر زمان و تفاوت دوره‌ها حکم هریک را به تفصیل و حکیمانه می‌توان به دست آورد و اگر فقیه بر تغییر و تبدیل موضوعات و نیز به ملاک حکم توجه نداشته باشد در استنباط صحیح حکم و بار نمودن حکم بر موضوع آن به خطا دچار می‌شود.

انگیزش ﴿ ۱۲۲ ﴾

عزت و ذلت

دنیا شاه و گدا نمی‌شناسد و هر کس و هر چه که باشد را از اریکه‌ی عزت به زیر می‌آورد و هر نوع لذت و عزت را در همین دنیا از هر کس و هر چیز که باشد باز می‌ستاند.

انگیزش ﴿ ۱۲۳ ﴾

فضیلت کاملان

کامل کسی است که فضیلت را از خدای تعالی بداند و به فضیلت خود مغرور نشود و آن را بازگو نکند و بی فضیلت کسی است که به فضیلت دیگران سرمست است.

انگیزش ﴿ ۱۲۴ ﴾

تحویلی‌نگری

علاقه و میل به جهتی یا چیزی باعث دوری و غفلت آدمی از جهات دیگر می‌گردد و این ناهماهنگی و دوری به سبب غفلت بی‌مورد و غیر مناسب گاه سبب انحراف و انحطاط انسان در جهاتی می‌شود یا انسان را به طور کلی نابود می‌نماید. تک‌بعدی یا اخذ وجوه عرضی به جای ذاتی در منطق مغالطات به نام تحویلی‌نگری و در سیاست با عنوان کانالیزه شدن بحث می‌شود.

انگیزش ﴿ ۱۲۵ ﴾

مرگ گوارا

مردن، بسیار سخت و تلخ است؛ ولی گاه می‌شود که زندگی از مردن نیز سخت‌تر و تلخ‌تر می‌گردد. زندگی و حیات بسیار شیرین است؛ ولی برای بعضی مردن و مرگ است که شیرین‌تر و گوارا تر می‌باشد.

انگیزش ﴿ ۱۲۶ ﴾

خردمند و نادان

دیوانه کسی است که عاقل را نمی‌شناسد و عاقل کسی است که دیوانه را می‌شناسد.

انگیزش ﴿ ۱۲۷ ﴾

آماده‌سازی زمینه‌ی فکر یا کاری تازه

تا زمینه‌ای برای بیان مطلب و یا کاری مساعد نیست، عنوان کردن و فکر انجام آن نادانی و جاهلی است.

انگیزش ﴿ ۱۲۸ ﴾

چیرگی شیاطین

شیاطین گاه بر اندیشه‌ی آدمی، گاه بر دل، گاه بر دیده و گاه بر دید می‌نشینند.

انگیزش ﴿ ۱۲۹ ﴾

مو کشیدن از مو

مورا از ماست کشیدن هر چند مشکل است، مشکل‌تر از آن مو کشیدن از پوست که گاه دردسر و سرگیجه می‌آورد و گاه هم بیش‌تر.

انگیزش ﴿ ۱۳۰ ﴾

ضعف پریشان‌خاطران

کسی که خیلی ناراحت و پریشان می‌گردد ضعف نفس دارد و نتوانسته است صبر و تحملی برای خود فراهم سازد. ضعف نفس خود را در بسیاری از ناهنجارها نشان می‌دهد.

انگیزش ﴿ ۱۳۱ ﴾

غفلت خوبان

خوبان بیش‌تر عمر خود را در غفلت به سر می‌برند، وای به حال بدان که معلوم نیست چه می‌کنند.

انگیزش ﴿ ۱۳۲ ﴾

ریای خوبان

در میان به اصطلاح «خوبان» بیش‌تر تظاهر، ریا و نفاق مشاهده می‌گردد تا در میان دیگران. در واقع دو دسته کم‌تر ریا و تظاهر می‌کنند: یک دسته خوبان خوب، و دیگری بدهای بد.

انگیزش ﴿ ۱۳۳ ﴾

بی‌ریایی؛ بدترین ریا

بی‌ریایی ریایی است که به مراتب بدتر از ریاکاری است، جز آن‌که فرد بی‌ریا، ریای خود را هیچ نمی‌بیند.

انگیزش ﴿ ۱۳۴ ﴾

خودنمایی ریاکار

فرد ریاکار شبیه‌ترین فرد به زنی است که خودنمایی می‌کند.

ریاکار نماز، روزه، علم و هنر خود را در معرض تماشا قرار می‌دهد، زن بیمار نیز زیبایی و ظاهر خود را در معرض دید قرار می‌دهد. کسی که ریا می‌کند تا غیري را گرفتار خود سازد مانند زنی است که خودنمایی می‌کند تا فردی را گرفتار خود نماید. کسی که ریا را علت جلب نظر دیگران می‌کند با زنی که موجودی خود را علت جلب نظر دیگران قرار می‌دهد چه تفاوتی دارد.

انگیزش ﴿ ۱۳۵ ﴾

تفاوت خطا و گناه و مراتب آن

خطا و اشتباه با معصیت و عصیان تفاوت دارد. هر یک از خطا و عصیان دارای اقسام متفاوتی است. خطا و اشتباه بر آن‌چه درست نیست و بدون توجه و ناخودآگاه اتفاق افتاده است اطلاق می‌شود که در آن حرکت به‌سویی در جهت فاعلی ملاحظه نمی‌شود و نوعی تبریئه را برای خطاکار در پی دارد.

معصیت و گناه توجه فاعلی را در پی دارد و گناه‌کار برای آن مورد مؤاخذه و پرسش قرار می‌گیرد. معاصی در صورت جزیی و ابتدایی بودن، اگر از حدود الهی نباشد، زمینه‌ی عفو و اغماض را دارد؛ ولی معاصی بزرگ یا استمراری می‌تواند خطرات عمده‌ای را در پی داشته باشد. معصیت چنان‌چه جهت استکباری داشته باشد، در صورت ارتکاب، طغیان دانسته می‌شود و لزوم

ایستادگی در مقابل آن را در صورت توان برای جامعه، مردم یا قانون ایجاب می‌کند.

عصیانی که از روی نیاز و حاجت باشد با عصیانی که از روی سیری و بی‌نیازی و عافیت‌طلبی انجام می‌شود متفاوت است. حاجت‌مندی، زمینه‌ی تبریئه در برخی از موارد گناه را به طور نسبی سبب می‌شود.

گناهانی که مبادی تسبیبی آن در اختیار غیر است و دیگران عامل تسبیب آن هستند به مراتب خفیف‌تر به نظر می‌آید تا گناهانی که مباشر مبادی آن را محقق ساخته باشد. گناهانی که جنبه‌ی عمومی دارد و ارتکاب جمعی را پذیرفته است به مراتب خفیف‌تر به نظر می‌آید تا گناهانی که کم‌تر افرادی حاضر به ارتکاب آن هستند؛ زیرا عمومیت و توسعه‌ی ارتکاب، زشتی اراده‌ی فاعل را کم‌رنگ می‌سازد و ارتکاب گناهان فراگیر نوعی بر حق بودن را می‌رساند، تا سوء نیت و پلیدی اراده‌ی افراد را؛ اگرچه گناهانی که عمومیت دارد در زیان‌باری به مراتب بیش‌تر است.

در میان گناهان، قتل و خون‌ریزی در رأس مخروط گناه قرار دارد و افراد خون‌ریز دارای قساوت قلب خاصی هستند و با مردم معمولی تفاوت فاحشی دارند. کسی که قتلی را مرتکب می‌شود، فردی را از حق حیات و زندگی محروم می‌سازد. گرفتن جان، تنها

در اختیار کسی است که حیات را آفریده است یا کسی که از راه درستی از آفریدگار، در قطع حیات موجودات اذن داشته باشد. افرادی که در خون‌ریزی و قتل اهمیت خاصی برای کسی قایل نیستند قساوت قلب بالایی دارند؛ هرچند خود به طور مباحثی مرتکب عمل قتل نشوند.

انگیزش ﴿۱۳۶﴾

سلامت نفس و غیرت

در قرآن کریم آیه‌ی شریفی است که خلق و خوی حضرت موسی علیه السلام را بیان می‌دارد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّبِعُوا بَقَرَةً. قَالُوا: أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا. قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱. حضرت موسی علیه السلام در پاسخ یهودیان فرمود من شما را مسخره نمی‌کنم بلکه فرمود: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾. نکته‌ی روان‌شناسی که در این فراز وجود دارد این است که اگر کسی دیگری را مسخره کند جاهل است. از نظر روان‌شناسی کسی که دیگری را مسخره می‌کند و فردی که با مشاهده‌ی این عمل خشنود می‌شود مشکلات روحی و روانی دارد اما آن‌که از این عمل ناراحت می‌گردد خلق و خوی غیرتی و خصوصیات روانی مثبتی دارد.

۱. بقره / ۱۶۷.

روان‌شناس از این فراز؛ یعنی ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ به دست می‌آورد که حضرت موسی علیه السلام فردی دارای غیرت بالا و اصیل بوده است و برای همین است که در ماجرای وی در مدین، از جلوی دختران شعیب راه می‌رفته است و نه با آنان یا پشت سر آنان.

انگیزش ﴿۱۳۷﴾

سعادت یا شقاوت آوری افراد

ممکن است فردی سبب سعادت فردی گردد و همین فرد سبب شقاوت فردی دیگر شود. او تنها یک فرد است که هم سعید می‌سازد و هم شقی و بدبخت. گاهی سعیدی سبب شقاوت فردی، و نابکار و بدبختی سبب سعادت دیگری می‌شود. گاهی نیز چنین است که فردی سعادت دیگری را موجب می‌شود و همان دیگری به عکس سبب شقاوت فرد نخست می‌گردد.

انگیزش ﴿۱۳۸﴾

کارایی کیفیت

هنر زندگی در کیفیت کارهاست و کمیت کارایی چندانی ندارد. شاید کسی شاه باشد و از گدایی کم‌تر باشد یا کسی عالم

باشد و از عوامی بی‌ثمرتر باشد. شاید کسی چاه‌کن باشد و از هنر زندگی به دور نباشد. هنر زندگی او آن است که از میان نجاست‌ها و از درون چاه نان حلال به دست می‌آورد و خاک چاه را با عرق جبین خود که ظهور غیرت و مردانگی است در هم می‌آمیزد و شور، عشق زندگی و امید به حیات را درون خود زنده نگاه می‌دارد یا فردی درباره‌ی بال مگسی یا گیاه و حیوانی تحقیق کند و موضوع تحقیق وی گرچه ظاهر مهمی ندارد، دارای چنان کیفیتی است که سر بر همه‌ی هستی و عالم دارد و تمامیت آن او را به خود مشغول داشته باشد. کسی نیز شهادت و ایثار را بر می‌گزیند و هنر او این است که خون می‌دهد؛ چرا که حیات آدمی و نظم گیتی را نیازمند خون خود می‌بیند و او این تحفه را با خود برای آدمیان به ارمغان می‌آورد.

کوشش و تلاش در هر چه و از هر که باشد لازمه‌ی امید و آرزوست. البته کارهایی که جهت عقلایی یا شرعی ندارد خود به خود از این بیان خارج است.

انگیزش ﴿ ۱۳۹ ﴾

مرگ زودهنگام مایوسان

کسانی که دست بر روی دست می‌گذارند و بر هر کار و هر کسی تأسف می‌خورند از خود بیگانه‌اند و در باتلاقی از یأس و دل‌مردگی قرار گرفته‌اند. آنان پیش از آن‌که بمیرند مرده‌اند.

انگیزش ﴿ ۱۴۰ ﴾

وجود کیفیت در هر کار و شأنی

هر کسی کار و کوششی دارد هر چند به اجبار کار کند، در کیفیت کار خود اختیار با اوست و کیفیت در همه‌ی شئون فرد به ضرورت وجود دارد.

انگیزش ﴿ ۱۴۱ ﴾

اصل کیفیت و فرع کمیت

کیفیت زندگی آدمی به کمیت و عمر آدمی ارتباطی ندارد. مقدار عمر و سن و سال افراد با حیات واقعی آن‌ها متفاوت است و چنین نیست که هر کس صد سال عمر نماید صد سال حیات به خود دیده باشد و هر کس بیست سال عمر کند، بیست سال زندگی داشته باشد. شاید کسی هشتاد سال عمر کرده باشد؛ ولی هشتاد دقیقه حیات به خود ندیده باشد و می‌شود عمر کسی با وجود کوتاه‌تر بودن، بیش‌ترین حیات را داشته باشد. همان‌طور که گفته می‌شود: فلانی صد، هفتاد یا شصت سال عمر کرد، می‌توان گفت: فلانی با آن‌که صد سال عمر کرد، دو سال حیات نداشت و دیگری با آن‌که بیست سال عمر کرده است دقایقی چند حیات نداشته است و سومی با آن‌که صد سال عمر کرده است، به هیچ وجه حیاتی نداشته است یا می‌شود گفت: فلانی با آن‌که صاحب

اقتدار، نام و نشان بوده، حیاتی نداشته است و بی آن‌که زنده گردد، مرده است و بدون آن‌که متولد شود به دنیا آمده است و از دنیا رفته است.

هم‌چنین از سوی دیگر می‌شود گروهی با عمر اندک، حیات فراوانی داشته باشند و حیات آنان با عمر دنیوی آنان همگون نباشد. اولیای خدا و مؤمنان راستین این‌گونه بوده‌اند. بنابراین نباید حیات افراد را با عمر آنان یکسان دانست، همان‌طور که نباید وزن اجسام را برابر با طول، عرض و عمق آنان دانست.

شاید چیزی بزرگ باشد؛ ولی دارای وزن کمی باشد، یا کوچک باشد و در عین حال بسیار سنگین باشد، همان‌طور که می‌شود غذایی فراوان باشد؛ ولی مقوی نباشد یا با آن‌که اندک است، پر از انرژی و قوت باشد.

همان‌طور که وزن یا نیروی اشیا با حجم آن تفاوت دارد، حیات افراد نیز می‌تواند با عمر آنان متفاوت باشد و این‌گونه نیست که هر عمر طولانی حیات فراوانی داشته باشد. نمونه مثل‌های این امر فراوان است. هر جسم سنگینی، بزرگ، یا هر جسم کوچکی، سبک نیست یا چنین نیست که هر غذایی مقوی و هر غذای مقوی فراوان باشد و در این رابطه نیازی به ذکر مثال‌های دیگر نیست.

آدمی باید بکوشد که حیات فراوانی داشته باشد و حیات وی

حیاتی گوارا و زیبا باشد؛ نه این‌که بی حیات باشد یا زندگی وی از زیبایی دور باشد. آدمی همان‌طور که جسم خود را تربیت می‌کند و آن را حفاظت می‌نماید باید روح، جان و روان خود را نیز طراوت و تازگی بخشد و آن را از رکود، سستی، جمود و پستی نجات دهد.

باید کوشید تا در لوای عمر کوتاه دنیوی خود، حیات فراوانی به دست آورد و همان‌گونه که عمر آدمی از نطفه، علقه و مضغه به استخوان و روح حیوانی و حیات دنیوی کشیده می‌شود، حیات معنوی خود را نیز رشد دهد. مبادا کسی عمر فراوانی داشته باشد بدون آن‌که از نطفه و علقه بودن در آید و طوری باشد که هر صاحب بصیرتی او را بو کند، بوی نطفه و علقه از سر و روی وی بیارد؛ بلکه باید به‌گونه‌ای بود که هر اهل دلی او را دید، عمر وی را سنگ روح و جانش بیابد.

همان‌طور که می‌شود کسی دارای اندام بلندی باشد؛ ولی گوشت و ماهیچه‌ای متناسب با قد خود نداشته باشد یا کسی اندامی کوتاه داشته باشد؛ ولی پهنای وی زیاد باشد و فردی چاق و ناهمگون باشد، شاید عمر و حیات فردی نیز این‌گونه باشد و با آن‌که جسم وی قوی است، عقل او کم باشد و با آن‌که پهلوان است، بسیار ناتوان باشد و با آن‌که قد کشیده و سینه‌ای پهن دارد، اراده و ایمان او ضعیف باشد.

می‌شود فردی دارای عمر فراوان و ریش و موی سفید باشد؛

در حالی که هنوز از نطفه به علقه نرسیده و روح وی متولد نشده و جان او رشدی نکرده باشد؛ پس همان‌طور که از ظاهر مواظبت می‌شود تا بدن به طور طبیعی رشد کند و نه چاق باشد و نه لاغر، به همان صورت باید مواظب بود که همراه عمر دنیوی، روح و جان آدمی رشد طبیعی خود را داشته و از ناهمگونی به دور باشد. کمیت‌ها به هیچ وجه قابل مقایسه با کیفیت‌های بدی و خوبی نیست؛ هرچند عکس آن به ظاهر، صادق است.

نباید همیشه کیفیت را از دید کمیت بررسی نمود. این دو، احکام و قوانین جداگانه‌ای دارد و افراد و خصوصیت‌های آن متفاوت است.

همیشه کیفیت بوده است که نقاش روزگار گردیده و کمیت‌ها هیچ. البته، کمیت‌ها همواره در پناه کیفیت‌ها بوده و کیفیت خود کمیت‌ساز می‌باشد اما هیچ‌گاه به آن نیازمند نمی‌باشد.

انگیزش ۱۴۲

اندازه‌ی ایثار و محدودیت گذشت

ایثار، گذشت، عفو و بخشش بی‌حساب و بدون محدودیت نیست. ابتدا باید حساب و شمارش داشت و سپس ایثار نمود و بخشید. ایثار و گذشت حساب است، نه بی‌حساب و اندازه‌گیری، همان‌طور که عشق بی‌عقلی نیست بلکه گام زدن در مسیری شکوفاتر، بالنده‌تر و فراتر از عقل است.

انگیزش ۱۴۳

ارزش گذشت

هرچه آزار و زیان بیش‌تر و عمیق‌تر باشد، گذشت از آن ارزشمندتر است.

انگیزش ۱۴۴

دلی فراخ و گسترده

شایسته است آدمی در گذشت و بخشش، دلی فراخ و گسترده داشته باشد.

انگیزش ۱۴۵

گذشت بی‌اندازه

تنها حقیقتی که بلندای کمال انسان را به‌خوبی نشان می‌دهد، گذشت و عفو است که بی‌حد و مرز باشد.

انگیزش ۱۴۶

میوه‌ی شیرین گذشت

گذشت و بخشش هرچند در پاره‌ای موارد مشکل می‌شود، شیرین‌ترین میوه‌ها را به بار می‌آورد.



انگیزش ﴿ ۱۴۷ ﴾**گذشت از دشمن**

کمتر کسی می‌تواند به مقام گذشت از دشمن یا به عیب‌پوشی خطای وی برسد، همان‌طور که بیان کمال شخص دیگر از فرد ناقص ساخته نیست.

انگیزش ﴿ ۱۴۸ ﴾**شناخت خوبی و بدی**

شایسته است آدمی پیش از خوب بودن، خوبی را و پیش از بد بودن، بدی را بشناسد. شناخت این چهار امر در پایه‌های دل و پایه‌های اندیشه بسیار ضرورت دارد تا بتوان جان و روحی استوار را در سلوک همراه داشت.

انگیزش ﴿ ۱۴۹ ﴾**عفو و خواری نزد دشمن**

عفو دشمن غیر از خواری و زبونی در نزد اوست. «گذشت» از سر قدرت و اقتدار است و زبونی و خواری از سر ناتوانی و سستی. ضعف در برابر دشمن حکایت از زبونی می‌کند تا جایی که چنین فردی در میان افراد خود نیز دارای احترام نیست؛ زیرا زبونی موقعیت او را به پوچی می‌کشانند. عفو و گذشت از دشمن



هنگامی معنا پیدا می‌کند که دشمن به بدی خود اقرار نماید؛ ولی اگر دشمن بر کار ناپسند خود اصرار ورزد، گذشت معنایی ندارد و چنانچه یکی از دو طرف به برتری کامل دست یابد، شایسته است اصرار بر دیگری نداشته باشد؛ چرا که به باطن و دلی که کینه دارد و اثری از گذشت در آن نیست امیدی نیست.

انگیزش ﴿ ۱۵۰ ﴾**معنویت کار و قرب الهی**

کارهای خوب بدون جهت معنوی و الهی تنها معامله‌ای بیش نیست. خوبی و کار خیر برای دیگری آن است که تنها جهت معنوی و الهی داشته باشد و بدون مقابله و عوض انجام گیرد و کار ناشایست آن است که جهت شیطانی داشته و همراه ضرر و زیان باشد. پیکره‌ی عمل نمی‌تواند چندان بیانگر حقیقت آن باشد. کارهای به ظاهر شایسته که جهت الهی ندارد می‌تواند تنها معامله و معاوضه‌ای باشد که ارزش معنوی چندان ندارد. بسیاری از کارهای به ظاهر خوب از این نمونه است و ارزش آن بیش‌تر از یک معامله نیست و جهت‌های صوری ظاهری و انگیزه‌های مادی دارد و با خلوص و صفای معنوی همراه نیست. اندک هستند افرادی که می‌توانند از کارهای خیر الهی و کردار معنوی با خلوص برخوردار باشند. این‌گونه افراد از برجسته‌ترین مردمان خوب و



وارسته هستند. بسیاری از کردارها به خاطر ریا، دغل، خودبرتربینی و خودنمایی است و به همین جهت این‌گونه کردارها بقا و ارزش چندانی ندارد.

کارهای ظلمانی و زشت با طبع عمومی افراد سازگار است. کسانی که درگیر این‌گونه کارها هستند کم‌تر جهت معنوی را در نظر می‌آورند. آنان با بدی‌ها خو می‌گیرند و خوبی‌های خود را آلوده با بدی‌ها انجام می‌دهند. کارهای شایسته با معاملات عمومی تفاوت دارد؛ هر چند معاملات عمومی و معاوضات رایج مردمی در برخورد های مردمی و به ظاهر خوب، به مراتب بهتر از کارهای زشت است و ارزشی عادی دارد؛ هر چند در حد کارهای شایسته نمی‌باشد. عبادت‌ها و کارهای ایمانی بسیاری از اهل دیانت چیزی بیش‌تر از معامله نیست؛ هر چند بسیاری از آن در ردیف کارهای زشت است و رنگ و روی ریا و خودنمایی دارد و فریبی بیش نیست. آدمی باید با کارهای خود موقعیت کمالی خود را به دست آورد و خود را آزمایش کند.

انگیزش ﴿ ۱۵۱ ﴾

تک گروهی خوبان

خوبان خوب همیشه در یک گروه هستند و بیش از یک گروه ندارند؛ ولی گروه‌های منحرف پیوسته فراوان و مختلف بوده‌اند.

انگیزش ﴿ ۱۵۲ ﴾

از خوب سخن گفتن تا میدان عمل

سخن خوب فراوان است؛ اما اهل عمل به آن بسی اندک است. همه خوب می‌گویند و بد عمل می‌کنند. سخن‌های خوب هر فردی با کردار ناشایسته‌ی وی قابل مقایسه نیست. سخن خوب چه فراوان است؛ ولی مرد خوب، آدم خوب، همسر خوب، دوست خوب، عالم خوب و خلاصه خوب و خوبی‌ها کجاست؟ کتاب‌ها، نوشته‌ها، گفته‌ها و بیانات؛ از قوانین گرفته تا مکتوبات عادی خواه از بزرگان باشد تا از مردم عادی و از خوب‌ها گرفته تا بد‌های عادی، همه و همه چه زیبا سخن می‌گویند و چه سخن‌های زیبایی می‌گویند و چه خوب شعار می‌دهند و قانون وضع می‌کنند و به قول معروف: «جانماز آب می‌کشند» ولی هنگام عمل و برخورد و زمان کار و معامله و هنگام تصمیم‌گیری دیگران هیچ خبری از خوبی نیست.

کم‌تر می‌شود کسی را دید که از بدی‌ها دفاع کند یا بدی‌های خود را بازگو نماید و دست‌کم نزد ستم‌شدگان به دست خویش؛ ولی در گفتار چه زیبا می‌بافد و می‌بُرد و می‌دوزد.

اگر میان سخن و عمل مقایسه‌ای شود، معلوم نیست این مقایسه قابل سنجش یا کشش باشد و اگر نسبت سخن به عمل فردی یک درصد، یک در هزار، یک در میلیارد و یا در هر قدر

دیگر باشد، باز هم خوب است و می شود آن فرد را به مدار و معیاری پای بند دید و به آن معیار شناخت.

از همه‌ی خوبی‌ها حمایت می شود؛ ولی به اندکی از آن عمل نمی شود. گاه می شود بر یک ادعا و سخن کتاب‌ها نوشته می شود، سخن‌ها گفته می شود، دلایلی اقامه می شود و خون‌های فراوانی ریخته می شود، در حالی که درباره‌ی عمل به همان سخن، ادعا یا قانون نه حساسیتی در کار است و نه گویی همه‌ی خون‌ها برای سخن و به کرسی نشان دادن ادعا ریخته شده است و نه چیز دیگر.

بر اساس ادعای قولی، خوب‌ها بیش تر هستند تا بدها و اگر ادعای فرد خوبی را به سخن بکشند خروارها می شود، در حالی که ممکن است فرد بدی چندان ادعایی در گفتار نداشته باشد.

می شود گفت: گویی بسیاری از خوب‌ها نان سخنان خود را می خورند تا عمل خود را و بی چاره بدها که چوب همین سخن‌ها را باید بخورند و سخنی هم ندارند. خوب‌های صوری بیش تر کاسب می باشند و اگر از بدی خود نیز دم زنند با هزاران شکسته نفسی است که خود رنگ و روی خودنمایی و ظاهرسازی دارد و به کم تر از عصمت نسبت به خود راضی نمی شوند.

این گونه افراد را می شود در بزنگاه‌ها و برخوردهای مختلف با مردم عادی و در غایت‌ها و تعیین حدود شناخت؛ از این رو بد

نیست به موقعیت فریب کارانه‌ی آنان آگاه شد و آن‌ها را باز شناخت.

کردار ناشایست و بدی‌ها واقعیتی است که در خارج رخ می دهد و آثار شوم خود را در پی دارد. در حالی که بسیاری از سخن‌ها اثر خارجی ندارد؛ چرا که لباس عمل نپوشیده، واقعیتی جز همان گفتار ندارد و فقط سخن است و سخن.

خوب‌های ظاهری با خوبی‌های خود کاسبی می کنند و نان صورت و ظاهر را می خورند و ریا، دغل و خودنمایی آن‌ها کره را آب می کند، در حالی که بسیاری از بدها؛ هر چند بدنند و بدی هم می کنند، این گونه دغل کاری‌ها ندارند و ریا در کار آن‌ها نیست.

انگیزش ۱۵۳

برتری بدها بر آنان که فقط خوب سخن می گویند

بدها از کسانی که فقط خوب سخن می گویند و نان سخن خوب خود را می خورند به مراتب برتر می باشند.

انگیزش ۱۵۴

اقسام بدان و خوبان

بسیاری از کردار خوب ژرفایی ندارد و با آن که خوب است عیار چندانی برای آن نیست، در حالی که بدی‌ها پرعیارند و در

واقع بدی هستند و با خلوص نیز انجام می‌گیرد. اگر خلوصی که در ارتکاب جرایم وجود دارد در خوبی‌ها وجود داشت، وضع روزگار صورت دیگری می‌داشت و نظام زندگی صورت دیگری می‌یافت. اگر مردمان لایالی و افراد ناشایسته کارهای زشتی مرتکب می‌شوند، در مقابل از بسیاری نازیبایی‌های خوب‌ها عاری هستند. البته در این جا باید دقت داشت که موضوع سخن ما تبه‌کارها یا افراد بسیار شایسته نیست و حساب آنان جداست که این بدهای تبه‌کار-هرچند اندک می‌باشند-از هر صفت خوبی بی‌بهره‌اند و خوبان بسیار شایسته نیز هرچند اندک می‌باشند، تمامی صفات کمال دل‌شکستگان را در خود دارند. اینان با آن‌که در واقع خوبند، با بدها سر ستیز ندارند و آن‌ها را نیز در حد توان خود ملاحظه می‌کنند.

حساب خوب‌های خوب با بدهای بد جداست. این دو دسته اهل ریا و پرگویی نیستند و به کار خود مشغول می‌باشند، مگر بدهای بسیار بدی که سیاست‌کاری آن‌ها خوش‌گفتاری است که در هر حدی از بدی هم که باشند از سخن خوب دست برنمی‌دارند و این خود شگرد کاری آن‌هاست.

اما دیگر مردمان عادی دارای صفات متفاوتی هستند. در این میان، کسانی بیش‌تر اهل پرگویی هستند که نان و آب آن‌ها را سخن و ظاهر فراهم می‌سازد. باید گفت: این‌گونه افراد شأنی جز

سخن و ظاهر ندارند و افراد بی‌خود و بی‌هویتی هستند و خودی آن‌ها همان ظاهر و نان و آب آن‌هاست و موقعیت عملی و اعتقادی دیگری را دارا نیستند و گویی حقیقت آن‌ها همان سخن و ظاهر است. هرگز نباید به این دسته از مردمان اعتمادی داشت و فریب گفتار آن‌ها را خورد و نباید در پی آن‌ها رفت و به قول معروف: «نبايد با طناب آن‌ها در چاه رفت» که طناب آن‌ها هم از سخن و ظاهر است. آنان با اندک مناسبتی تغییر عقیده می‌دهند، با نانی موافق و با آبی مخالف می‌شوند و چنان رنگ عوض می‌کنند که گویی عمری است در این عقیده ثابت‌اند، در حالی که شاید با هر عقیده‌ای خود را تطبیق دهند که با هر ادعایی بسازد، و در واقع هم نسبت به همه‌ی آن‌ها نظر آلی و تبعی داشته باشند. این‌گونه افراد را می‌شود به راحتی تغییر داد و نباید به مخالفت و نیز به موافقت آن‌ها اعتماد کرد و باید به راحتی از آن‌ها گذشت.

انگیزش ۱۵۵

سازگاری با بدی دیگران

هر کس با بدی‌های خود به خوبی خو می‌کند و می‌سازد؛ ولی کم‌تر می‌شود که کسی خود را با بدی‌های دیگران تطبیق دهد یا آن را به دقت و به درستی تحلیل نماید و یا از آن دفاع کند.

انگیزش ﴿ ۱۵۶ ﴾

سد سخت سست نهادان

آنان که بی بنیاد و سست نهاد هستند همیشه مانعی عمده بر سر راه خوبان می‌گردند و با سستی و ضعف خود، شمشیر اهل باطل را به نیکی تیز نگاه داشته‌اند.

انگیزش ﴿ ۱۵۷ ﴾

نمایش خوبی‌ها

این افراد خوب هستند که خوب‌ها را خوب جلوه می‌کنند و گرنه برخی از خوبی‌ها چندان هم خوب نیست.

انگیزش ﴿ ۱۵۸ ﴾

حکم به خوبی

چه کسی می‌تواند بگوید من خوبم و چه کسی می‌تواند بگوید که دیگری بد است؟

انگیزش ﴿ ۱۵۹ ﴾

پیوستگی بدان و نیز خوبان

بدی‌ها و بدها در میان جامعه و مردم چندان گریخته و گسسته از هم نیستند و به‌طور کلی گروهی از افراد جامعه هستند که به



طور نوعی بد می‌کنند، همان‌طور که خوبی‌ها نیز این‌گونه است، با این تفاوت که خوب‌ها بیش‌تر رعایت دوری از بدی‌ها را دارند؛ ولی بدها بدون ملاحظه از خوبی‌ها دور می‌مانند.

انگیزش ﴿ ۱۶۰ ﴾

دوری از اطلاق‌گرایی در حکم به خوبی و بدی دیگران

در بحث امر و نهی علم اصول فقه می‌گویند: طبیعت نهی به ترک تمام است و امر، به نفس تحقق است. این بحث با شرح و بسط فراوان در این دانش علمی گردیده است؛ ولی از نظر ما اساسی برای این سخن نیست و در ماهیت تحقیقی امر و نهی هیچ تفاوتی وجود ندارد. تحقق امر در ظرف وجود خود است و نهی نیز در ظرف نفی خود محقق می‌شود. بله، زمان تحقق و عدم تحقق و مقدار آن در هر دو مختلف است و هرگونه صدق و اطلاق عمومی ناشی از مسامحه است.

این بحث را می‌توان در خوبی‌ها و بدی‌ها مطرح نمود. چنین نیست که افراد خوب در تمام جهات خوب باشند و افراد بد در تمامی جهات بد باشند. نباید با یک خوبی، شیفته‌ی فردی شد و همین‌طور نباید با یک بدی، فردی را ساقط شده دید و در این زمینه، تفاوتی ندارد که بدی وی چه باشد.



انگیزش ﴿ ۱۶۱ ﴾

ثبوت قدم در خوبی‌ها و بدی‌ها

کم‌تر انسانی می‌شود که در خوبی و بدی ثابت بماند، مگر اولیای خدای تعالی که همیشه در خوبی ثابت هستند و افراد بسیار خبیث و رذل که همواره در بدی ثبوت دارند و کم می‌شود کار خوبی داشته باشند.

انگیزش ﴿ ۱۶۲ ﴾

لذت معنوی تحمل بدی‌ها

کم و بیش همگان از خوبی لذت می‌برند و به این مقام نمی‌رسند که از تحمل بدی‌های دیگران بهترین لذایذ ملکوتی و معنوی را ببرند.

انگیزش ﴿ ۱۶۳ ﴾

لذت بدی به گاه غفلت

به گاه غفلت است که بدی بیش‌ترین لذت را دارد.

انگیزش ﴿ ۱۶۴ ﴾

دیدن و تصور بدی‌ها

هر بدی و زشتی که دامن‌گیر آدمی می‌شود عوامل چندی دارد که گاه درونی و نفسی و گاه بیرونی است. در بسیاری از موارد

می‌توان با این عوامل مبارزه کرد و بر تمامی آن غالب آمد. تظاهر بسیاری از بدی‌ها و زشتی‌ها از دیدن، تصور و توهم آن شروع می‌شود و انجام آن برای نفس هموار می‌گردد.

انگیزش ﴿ ۱۶۵ ﴾

خوش باوری افراد خودراضی

اگر کسی گمان کند فرد خوبی است، کم‌تر انکسار پیدا می‌کند و رفته رفته از خودراضی می‌شود و چنانچه کسی چنین گمانی به خود راه دهد، ساده و خوش‌باور است و شناخت چندانی از خود ندارد؛ وگرنه هرچند شاید خوب هم باشد، خوبی‌ها آن‌گونه نیست که با تحقق مرحله‌ای از آن کسی از خودراضی گردد.

انگیزش ﴿ ۱۶۶ ﴾

یأس و امید به دیگران

از انسان‌ها نمی‌توان مأیوس شد و نباید به آنان زیاد امیدوار بود.

گاهی در میان افراد عادی، خوب‌ها و خوبی‌هایی پیدا می‌شود که چه زیبا و دوست داشتنی است و گاه در میان به ظاهر خوبان، کژی‌ها و کاستی‌هایی دیده می‌شود که آدمی را از هر چیز و هر کس مأیوس می‌کند.



انگیزش ﴿ ۱۶۷ ﴾**خوبان خوب؛ تنها مربی بدن**

خوبان و بدن را از هم دور بدارید و بدن را به خوبان خوب بسپارید. فقط برای خوبی و دفع بدی باید حرمت همه‌ی مراتب خوبی و بدی را حفظ نمود وگرنه خوبی افول و بدی رشد خواهد کرد.

انگیزش ﴿ ۱۶۸ ﴾**غیبت معصوم و استیفای حق خوبان خوب**

در زمان غیبت که عنایت ظاهری معصوم علیه السلام ملموس نیست، خوبان کم‌تر متکون می‌شوند و خداوند منان برای حفظ نظام، عده‌ای را گزینش می‌کند که آنان معنون می‌شوند. حق خوبان خوب در برزخ و آخرت استیفا و تدارک می‌گردد؛ زیرا نظام بدون اینان تمام نمی‌شود و با وجود افراد معنون، به اینان اجحاف می‌شود.

انگیزش ﴿ ۱۶۹ ﴾**مشکلات بد بودن**

انجام خوبی چندان هم که می‌گویند مشکلات و گرفتاری ندارد. انجام بسیاری از بدی‌ها دردسر بیش‌تری دارد. آن‌چه مهم

است این است که آدمی قدر خوبی‌ها را بداند و از پرداخت غرامت آن، اگر لازم باشد، باکی به خود راه ندهد.

انگیزش ﴿ ۱۷۰ ﴾**لذت پیروزی**

چون مواهب دنیا ارزان است، پیروزی لذت ثابتی ندارد. لذت ثابت تنها درگرو مواهب ابدی است.

انگیزش ﴿ ۱۷۱ ﴾**کوره‌ی درد و فقر**

کسی که درد نمی‌شناسد، چیزی را نمی‌شناسد. وای به حال کسی که درد فقر را نکشیده یا دردی را تحمل نکرده است. دل فقیر و دردمند سوز و آهی دارد که غنی هیچ‌گاه از آن باخبر نمی‌گردد؛ پس چه خوب است که توانا و غنی خود را با فقر و ناداری صیقل دهد. فقر داروی تمام دردهای ثروت‌مندان است و ثروت اگرچه برای فقیران داروست، داروی تمامی دردهای آنان نیست.

انگیزش ﴿ ۱۷۲ ﴾**زمینه‌ی امید یا غرور**

لذت پیروزی برای عاقل زمینه‌ساز امید است، و برای جاهل زمینه‌ی انحطاط و غرور را فراهم می‌آورد.

انگیزش ﴿ ۱۷۳ ﴾

یتیم؛ نادره‌ی دوران

یتیم شایسته‌ی هرگونه احسانی است. او نادره‌ی دوران است؛ چرا که هر کسی یتیم نمی‌شود؛ ولی هر یتیمی اقتضای بزرگی را دارد.

انگیزش ﴿ ۱۷۴ ﴾

مقاومت کودکان یتیم

یتیمی، کودک را به خدا می‌رساند و خداوند آموزگار او می‌گردد. طفلی که یتیم می‌شود، خداوند زمینه‌ی استقلال را در او رشد می‌دهد. مقاومتی که یتیم دارد و می‌تواند داشته باشد از کم‌تر کسی غیر از آنان ظاهر می‌گردد.

انگیزش ﴿ ۱۷۵ ﴾

بخشش فقیر و امساک دارا

فقیری که اهل انفاق نیست، در حال دارایی و غنا نیز انفاق نمی‌کند و بر فرض که چیزی به کسی ببخشد، کار او بخشش نیست و معامله است. سخاوت فقر نمی‌شناسد و بخل ثروت. این‌که می‌گویند: «کرم داران عالم را درم نیست، درم داران عالم را



کرم نیست» چندان کامل نیست؛ زیرا کرم داران عالم را اگرچه درم نیست، آنان را چیزهای بسیاری است که می‌تواند جای درم را پر نماید و درم داران عالم را کرم نیست و نه تنها کرم نیست؛ بلکه آنان را از بسیاری صفات خوب نیز بهره‌ای نیست.

دارایی و ناداری نیست که سبب انفاق و بخل می‌گردد. هر فردی که شبانگاهی بر سرش سایه افکند و انفاقی نداشته باشد، بی‌شک بخیل است. انفاق برای فقیرترین افراد نیز ممکن است؛ چرا که او می‌تواند دانه‌ی بی‌قابلی را از میان راه بردارد و در کنار لانه‌ی مورچه‌ای گذارد و قصد انفاق داشته باشد. کسی هم که آه در بساط ندارد می‌تواند بی‌آهی خود را نثار خداوند نماید و بر حق انفاق کند؛ زیرا انفاق چنان بزرگ است که خداوند را خرسند می‌سازد. این میزان و بزرگی کالای بخشیده شده نیست که انفاق را مهم می‌سازد بلکه نیت وسیع و دلی دریایی و پرگذشت است که آن را ارزشی می‌سازد.

انگیزش ﴿ ۱۷۶ ﴾

ضرورت اجتناب‌ناپذیر جنگ

جنگ برای فرزندان آدم اجتناب‌ناپذیر است. حق و باطل همواره در لباس خود یا باطل در چهره‌ی حق پیوسته در جنگ می‌باشد. اسیرگرفتن نیز لازم جنگ است.



انگیزش ﴿ ۱۷۷ ﴾**متمولان بی‌درد**

آیا تصور جان دادن از سر فقر و گرسنگی برای سیران عالم و دارایان ممکن است یا حتی از سخن گفتن در این رابطه نیز عاجز می‌باشند و تنها خیالی از آن را در ذهن دارند؟ آیا هر گرسنه‌ای می‌تواند چنین حالتی را تصور کند؟ هرگز!

انگیزش ﴿ ۱۷۸ ﴾**تأثیر کلی فقر**

فقر و ثروت در زندگی انسان تأثیر کلی دارد و با وجود تمامی بدگویی‌هایی که از دنیای مادی می‌شود، فقر می‌تواند در رشد فرهنگی مؤثر باشد.

انگیزش ﴿ ۱۷۹ ﴾**مرگ فقر و اسراف**

فقیران از فقر جان می‌دهند و ثروتمندان از فراوانی امکانات و اسراف. فقیران به خاطر فقر سپاس می‌گویند و ثروتمندان با وجود نعمت، ناسپاسی می‌کنند. بی‌چاره ثروتمندانی که بر جنازه‌ی بیچارگان نوحه سر می‌دهند و بر آن نماز می‌گذارند.

انگیزش ﴿ ۱۸۰ ﴾**دیدن دارایی‌ها**

فقیر همه‌ی نداشته‌های خود را می‌بیند - که البته بسیاری از این نداشته‌ها نداری هم نیست - و او دارایی‌های خود را کم‌تر می‌بیند و از آن‌ها کم‌تر استقبال می‌کند.

انگیزش ﴿ ۱۸۱ ﴾**ذوب کمالات فقیر**

فقر تمامی کمالات آدمی را بی‌مقدار جلوه می‌دهد؛ اگرچه خود کمالی برای اهل کمال است که کمالات بسیاری را در پی دارد.

انگیزش ﴿ ۱۸۲ ﴾**عالم فقر و نداری**

فقر عالمی است که جز فقیر نداند و حقیقتی است که باگفتن و شنیدن قابل انتقال نیست.

انگیزش ﴿ ۱۸۳ ﴾**خماری فقیران و مستی توان‌گران**

خمار و بی‌هوشی گرسنگان و مستی و مدهوشی سیران سیر یکسان نیست؛ اما عوارض مشابه‌ای دارد.

انگیزش ﴿ ۱۸۴ ﴾**خواری و آزادگی فقر**

فقر همان طور که می تواند روح آدمی را به زیر بکشاند، می تواند جان آدمی را آب دیده کند. این دو امر درگرو پستی و خواری یا برتری و آزادگی نفس آدمی است.

انگیزش ﴿ ۱۸۵ ﴾**تحمل ناپذیری فقر**

تحمل فقر و نداری بسیار سنگین است و هر کسی را توان تحمل آن نیست.

انگیزش ﴿ ۱۸۶ ﴾**تحقیر فقیران**

با آن که عنوان برای فقیر کم تر یافت می شود، اما بسیاری از عناوین موجود برای تحقیر او کاربرد دارد.

انگیزش ﴿ ۱۸۷ ﴾**خوش خوراکی گرسنگان**

فرد گرسنه خوش خوراک است و افراد سیر در خوراک خود اطفار می آیند.

انگیزش ﴿ ۱۸۸ ﴾**شادمانی رنج آور فقیر**

شادمانی فقیر را رنج می دهد؛ همان طور که فقر، شادمانی را پژمرده می کند. فقر سبب می شود غرور، امید و شادمانی در افراد عادی متزلزل گردد.

انگیزش ﴿ ۱۸۹ ﴾**گزش دارا**

چه بسیار بینوایانی که از سختی و نداری و گرسنگی می میرند، بی آن که ثروت مندان و سردمداران را گزندی و گزشی برسد.

انگیزش ﴿ ۱۹۰ ﴾**سوز و حسرت فقر**

آثار فقر در دل فقیر چیزی جز سوز، آه و حسرت نیست.

انگیزش ﴿ ۱۹۱ ﴾**غصه ی فقر و رنج بی خریدی**

آن قدر که کم پولی و تنگ دستی غصه می آورد، بی عقلی غصه نمی آورد، در حالی که معنا و فهم آن کم پیدا می شود و هر کس به آن نیازمند است تارنجور نگردد.

انگیزش ﴿ ۱۹۲ ﴾

وجدان آرام شیطان صفتان

جامعه‌ی بشری را تجاوزگران شیطان صفت به تباهی می‌کشند و به خود آفرین می‌گویند؛ بدون آن که وجدان آنان کم‌ترین نگرانی ببیند.

انگیزش ﴿ ۱۹۳ ﴾

همدردی با فقیر

همدردی با فقیر از رنج او نمی‌کاهد و تنها اثری که دارد این است که آزار مضاعف نمی‌بیند.

انگیزش ﴿ ۱۹۴ ﴾

سوز فقیر و آه دردمند

سوز دل فقیر و آه دردمند با هم آشنایی دارند، همان‌طور که فریاد دردمند و سکوت گرسنه با هم خویش می‌باشند.

انگیزش ﴿ ۱۹۵ ﴾

پریشانی بده‌کار

قرض و بده‌کاری باعث کوتاهی عمر، پیری و پریشانی می‌شود.

انگیزش ﴿ ۱۹۶ ﴾

رفیق گرسنگی

عزراییل رفیق گرسنگی است. اگر کسی این سخن را تصدیق نکند، معلوم می‌شود گرسنگی نکشیده است.

انگیزش ﴿ ۱۹۷ ﴾

هیبت فقر

فقر هیبت دارد و تحمل آن مرد می‌خواهد و جز فردی با ایمان نمی‌تواند آن را مهار نماید. فقر کمر افراد ضعیف و بی‌طاقت را می‌شکند و دمار از روزگار ضعیفان در می‌آورد، همان‌طور که ثروت، افراد سست عنصر را تباه و نابود می‌سازد.

انگیزش ﴿ ۱۹۸ ﴾

بی‌نوا

بی‌نوا کسی است که فریادی ندارد.

انگیزش ﴿ ۱۹۹ ﴾

حرمان سرور و اندوه

سرور و شادمانی از سود و اندوه و پریشانی برآمده از زیان حرمان است.

انگیزش ﴿ ۲۰۰ ﴾

مردان بدهکار

مرد آن است که بدهی نداشته باشد. البته آن قرضی که از سر تمایلات نفسانی باشد که چنین مردی گرفتار است. مرد کسی است که بدهکار باشد اما قرض وی برای دیگران باشد.

انگیزش ﴿ ۲۰۱ ﴾

شجاعت پیروزمردان

شجاع کسی است که شکست را پیروزی بداند و لحظه‌ای از تلاش و تکاپو باز نایستد.

انگیزش ﴿ ۲۰۲ ﴾

پیروزی در امور مادی

مفهوم درست و کاملی برای شکست یا پیروزی در امور دنیوی نمی‌توان یافت.

انگیزش ﴿ ۲۰۳ ﴾

از سردی شکست تا لذت پیروزی

بدون سختی و لمس نامالایمات و سردی شکست، هرگز کسی لذت پیروزی و موفقیت را درک نمی‌کند.

انگیزش ﴿ ۲۰۴ ﴾

شکست زمینه‌ساز

شکست برای مبارز آگاه، زمینه‌ساز پیروزی‌های بزرگ است.

انگیزش ﴿ ۲۰۵ ﴾

نزول فرشتگان خرد

﴿ وَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ، إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ، لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ، مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴾!

باید دانست چون حق آید باطل رود و چون عقول و فرشتگان آیند، نفس روی بر می‌تابد و چون حب و عشق رو کند، عقل کوتاه می‌آید اما عاقل به مقتضای دوستی و نفس خود عمل می‌نماید و دوستی تأثیرپذیر از نفس است و نفس از خرد است که تأثیر می‌پذیرد.

انگیزش ﴿ ۲۰۶ ﴾

شکست‌ناپذیری شایسته

شکست یک واقعیت است؛ همان‌طور که پیروزی یک

حقیقت است. انسان هنگامی شکست را می‌پذیرد که راه‌گریزی نداشته باشد. بسیاری شکست را می‌پذیرند، در صورتی که شکست سزاوار آنان نیست.

انگیزش * ۲۰۷ *

پیروزی ضعیفان

پیروزی است که فرد ضعیف را به شکست می‌کشاند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت: انسان ناتوان و ضعیف کسی است که پیروزی برای وی عامل شکست است.

انگیزش * ۲۰۸ *

شکست شجاعان

شکست برای انسان شجاع، پیروزی می‌آورد.

انگیزش * ۲۰۹ *

شکست از منزل پیروزی

هنگامی که انسان در وادی دنیا قدم می‌گذارد و رو به کمال حرکت می‌کند نخست فکر و اندیشه می‌نماید که تنها تمامی کوچه‌ها و خیابان‌های شهر خود را بداند اما پس از گذشت مدتی در می‌یابد شهرها و حتی کشورها و قاره‌های دیگر را نیز می‌توان

به دست آورد. انسان در سیر نزولی نیز این‌گونه است. وقتی به پیری می‌رسد، علوم او رو به کاهش می‌رود تا جایی که در آخر فقط منزل و میز، صندلی، بالش و تخت خود را می‌شناسد. هر کس از مسیری رشد کرد، خداوند نیز از همان مسیر او را می‌شکند. اگر کسی در سیاست رشد نماید خداوند او را از همین مسیر می‌شکند. به طور مثال، اگر رئیس جمهوری ایده‌ی تازه‌ای ارائه دهد و رئیس جمهور پیشین را شکست دهد، خداوند پس از چندی او را به همین روش می‌شکند؛ یعنی شخصیتی تازه می‌آفریند و ایده‌ای نو در ذهن او پدید می‌آورد تا او باعث شود رئیس جمهور پیشین را بسوزاند. قانون طبیعی این است که انسان هر جا پا گذارد، پس از چند سالی باید بسوزد.

انگیزش * ۲۱۰ *

پذیرش شکست

تحمل و پذیرش شکست، نشانه‌ی شجاعت است.

انگیزش * ۲۱۱ *

شکست از ناحیه‌ی قوت و توانمندی

خداوند همواره طناب را از جای محکم و ضخیم پاره می‌کند و انسان را از نقطه‌ای پر قوت و قوی می‌شکند و زمانی که شکست، هر شکسته‌ای بر سر کاری گمارده می‌شود و باز شکسته‌ها شکسته می‌شود و همین‌طور این راه تا بی‌نهایت ادامه دارد.



انگیزش ﴿ ۲۱۲ ﴾

غرور پیروزی و توجه شکست

موفقیت اگر غرور و غفلت را گریبان‌گیر آدمی سازد؛ شکست آور می‌گردد؛ همان‌طور که شکست چنان‌چه سبب توجه و امید شود، پیروزی می‌آورد.

انگیزش ﴿ ۲۱۳ ﴾

باطن ناامیدی

در باطن هر ناامیدی امیدی نهفته است. باطن هر امیدی نیز از ناامیدی خالی نیست.

انگیزش ﴿ ۲۱۴ ﴾

راز و محرم سز

هر کس دلی دارد که مخزن رازهای گوناگون وی است. نباید هر کسی را وارد این مخزن ساخت و باید دل را در مقام راز خویش ثابت نگاه داشت. اگر کسی بخواهد دیگری را محرم راز خویش قرار دهد، باید آن فرد به طور قطع مورد اطمینان باشد، به‌گونه‌ای که چنین جزمی را نسبت به آن فرد پیدا کند. این‌گونه افراد هر چند فراوان نیستند، می‌شود گفت بسیار اندک می‌باشند. اگر کسی بگوید من چنین افرادی را ندیده‌ام، نباید او را مورد سؤال و

مؤاخذه قرار داد؛ چرا که چندان سخن بی‌ربطی نگفته است.

سخن بسیار ظریفی که در این مقام هست این است که راز چیست و صاحب راز آدمی کیست؟ راز امری پنهانی است که اصرار بر پنهان بودن آن است و رغبتی به افشای آن در شخص نیست. البته هر کس رازهای این‌گونه دارد و افراد برجسته بیشتر چنین اسراری دارند که باید در حفظ آن بیشتر تر بکوشند. کسی می‌تواند صاحب سز گردد و ارزش ورود به دل آدمی را پیدا نماید که انسان این اطمینان را داشته باشد که محرم خود را نزد وی نهد؛ زیرا راز آدمی ناموس دل است و نباید در دست نامحرم قرار گیرد. اگر اطمینان آدمی نسبت به فردی تا اندازه‌ای باشد که نسبت به محرم وی خیانت روا نمی‌دارد، می‌شود سخن دل خود را به او باز گفت، وگرنه بیان راز برای نااهل و افراد ناشایسته در حکم قرار دادن ناموس در اختیار بیگانه است. روشن است که این‌گونه افراد چندان فراوان نیستند؛ به خصوص نسبت به رازهایی که شایستگی پنهانی داشته باشد؛ هر چند راز، زبان دل است و باید این ندای دل را از گوش دل نیز پنهان داشت و به چنین دوستانی لازم نیست گفته شود؛ مگر در مواردی که ضرورت داشته باشد و راه‌گریزی برای بیان آن نباشد که در این موارد مناسب است صاحب رازی در کار باشد. البته، در هر صورت نباید جانب احتیاط را از دست داد.

راز چیزی است که انگیزه‌ای بر افشای آن نیست و صاحب راز کسی است که بتواند صاحب ناموس آدمی باشد و تا این اندازه به وی اعتماد داشته باشد و این اعتماد از روی دقت و صحت باشد، نه اعتمادی جهل آلود. دوباره تأکید می‌شود چنین افرادی فراوان نیستند و کم‌تر می‌شود چنین دوستانی نصیب فردی گردد. نسبت به این‌گونه افراد نباید جانب احتیاط را از دست داد؛ زیرا به طور کلی نباید راز را فاش کرد و سفره‌ی دل را در اختیار دیگران قرار داد. باید در صورت ضرورت بیش از اندازه راز را افشا ننمود. چنین برخوردی در زمان ما بهترین راه سلامت است. خوب و بد هیچ فردی نباید ظاهر گردد و خوبی بیش‌تر از بدی آسیب و زیان می‌آورد و باید در خوبی‌ها بیش‌تر کتمان داشت؛ زیرا طمع و زیان دوست و دشمن را همراه دارد.

انگیزش ﴿ ۲۱۵ ﴾

راز نگاه‌داری

چه خوب بود آدمی می‌توانست دست‌کم به اندازه‌ی مستراح رازهای خود و دیگران را نگاه دارد؛ چرا که مستراح با آن که با افراد گوناگون برخورد می‌کند، هرگز راز کسی را با دیگری بازگو نمی‌کند.

انگیزش ﴿ ۲۱۶ ﴾

کتمان مشکلات

اگر آدمی خون در دهان دارد و فرد عاقلی آن‌جاست؛ نباید خون را از دهان بیرون ریخت؛ زیرا ممکن است چشمان وی آن را ببیند و به رخ او بکشد. این مثلی است برای این که آدمی نباید مشکلات خود را با هر کسی مطرح نماید.

انگیزش ﴿ ۲۱۷ ﴾

خویشتن‌داری و کتمان راز

کم‌تر کسی پیدا می‌شود که در جهت حفظ راز دیگران کوشا باشد. انسان‌ها حتی در بسیاری از رازهای خود چنین خویشتن‌داری را ندارند.

انگیزش ﴿ ۲۱۸ ﴾

مبادی روانکاوی عمومی

روانکاوی عمومی چندان ساده و آسان نیست و به طور کلی نیاز فراوانی به تخصص‌های مختلف فلسفی، روانی و تشریح ظواهر و خصوصیات مختلف عمومی هم در انسان هم در حیوان و هم در گیاه و سنگ دارد؛ هرچند به طور اصطلاحی بسیاری از موجودات روح ندارند و عنوان روان بر آن‌ها به طور عرفی صدق نمی‌کند و اصطلاحات عمومی در مورد آن به کار برده نمی‌شود.

انگیزش ﴿ ۲۱۹ ﴾

روان‌شناسی درآمدمحور

امروزه، دوره‌ی دردهای روانی و دوری از قرآن کریم است. عده‌ای روان‌شناس نیک‌کردار در جامعه هستند که بدون چشم‌داشتی برای درمان دردها تلاش می‌کنند. اگر بیماران روانی درمان درد خود را نزد آنان بیابند، از دانش روان‌پزشکی استقبال می‌نمایند و خجالت را از خود دور می‌سازند، در آن صورت برخی از افراد نیز هستند که برای درآمد بیش‌تر به این شغل رو می‌آورند. با پیشرفت روان‌پزشکی رفته رفته این فکر در ذهن افراد جامعه تقویت می‌شود که درمان بسیاری از بیماری‌ها با روان‌پزشکی است و به مطایبه می‌توان گفت شاید بعضی بگویند حتی می‌توان جراحی و زخم را با روان‌پزشکی درمان نمود اما در این صورت نسل سوم روان‌پزشکان آشکارا و بدون این که کسی را فریب دهند در پی پول و درآمد هنگفت این دانش می‌روند و این علم وقتی به نسل چهارم برسد به تباهی و فساد کشیده می‌شود و مردم به آن بی‌اعتماد می‌شوند. این جریان همین‌طور در نسل‌های بعد ادامه می‌یابد.

انگیزش ﴿ ۲۲۰ ﴾

حافظ اسرار

کسی که رازهای خود را نگاه نمی‌دارد هرگز توان حفظ رازهای دیگران را ندارد.

انگیزش ﴿ ۲۲۱ ﴾

بدترین خیانت

مردم از بدی خیانت سخن می‌گویند؛ ولی برخی انواع خیانت‌ها را کم و بیش مرتکب می‌شوند و از بدترین انواع خیانت، نقل سخنان و کارهای فردی نزد دیگری است.

انگیزش ﴿ ۲۲۲ ﴾

افشاگر اسرار

آنان که حریم مجلس و خلوت را نگاه نمی‌دارند و راز دیگران را بازگو می‌کنند، گذشته از آن که دوست نیستند، آدم هم نمی‌باشند و صفات ابتدایی فروترین جنبندها را ندارند.

انگیزش ﴿ ۲۲۳ ﴾

حفظ امانت گفته و کرده

کلام و کردار افراد امانتی است که بازگویی آن به دیگران ضرری غیر قابل‌جبران را به همراه دارد.

انگیزش ﴿ ۲۲۴ ﴾

تعامل دین و دانش پزشکی

دانش پزشکی امروز پرسش‌های خود را تنها از نقطه نظر مادی

می‌نگرد و از بعد روحی و معنوی و روان آدمی غفلت می‌ورزد و حتی روانکاوی‌های امروزی نیز اعصاب و روان را به دیده‌ی مادی می‌نگرد. پزشکان و روان‌پزشکان تنها با دیدی مادی به مداوای بیماران می‌پردازند و قرص، کپسول و دارو را با سخن گفتن‌های طولانی راه علاج بیماران خود می‌دانند و آنان را با چنین چیزهایی سرگرم می‌کنند.

البته موضوع این سخن تنها کشورهای پیشرفته‌ی دنیاست و در کشورهای جهان سوم نه تنها روانکاوی دیده نمی‌شود، بلکه دانش پزشکی نیز هنوز در مرحله‌ی آغازین و بدوی خود و همانند دام‌پزشکی ارایه می‌گردد!

سخن این است که طب قدیم با رویکردهای خاص خود هرچند امروزه در موارد بسیاری ارزش علمی و عملی ندارد و حمایت از آن تنها تعصب و جمود است اما دانش پزشکی و روان‌شناسی فعلی نیز نمی‌تواند بیماری‌های گوناگون موجود را به روشی سالم و اساسی برطرف نماید.

افزون بر این، دانش پزشکی بیش‌تر به ابزار و آلات پیشرفته تکیه و اعتماد دارد، از این رو پزشک از مهارت کافی بدون بهره می‌ماند. با برطرف شدن این مشکل باز دانش پزشکی موقعیت چشم‌گیری ندارد؛ زیرا موضوع آن از مبادی مادی و مسایل جسمانی فراتر نمی‌رود و با این وضع، هرگز نمی‌تواند راه‌گشای



صحت و سلامت انسان دو بعدی گردد که افزون بر جسم دارای روح و روان می‌باشد.

نباید مسایل و موضوعات بیماری‌های انسانی را به تمامی از دیدگاه مادی دید، چه رسد به آن که بخواهیم مشکلات روانی را از این راه برطرف نماییم؛ هرچند دارو هم در پزشکی و هم در روانکاوی بسیار مؤثر و لازم است، نباید موضوع پزشکی و روانکاوی را تنها بر این اساس قرار داد و درمان را تنها در گرو ماده و مادیات دانست.

پزشکی و به‌ویژه روانکاوی انسانی باید جهت تجردی خود را باز یابد و مسایل روحی را با وصف تجردی آن پی‌گیر باشد. باید زیربنای فلسفی پزشکی و روانکاوی را از نظر دور نداشت و بیماری‌های جسمانی و به‌خصوص روحی را بیش‌تر با جهت معنوی و تجردی پی‌گیر بود و به تحقیق گذاشت. متأسفانه دنیای علم در این زمینه بسیار عقب افتاده و دور از علم است.

برای تحقق این آرمان بلند علمی و انسانی باید پزشکی و روانکاوی امروز دنیا زیربنای فلسفی و عرفانی خود را باز یابد و مبادی فلسفی و عرفانی لازم را از این دو دانش به صورت صحیح و سالم به دست آورد و اساس تجردی انسان را در درمان بیماری‌ها ملاحظه نماید و اصالت یابد تا بتواند مبانی و قوانین سالم علمی این جهات را دریابد و گرنه پزشکی در سالیان دیگر به



عقب قهقرا می‌یابد و آیندگان خود را در برابر این مسایل، چون امروز ما خواهند دید و گذشته‌ی خود را ناکام می‌بینند.

هرگاه دانش پزشکی و روانکاوی جهت تجردی و مبانی معنوی خود را باز یابد، می‌تواند از مبانی بلند شرعی و خصوصیات علمی دین و اذکار و اعمال شرعی و عبادی بیش‌تر استفاده برد و آن را مورد بهره‌برداری و استفاده قرار دهد. دیانت اسلام در صورتی که به طور کامل و سالم مورد بهره‌برداری و استفاده قرار گیرد، به‌خوبی می‌تواند این مشکل را برطرف نماید. بسیاری از مشکلات روحی، روانی و حتی جسمانی را می‌توان از راه اعمال عبادی، اذکار و اسمای ربوبی و معنوی برطرف نمود و آدمی را از بسیاری از مفاصل دور داشت و قوت‌های فراوانی را در انسان باز یافت. این فکر باید قوت بگیرد که به همان صورت که قرص و کپسول می‌تواند در جسم و روح آدمی مؤثر افتد، اذکار، اسما و کردار عبادی خاص نیز می‌تواند تأثیرات بسزایی در جسم و جان داشته باشد؛ بلکه هر یک از اسما، اذکار و بسیاری از کردار و عبادات خاص، بهتر و بیش‌تر می‌تواند اثرات مخصوص خود را در درمان بیمار داشته باشد و در صورت استفاده‌ی جدی و با حفظ حدود و شرایط مناسب و صحیح، این اذکار و عبادات اثر خاص خود را به‌خوبی می‌بخشد. در صورتی که پزشک فردی حاذق و مؤمن باشد، به‌خوبی می‌تواند این امور را کشف نماید.

این عناوین و حقایق، گذشته از آن که اضطراب را برطرف می‌سازد، ماده‌ی فساد و بیماری را از بین می‌برد و صرف مسکن و آرام‌بخش نمی‌باشد. در این جهت، قرآن کریم و متون دینی ما غنی‌ترین حقایق محکم و استوار را در بردارد. لازم است برای راه‌یابی به این منبع غنی، عالمان دینی و دانشمندان تجربی هرچه بیش‌تر با هم هم‌اندیشی و تعامل داشته باشند.

انگیزش ﴿ ۲۲۵ ﴾

کنترل عصبانیت

انسان می‌تواند با هنری که دارد خود و دنیای پیرامون خویش را تغییر دهد و از مشکلات آن رهایی یابد. برای نمونه، اگر از دست دشمن و یا دوست عصبانی است و نمی‌تواند خود را کنترل کند، باید بداند که این نتوانستن از ضعف اوست؛ ولی این کار از توان انسان خارج نیست و انسان می‌تواند با ذهن و فکر خود از عالمی و مرتبه‌ای به عالم و مرتبه‌ای دیگر حرکت کند و این امر نیازمند هنرمندی زیرکانه و عاقلانه است. او هنگامی که با عصبانیت از سرکار روزانه به خانه و کاشانه آمده است، بعد از این که لباس کار خود را درآورد، باید مشکلات کار را نیز با آن لباس درآورد و عصبانیت را با نوشیدن لیوانی آب فراموش کند و سپس با روحیه‌ای شاداب و زنده سر سفره بنشیند و با تمام وجود غذا بخورد و زمانی که دست به نان می‌برد و قطعه‌ای از نان را به همراه

غذا به دهان نزدیک می‌کند، شایسته است به غذای خود و به چیزهای خوب و ریزی که در اطراف وی هست توجه کند و ببیند. برای نمونه چنانچه موری نزدیک سفره است و قطعه نانی به دندان می‌کشد، از دیدن آن لذت ببرد و لبخند بزند. به چنین انسانی با شخصیت و افکار و هنری که از آن یاد شد، انسان قوی می‌گویند. اگر کسی عصبانیت جامعه و دوست و دشمن و در دیوار را به خانه آورد و درگیری خانه را به بیرون برد و آن را بر رانده‌ی تاکسی خالی نماید، عملکرد وی شخصیت ضعیف او را نشان می‌دهد. او هم برای خود و هم برای دیگران مشکل‌ساز می‌باشد.

انسان در حال درگیری با همسر خود می‌تواند صحنه را به گونه‌ای دیگر در ذهن خود تصور کند و با شوخی و مزاح با همسر خود، کلام و لحن گفتاری عصبانی چیره بر آن محیط را به شیوه‌ای هنرمندانه تغییر دهد و پیشامد مشاجره را پیش از هرگونه ناراحتی و کدورت به نشاط و شادمانی تحویل برد و ناسازگاری را به بهترین شیوه برطرف نماید.

انگیزش ۲۲۶

بازیافت خود در هر حالتی

بیماری دو طرف دارد. بیمار با عامل بیماری و انتقال دهنده‌ی آن در ارتباط است. دعوا، درگیری و سخن گفتن، موضوعی دو

سویه است: کسی که در دعوا و درگیری فریاد می‌کند و کسی که بر او داد و فریاد می‌شود. حال اگر این صفحه ناگهان از روزگار کنده شود و انسان خود را در صحنه‌ای دیگر ببیند، اختلافات گذشته و مشکلات صحنه‌ی پیش از یاد وی می‌رود. برای نمونه: اگر در صحنه‌ی دعوا حریف نقش بر زمین شود و بمیرد، این شخص حالت فرار به خود می‌گیرد و چنانچه ناگهان زیر پای او چاهی گشوده شود و به چاه افتد، از فکر دعوا بیرون می‌رود و به فکر رهایی از چاه می‌افتد. این روحیه برای انسان‌های قوی است. انسان‌هایی که می‌توانند عوالم را در نوردند و خود را در چند جا ملاحظه کنند و به هر عالمی و جایی رفتند احساس راحتی کنند.

انگیزش ۲۲۷

فراموش کردن بدی‌ها

مردان بزرگ به‌طور حتم جوان‌مرد می‌باشند و اگر مشکلی از کسی ببینند، چون قدرت تبدیل عالم خود را دارند، بدی‌های افراد را به سرعت فراموش می‌کنند و پرونده‌ی آن بخش از ذهن را می‌بندند و با قسمتی جدید از ذهن شروع به کار با آن شخص می‌کنند؛ برای همین کینه‌ها بایگانی می‌شود و خوشی‌ها به مرحله‌ی ظهور می‌آید، مثل دانش‌آموزی که اشتباه کرده و در امتحان تقلب نموده است؛ ولی معلم بار دیگر سؤالات جدید

برای وی طرح می‌کند و مانند افراد عادی از او امتحان می‌گیرد و ثقل او را به حساب امتحان جدید نمی‌گذارد. این شاگرد چه قدر خوشحال می‌گردد و به درس امیدوار می‌شود؟!

انگیزش ﴿۲۲۸﴾

توبه‌پذیری خداوند و شریعت

همان‌گونه که افراد بزرگ و جوان‌مرد به راحتی بدی‌های دیگران را فراموش می‌کنند، حضرت حق نسبت به بندگان گناه‌کار خود چنین برخوردی دارد و هر قدر بنده اشتباه داشته باشد، چنانچه توبه کند و دوباره به درگاه الهی باز گردد و از حق اطاعت نماید، خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد و پرونده‌ی گناه او را از بین می‌برد و با این فرد رفتاری تازه دارد؛ مثل این‌که تازه به دنیا آمده و یک درجه نیز رشد نکرده است و باید دوباره از اول مسیر رو به جلو حرکت کند؛ هر چند این اتلاف وقت و گذشت عمر و رفتن جوانی و تازگی از عوارض قهری گناهی است که از آن توبه شده است.

باید توجه داشت به گناه، فرد رو به سقوط است و رشد و کمالی برای او نیست. در بعضی موارد، گناه، انسان را در پرتگاه و دره‌ای می‌اندازد که بالا آمدن از آن دره بسیار سخت و صعب است. یکی از دره‌های سقوط آدمی شیرینی گناه است که زدودن



آن از دل کار آسانی نیست؛ گرچه انسان در هر زمان توبه کند خداوند از او می‌پذیرد و ارتباط خود را با بنده از نو شروع می‌کند؛ ولی ارتباط میان حق و بنده با توبه است که شروع می‌شود.

به طور مثال، اگر سربازی ارتقای درجه یافته و سرلشگر شده است و حال به خاطر خطایی برای تنبیه نمودن او را تنزل دهند تا از سرباز صفر نیز پایین‌تر رود، چنانچه دوباره او را بپذیرند و خطای او را نادیده بگیرند، او به عنوان سرباز صفر به استخدام در می‌آید و باید قدم به قدم بالا رود تا درجه‌هایی را که از دست داده است دوباره پیدا کند و این امر مستلزم گذشت عمر است. این عقب‌گرد، گناه به خاطر عظمت گناه است و گناه به سبب تکرار آن. اگر گناه یا تکرار آن به گونه‌ای باشد که گناه‌کار به زیر صفر و مقام حیوانیت تنزل کند، در صورت توبه، باید از زیر صفر و همان پرتگاه و دره شروع کند و به قدری تلاش نماید که به سطح رسد و بعد از رسیدن به سطح به سمت بالا حرکت نماید.

در همه‌ی این موارد، حضرت حق بنده‌ی خود را دور نمی‌اندازد و هم‌چنان که برای بنده ممکن نیست از مملکت حق فرار کند، حق تعالی نیز جایی غیر از مملکت خود ندارد تا گناه‌کار را به آن تبعید نماید؛ از این رو هر زمان که گناه‌کار توبه‌ی واقعی و بازگشت حقیقی نماید، حضرت حق او را می‌پذیرد و ناراحتی پیشین را اعمال نمی‌کند. انسان‌هایی که خصلت حق را دارند،



همین گونه رفتار می‌کنند. اما افراد ضعیف از این خصلت بهره‌ای ندارند؛ زیرا کفر و دین، هر دو وقتی در نهایت قدرت و قوت خود باشد، این صفت را بروز می‌دهد. البته در طرف کفر باید توجه داشت که نیروی کفر با تمامی امکانات و عوالم دنیایی که از آن آگاه است و آن را در اختیار دارد و از هر قدرت و نیرویی برای حفظ خود و نابودی دین استفاده می‌کند و اگر در جایی ضرر خود را دید، بی‌درنگ صحنه را ترک می‌کند و خود را از جبهه‌ای دیگر برای حمله آماده می‌سازد و خسته نیز نمی‌شود. دین تمامی عوالم دنیا و آخرت را همراه آزادی اندیشه برای پیروان خود می‌خواهد و همواره آغوش خود را برای حتی بدترین کافرانی که در آخر عمر توبه می‌کند گشاده می‌دارد و توبه‌ی آنان را می‌پذیرد و اگر مردم به مشکل نیفتند، آن کافر را تحت حمایت خود می‌گیرد و وضعیت طردگونه‌ی خود را از او پاک می‌کند و آغوش خود را برای استقبال او می‌گشاید.

انگیزش ۲۲۹

سخن؛ نمایش باطن آدمی

هر آنچه از دهان انسان خارج می‌شود رشته‌ای از حقیقت پنهان اوست؛ خواه به شوخی گفته شود یا کم‌تر از شوخی. اما اگر کلام وی جدی باشد، همه متوجه قلب، فکر و روش گوینده

می‌شوند؛ ولی در صورت مزاح، کم‌ترین حقیقت پنهان آشکار می‌شود و افراد غیر خبره نمی‌توانند از این مسایل درس بگیرند و بی‌به هويت شخص برند؛ ولی خبرگان در این مسایل، زود متوجه امر می‌شوند.

انگیزش ۲۳۰

بدگزیزی آدمیان

وقتی امیر و فرماندهی لشگر پیروز می‌شود، می‌گوید: فرمانده پیروز شد و وقتی شکست می‌خورد می‌گوید: لشکریان شکست خوردند. دانش‌آموز وقتی قبول می‌شود می‌گوید: زحمت کشیدم، زرنگ بودم و نمره آوردم و ... اما وقتی مردود می‌شود می‌گوید: شانس نیاوردم، تقصیر معلم بود و او به من نمره نداد. خصلت آدمی این است که خوبی‌ها را به خود نسبت می‌دهد و بدی‌ها را به دیگران، و حاضر نیست بدی خود را بپذیرد.

انگیزش ۲۳۱

نوشته؛ حکایتی از روان و باطن

روی درب باک بعضی از خودروها نوشته شده است: «بخور به حساب من» و روی بعضی، عبارت «شکمو» دیده می‌شود. برخی نیز «بخور به سلامت» را نوشته‌اند. هر نوشته‌ای از روان و باطن

صاحب نوشته حکایت دارد. برای نمونه، صاحب جمله‌ی نخست بسیار سخاوتمند و باصفاست، برخلاف راننده‌ی وسیله‌ی دوم که خسیس و اهل دعواست، و صاحب جمله‌ی سوم فرد آرامی است.

انگیزش ﴿۲۳۲﴾

مسیر مشخص هر فرد

هر شخصی راه ویژه‌ی خود را می‌رود و رفیقان گذشته را فراموش می‌کند و آن‌ها را به کناری گذاشته و مشغول زندگی دنیایی خویش می‌شود. چه رفیقانی که انسان در کلاس‌های ابتدایی داشته و فراموش کرده و خیلی وقت‌ها دوست ندارد آن‌ها را ببیند و اگر آنان را ببیند یا در مورد آنان بیندیشد، چون به گذشته‌ی خود باز می‌گردد گمان می‌کند عمر وی تلف شده و از قافله‌ی بشری که رو به زندگی است عقب مانده است. این فکر باعث جدایی انسان‌ها از یکدیگر است و هر کس رو به کمال مطلوب خود گام بر می‌دارد.

انگیزش ﴿۲۳۳﴾

کمک از گذشته برای حرکت آینده

در همه‌ی عوالم همه چیز از کم به زیاد و از نقص به کمال و از



پایین به بالا حرکت می‌کند. انسان همواره به سوی کمال خود؛ هرچه که باشد، گام بر می‌دارد. او نخست کمال اولی خود را می‌سازد و سپس از آن به سوی کمال بعدی حرکت می‌نماید؛ مانند کارگر اداره‌ی برق که وقتی می‌خواهد از تیر چراغ برق بالا رود به وسیله‌ی چهار میلی که در دست دارد این کار را می‌کند. او یک میله را بر پا می‌گذارد و یکی را محکم با دست می‌گیرد، یکی هم رها ما بین آن دو می‌باشد که میله‌ی پایینی را بر می‌دارد و در جایگاهی که بالاتر از میله‌های قبلی است قرار می‌دهد و دست خود را به آن می‌گیرد و پای خود را هم روی میله متوسط می‌گذارد.

هر انسانی در حرکت به سوی کمال خود این‌گونه است. او از گذشته کمک می‌گیرد و رو به آینده می‌رود و نخست آینده‌ی کمالی خود را می‌سازد و سپس به آن دست می‌گذارد و خود را مقداری بالا می‌کشد و دست آخر با پا، روی آن قدم می‌گذارد و تمام قد می‌ایستد، در حالی که کمال بعدی خود را به دست گرفته و برای کمال بالاتر طرح و برنامه می‌ریزد. این قاعده در همه‌ی مراتب و در همه‌ی عوالم حکم فرماست.

در عالم سیاست، اقتصاد، دین و کفر کسانی حذف می‌شوند یا رو به کمال نمی‌روند که یا خطوط آنان تداخل دارد یا از مسیر خود ناآگاه می‌باشند.



انگیزش ﴿۲۳۴﴾

گروه‌های مختلف

دنیاطلبان کمال مطلوب خود را دنیا می‌بینند و به سوی آن حرکت می‌کنند. آنان در این مسیر هر روز پیشرفت دارند. عده‌ای از سالکان محبی و بعضی که اندک می‌باشند محبوبی هستند. دسته‌ای به غضب الهی می‌رسند و گروهی مظهر رحمت حق می‌شوند. گروهی به محبوبیت و زیباطلبی رو می‌آورند و گروهی مظهر «یا لطیف» حق می‌شوند. تعدادی تنها دو صفت را از تمام اسما و صفات کسب می‌کنند و بعضی صفات بیش‌تری را به خود اختصاص می‌دهند که این در تعداد است؛ اما در عرض و محدوده نیست. عده‌ای در این عالم صفت رحمت یا صفت غضب یا صفات دیگر را کسب می‌کنند و عده‌ای در دو یا سه عالم و عده‌ای در عوالم مختلف حضور می‌یابند و صفات مختلف را به خود ویژگی می‌دهند.

این دو مورد از نظر طول و عرض بود اما از نظر عمق مطالبی هست که بیان آن جای دیگری را می‌طلبد.

انگیزش ﴿۲۳۵﴾

شنیدن صدای شکنجه

هم‌سلولی فردی که در حال شکنجه است و صدای ناله‌ی او را



می‌شنود با آن‌که دردی ندارد؛ اما ترس بر او غلبه می‌نماید. درد را کسی که شلاق می‌خورد احساس می‌کند اما ترس برای فردی است که صدای شلاق را می‌شنود؛ چرا که می‌داند بعد از او نوبت وی هست.

سه عامل پی در پی باعث ترس شنونده می‌شود؛ ولی کسی که شکنجه می‌شود تنها با یک عامل (شلاق) درگیر است و یک عامل است که درد را بر او وارد می‌آورد و سبب ناله‌ی او می‌شود. بر خلاف شنونده که شنیدن ناله و شنیدن صدای ضربه‌ی شلاق و فکر فرا رسیدن نوبت او، وی را درمانده می‌کند.

انگیزش ﴿۲۳۶﴾

پاکی از جرایم و گناهان

روش پاک کردن کارهای بد، فراموشی آن نیست؛ چرا که همه چیز در روز قیامت گشوده می‌گردد و گفته می‌شود: ﴿أَقْرَأَ كِتَابَكَ﴾^۱. بهترین روش برای جبران گناه جاسازی مطلبی تازه، نو و بهتر در جای پیشین است. برای نمونه، اگر کسی کودکی را زده و او را آزار رسانده است باید بهترین کاری که او را خوشحال می‌کند برای کودک انجام دهد تا جایی که خوش‌حالی او از گریه و ناراحتی که داشته است بیش‌تر شود و آن ناراحتی به طور کامل از

۱. اسراء / ۱۴.



ذهن او پاک گردد تا روز قیامت گریبان فرد ظالم را نگیرد. اگر به کسی ظلمی کرده است باید به همان اندازه یا بیش تر دست مظلومی را گرفت. اگر آن مظلوم خود یافت شود بهتر است از همو دستگیری گردد و اگر او یافت نگردد باید مثل او را یاری نمود. با این تضادها و جبران‌ها می‌توان گناهی را پاک یا کم‌رنگ کرد.

اگر کسی گناهی کرده و کسی متوجه آن نشده است، نباید غفلت داشت که پا، دست، شکم و دیگر اعضا و حتی منطقه و مکانی که گناه در آن انجام گرفته به گناه آلوده شده است و این اعضا و مکان‌ها در قیامت شهادت می‌دهند. بر این اساس، اگر کسی به دنبال پاکی است باید سعی نماید آن اعضا و مکان‌ها را با کار خیر از آلودگی پاک کند به این‌که خیری به آن زمین، زمان و مکان برساند و بهترین خیر در حق آنان دعای به آنان و اتصال دادن آنان به حرکت الهی است. به‌طور مثال، انسان در آن مکان، نهالی بنشانند و نماز یا عبادتی دیگر در آن زمین به‌جا آورد و اگر در آن‌جا چنین چیزی ممکن نشد، در جای دیگری که ظلمی همانند ظلم وی روا شده عبادتی نماید تا آن مظلومان نفسی تازه کنند.

انگیزش ﴿۲۳۷﴾

ضرورت اخلاق اجتماعی

اخلاق از پیشینه‌ی خود تاکنون به صورت فردی دنبال می‌شده است و نه گروهی. این در حالی است که علم اخلاق در

صورتی که به صورت فردی پی‌گیری شود رو به زوال می‌نهد و حتی فرد را نیز به کمال نمی‌رساند. کتاب‌های اخلاقی پیشینیان و آنچه امروزه منتشر می‌شود یا سخنان عالمان اخلاقی و موعظه‌های آنان همه به جنبه‌ی فردی معطوف است. چنین دانشی به خاطر فردگرایی خودرو به خاموشی گراییده است؛ اما اگر این دانش در کش و قوس اجتماع قرار گیرد و جمعی و اجتماعی شود رشد چشمگیری می‌یابد و می‌توان نسیم اخلاق را که بر گونه‌ی جامعه می‌وزد حس کرد و از خنکای آن بهره برد، در غیر این صورت علم اخلاق حتی در خود فرد نیز کارگر نمی‌باشد و علم و آموزه‌های آن و حتی خود اخلاق در محاق سکوت حرکت می‌کند.

انگیزش ﴿۲۳۸﴾

وسعت نظر عالمان دینی و کارگزاران حکومتی

عالمان دین باید اندیشه‌ای باز، وسیع و گسترده داشته باشند تا بتوانند از عوامل و عوالم مختلف مادی و معنوی برای محدود کردن کفر بهره‌برند. بهره‌ی عالم دینی از امکانات با استفاده‌ی ابزاری کافر از امکانات تفاوت بسیار دارد؛ زیرا دین در پی صلاح و رستگاری و رشد جامعه و کفر در پی گمراهی، فساد و بی‌چارگی جامعه است.

ضعیفان چون عوالم گوناگون را نمی‌بینند و تنها در عالم خود



سیر می‌کنند، نمی‌توانند از عالم خود خارج شوند و افکار خود را به‌روز تغییر دهند و از موضوعات جدید برای سیر و حرکت و پیشرفت استفاده کنند.

بسیاری از باسوادان که ادبیات قدیم را خوانده‌اند ولی با ادبیاتی که لحظه به لحظه به پیش می‌رود همراه نمی‌باشند، در عالم خود ایستایی دارند و نمی‌توانند با دنیای جدید و امکانات نئی آن ارتباط برقرار کنند، در نتیجه روی سخنان و افکار کهنه‌ی خود پافشاری می‌کنند. این عده بسیاری از امکانات خود را از دست می‌دهند و رفته رفته از جامعه بیرون رانده می‌شوند و در واقع، آنان با دست خود هست که خود را از صحنه‌ی اجتماع بیرون می‌کنند و خود را بایگانی می‌سازند؛ چون نه می‌توانند جامعه را تغییر دهند و نه می‌توانند با آن همراه شوند. در مورد مسؤولان و کارگزاران حکومتی نیز چنین است. اگر کارگزاری نتواند عده‌ای را که تحت پوشش دارد جمع کند و از آنان استفاده نماید و تنها دنبال نقطه ضعف افراد باشد تا مانعان ریاست خود را از معرکه بیرون اندازد، وی فردی ضعیف است؛ چون در جایی که شایسته‌ی اوست قرار نگرفته است. کسی که گذشت ندارد و نمی‌تواند از تمام امکانات عوالم استفاده کند و همه‌ی افراد را به کار گیرد، مسؤولیت را پذیرفته است در حالی که شایسته‌ی آن نیست. مسؤول باید توان و قدرت استفاده از امکانات مختلف را داشته باشد.

انگیزش ﴿۲۳۹﴾

حوزه‌محوری اخلاق جامعه

انگیزش پایانی این کتاب را خطاب به حوزه‌های علمی می‌آوریم که در واقع متولیان دانش اخلاق و روان‌شناسی جامعه آنان هستند؛ خواه به این کارویژه‌ی خود اهتمام داشته باشند یا خیر. جامعه‌ی ما اخلاق خود را از حوزه‌ی علمی می‌گیرد و از آن تأثیرپذیر است؛ از این رو هر خلق و خویی که در جامعه هست باید آن را از چشم حوزه دید. با اخلاقی که در حوزه‌های علمی است می‌توان اخلاق جامعه را حدس زد و به آن پی برد.

امروزه در حوزه کلاس‌های اخلاق رو به سردی گراییده است و آنچه هست در محدوده‌ی کاری کوچکی قرار دارد؛ به همین خاطر اخلاق در حوزه و به تبع در جامعه تأثیر شایانی ندارد و خود را به صورت برجسته نشان نمی‌دهد. باید توجه داشت خلق و خواز مسایلی است که نیاز به برخورد اشخاص دارد، به عنوان مثال، اگر انسان با خانواده‌ی ثروتمندی رفت و آمد داشته باشد، خصلت‌های آن خانواده را به خود می‌گیرد، همسر او لباس‌های جدید می‌طلبد و مرد خانه می‌خواهد مثل آن شخص رفتار نماید. حال، این چه چیزی است که با ارتباط کم مانند سلام معمولی و هم اداری بودن منتقل نمی‌شود یا درصد آن بسیار کم است؛ ولی با رفت و آمد این همه تأثیرگذار است؟

این تأثیرگذاری در اخلاق هست و به همین جهت انسان باید

در ابتدا استادی در اخلاق برای خود برگزیند و او را الگو قرار دهد و همواره با او در ارتباط نزدیک باشد و چون رفت و آمد خانوادگی بسیار مهم است، ابتدا باید فرد با استاد خود دوست شود تا اخلاق استاد به او منتقل گردد و الگوی رفتاری و معاشرتی خود با دیگران را بر اساس آن طراحی نماید.

